

سالکانِ ظلمات

کاوشی در سرچشمه‌های باطنی نازسیم

1 * 9 * 1 * 9



Thule-Gesellschaft

اثر : ژان کلود فر

ترجمه : دکتر شوکت سعادت

استاد دانشگاه تهران

سالکان ظلمات

کاوشی در سرچشمه‌های باطنی نازیسم

اثر: ژان کلود فور

ترجمه: دکتر هوشنگ سعادت

اسعاد دانشگاه تهران



مالكان ظلمات

اثر : زان كلود فرر

ترجمه : دكتور هوشنگ سعادت

تيراژ : ۴۰۰۰ جلد

چاپ اول : فروردين ۱۳۶۴

چاپ و صحافي : چاپخانه بهمن

فهرست

۵	اول دفتر
۱۱	پیشگفتار
۲۳	فهمه مقدس ستیز مهان ژرمنی با رم درشتی : یگانه راه دادگری دادگامها و قدرت آنها اعضای فهمه مقدس
۳۷	نظام شهسواران تنی تاریخچه نظام شهسواران تنی فردریک دوم هوهنشتافن افسانه گرال اشراقیان باواریا
۵۰	دیباچه‌ای بر محشر کبرای عصر ما پیشگوئیهای برادر یوهانس بسوی یك الحاد جدید : ویلهم دوم و چمبرلن
۶۵	نهانخانه‌ها و روحیه جادوگرا نهانخانه‌ها و پاگرفتن نازیسم اسپار تا کیستها

فهرست	۶
<p>رمز وریل کارل هاوسهوفر و ژئوپولی تیک</p>	<p>۷۲ اختیار یک اسطوره</p>
<p>رودلف فن زبوتندرف اهمیت افسانه توله در تفکر باطنی آلمان توله چیست ؟</p>	<p>۸۷ شالوده‌های معنوی ناسیونال سوسیالیسم</p>
<p>جنبه نمادین صلیب شکسته صلیب شکسته در روسیه هینلر در دیرستان لامباخ مجله « اوستارا »</p>	<p>۱۰۰ معمای صلیب شکسته</p>
<p>تئوری « خورشیدهای عظیم » دنیای یخ‌های پرفسور هوربیکر فبرد دائمی آتش با یخ</p>	<p>۱۱۶ کیهان پردازهای دلهره آور نازی‌ها</p>
<p>چندین مضمون اساسی « اسطوره قرن بیستم »، مرده ریگک نهانخانه‌های آلمان معنا و جنبه باطنی تاریخ جهان از دید اسطوره آریایی مارتین لوتر، مبشر مسیح آریاها</p>	<p>۱۲۶ آلفرد روزنبرگ و « اسطوره قرن بیستم »</p>
<p>تمدن جادویی و زیباییشناسی باطنی روح کهن تپها و زیبایی آرمانی ژرمن‌ها زیباشناسی ژرمنی، سلاح فتح جهان</p>	<p>۱۵۳ فلسفه و اسطوره</p>
<p>هاینریش هاینه و کتاب « دربار آلمان، او خداوند وتان</p>	<p>۱۶۷ ناسیونال سوسیالیسم، یک ایده نولوژی جادولی</p>

گنوس یا جادوی سیاه
آیا پیشوا يك كاهن بود

رودلف اشتاینر و انجمن
آنتروپوسوفی
تشریفات و آداب اس. اس. ها
آتر به ، اوج هذیان

۱۸۲ نظام سیاه
و سرانش

اخترشناسان هینلر
هینلر جادوگر
هینلر، فرزند آئین کاتولیک رم
آیا هینلر بزرگمردی راز آشنا بود؟

۲۰۰ آدولف هینلر
و نیروهای نهانی

۲۲۱ پیوست

القا و دستگامهای جادویی

۲۲۳ خطوط ژرمنی
« رون »

۲۳۱ کارنامه مختصر

۲۳۲ کتابشناسی

فارسی - فرانسه
فرانسه - فارسی

۲۴۱ واژه نامه

۲۴۹ فهرست نامهای خاص

تصویرها

اول دفتر

قل است که درویشی در آن میان از او (حلاج)
برسید که عشق جهت آگفت و امروز بینی و فردا
و پس فردا . « آن روزش بکشند و دیگر روز
بسجند و سیوم روزش به باد بردند .

تذكرة الاولیاء شیخ عطار

اکنون بتقریب نیم قرن از اوج نازیم و سی و اند سال از فروپاشی آن
میگذرد و هنوز ذره‌ای از گیرائی بیماقتد آن کم نشده است. حجم کتابها و مقالات
و بررسی‌ها و فیلم‌هایی که در مورد این پدیده اعجاب‌انگیز منتشر شده سرسام‌آور
است. جا افتادگان کنونی از این مردانیکه ناگهان در عرصه تاریخ نمایان
شدند و گردوغباری سخت برانگیختند خاطرات بسیار دارند و جوانان و نوجوانان
تاریخ‌واره‌ای از آنها شنیده‌اند که بیشتر افسانه است تا حقیقت. این پدیده را
نویسندگان و پژوهندگان از زاویه‌های گوناگونی بررسی کرده‌اند. عوامل اقتصادی،
اجتماعی، سیاسی، نژادی، اعتقادی و غیره نوبت بنوبت مورد عنایت قرار
گرفته‌اند و این بیجااست. چون در مورد رویدادی چنین سترگ بیگمان يك
عامل بتهائی نمیتواند دست اندرکار باشد. اگر در اروپا و امریکا بسیارند
ساده‌اندیشانی که می‌پندارند این پدیده ناگاه از ظلمت اعصار برجسته و چون
طوفانی سراسر تاریخ معاصر را در نور دیده است، تحلیل علمی بدنبال کشف
تمامی انگیزه‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی است که این بنای
مهیب را برآورده‌اند.

نویسنده این کتاب، اما، از زاویه‌ای بدیع به کاوش این پدیده پرداخته
است: جنبه‌های باطنی و نهانی جنبش ناسیونال سوسیالیسم. آمانی، از دید
نویسنده طرفه موجودی است که گوئی هنوز در کودکی بسر میبرد. مانند کودک
ذهنش از مطالب اعجاب‌انگیز سرشارست؛ مانند کودک جهانرا از دید عاطفی

ناب مینگرد ؛ مانند کودک اعمالش انفجاری ، خودجوش و غریزی است و این پیر کودک مانده ، این ملغمه عاطفه و فرزانگی ، این اذنانیکه با دو چشم به روبرو و با هزار چشم به پشت سر مینگرد ، ناگهان بازیچه‌ای به گم‌تردگی و پهنای کره خاک بدست آورده است .

از آنسو غول کمونیست سر بر میداشت ، چون خزندگان کوه پیکر دوران دوم زمین‌شناسی ؛ با انقلاب پیروزمندش ؛ با نویدهای دلاویزش برای ساختن جهانی که در آن از بیعدالتی نشانی نباشد ؛ با هواداران آتشین خو و آشتی ناپذیرش ، که بسیط زمین را برای تلاش عظیم خود تنگ میدانستند ؛ و با رهبران یکسونگر ، سرد مهر و یکدندماش ، که این توده انبوه انسانی را ماده خامی می‌شمرد که باید در چرخش جزمیات پیمبران مارکسیسم تخمیر یابد و از پدیده مکتب بگذرد و بر اساس آیات زمینی آن خون مردگان و به آئین پشت کردگان آسیاسنگ سیاست و اقتصاد را بگرداند .

در سالهای دهه سوم قرن بیستم همه اهرمهای قدرت جهان در چنگ سیاست پیشگانی است تخته بند عقاید جزمی که بزندگی يك فرد در قبال دنیای پررنگه ربوئی که در ذهن دارند کمترین بهائی نمیدهند و در فاجعه شتابان - از راه - رسنده کشتار میلیون‌ها انسان یکی از قواعد تخلف ناپذیر و مسلم بازی است . اگر کمونیسم بادعای بنیاد گذارانش یکسره بر پایه اصول علمی دقیق و منطق این همانی و قواعد ریاضی و اندیشه تعقلی قرار دارد ، نازیسم آشکارا از سحر و افسون و منطق اضداد و کفایت و خیالپردازی و افسانه سازی مایه میگیرد . نویسنده این کتاب ، ژان - کلود فرر ، این جنبه غیر عقلانی و مالیخولیائی نازیسم را بر شکافته و مبانی آنرا تا سرحد امکان روشن ساخته است در نازیسم ما با يك دستگاه فکری بتمام معنی کلمه بدیع رو در روئیم . تکیه گاه استوار و مطمئن این مردانیکه ریشه در دورترین روایات و اسطوره‌های قوم ژرمنی دارند انجمن‌های نهانکارست . اینان قماش تازه‌ای از عارفانند که همت به احیاء و باز زائی تمدن نور دیائی یا همان ظلمات گماشته‌اند . این سالکان شیدا در ظلمات چشمه آب حیاتی سراغ کرده‌اند که اگر برای دست یافتن به آن دنیا را یکسره بگام نیستی برند پروا ندارند . گاه يك پژوهشگر عادی از سنگدلی و بیرحمی و خونخواری و دژخوئی نازیها بشگفت می‌آید و با حیرت و اعجاب درمی‌یابد که

کشتن ، سوختن ، ویرانی ، غارت ، سست پیمانی ، نامردمی ، قانون شکنی ، هتک نوامیس ، دروغگوئی و لاف زنی برای اینان همچون يك تکلیف تخطی ناپذیر جلوه میکند . نویسنده ریشه‌های این ضد اخلاق را می‌کاود و مارا به اعماقی میبرد که خوبی و بدی با انکاره‌های دیگری غیر از اخلاق رائج سنجیده میشوند . در صفحات این کتاب جابجا می‌بینیم يك ملت خوار و خاکسار چگونه همچون اژدهای دمان ناگاه تمامی چارچوب‌های اخلاقی و انسانی را می‌شکند و شمله‌های خشم بی‌امان خود را بر جلادان خیالیش فرو میبارد تا یکسره خاکسترشان کند . شاید در دیده کسانی این کتاب اکنون ، موضوعیتی نداشته باشد . زیرا حوادث آن پنجاه سال پیش و در نقطه‌ای دور دست رخ داده است . ولی من گمان دارم که پدیده نازیسم همیشه برای همگان در همه جای جهان سخت عبرت آموزست . نازیها چون همه قدرتمندان خرد و کلان تاریخ برای پیاده کردن رویاهای جنون آمیز خود در اندیشه آتند که عالمی و آدمی دیگر بسازند . جهان هستی در دیده این خوابگردان ، با انکار تمامی کشفیات پنج قرن اخیر ، جهانی است بر آورده بر پایه منطق اضداد ، هم‌وردی آتش و یخ و حضور و تاثیر مستمر اسطوره و افسون در تك تك رویدادها . و اگر بناست دنیائی بوجود آید که در آن آلمان بر فرازمه باشد ، این دنیا نیازمند يك مکتب فکری تازه و يك نظام تازهی برخاسته از آئین ناسیونال سوسیالیسم است . این عارفان و اژگون سالکان طریقت سیاهی هستند که با معنویت ، صفا ، طلب ، اخلاص و ایثار مردان راه یکسره ییگانه است . و هیتلر خضری نامبارک پی است که ملت آلمان را نه به وادی ایمن که بظلمات حیرت میکشاند و در اندیشه دیگر بازیگران این درام هول‌انگیز همه چیز رنگ سیاهی و تاریکی دارد .

نویسندگان و اندیشمندانی چون داستایوسکی و نیچه از دهها سال پیش بروز این فاجعه را بچشم جان دیده بودند و پس از پایان گرفتن ظاهری این شام تار نیز در بر شکافت آن چه بسیار صفحات که سیاه شده‌اند . امروزه تمامی جنبه‌های این پدیده شگرف شایسته بررسی و بازرسی و واریسی است . ولی آیا پیام هولناک و بیم افزای نازیسم در زمان ما گوش سخن شنو و دیده اعتباری خواهد یافت ؟ درینا که در بر هوت گران فرسنگ سر نوشت هر نسلی باید زخم مصیبت‌های هزاران بار آزموده را باز بر پیکر خسته خویش بیازماید !

اما نکاتی درباره ترجمه این کتاب .

- این کتاب ترجمه‌ایست از متن اصلی فرانسوی ، که بوسیله سازمان انتشارات گراسه در مجموعه فرهنگ و هنر فراغت ، در پاریس سال ۱۹۷۴ منتشر شده است .

- پاره‌ی نام‌های خاص که خواننده ایرانی را بکارنمایند حذف شده‌اند .
- ترجمه بهر حال يك صافی است که نمیتواند همه چیز را ، چنانکه در متن اصلی هست ، از خود بگذراند . شر کتاب ، که بنا بر طبیعت موضوع اندکی لحن روزنامه‌نگاری دارد ، در این ترجمه عمداً رعایت نشده است . متن اصلی در پاره‌ای بخش‌ها فریخته و درخشان و شفاف است و در جاهایی برای فهم آن کوششی جانانه میباید . پس برای روشن شدن برخی ابهامات کوشیدم با نویسنده تماس بگیرم که تاکنون توفیقی نداشته‌ام و امیدست تا چاپهای بعد این مقصود نیز حاصل شود .

- میتوانم بخواننده اطمینان دهم که در این ترجمه پیرامون هر کلمه و جمله‌ای ، هر اندازه عادی و متعارف ، دست کم دوبار اندیشیدم و معادل‌ها را سبک و سنگین کردم تا متن فارسی در عین امانت هموار و سخته و بهنجار و ترجمه از افت و خیز برکنار و تا سرحد امکان یکدمت و پیراسته باشد . ولی بنأکید بنویسم که هر نارسایی در ترجمه ناشی از بیخبری مترجم از معادل‌های فارسی بوده است .

- پاره‌ای واژه‌ها بر ساخته مترجم‌اند که تنها گذشت زمان و پسند فارسی زبانان سرنوشتشان را رقم خواهد زد .

- در مورد متن کتاب نظر انتقادی راهنمای کار بوده است نه تسلیم بی‌چون و چرا در برابر متن . مثلاً در ص ۲۷۲ کتاب تولد هیتلر ۱۸۹۹ نوشته شده که در ترجمه صحیح آن ۱۸۸۹ آمده است .

- مآخذ بسیاری در اصل کتاب هست که در آغاز سر آن نداشتم که در ترجمه بیاورم . ولی به فرموده یکی از دوستان صاحب‌نظر منابع هم در پایان کتاب آمده‌اند که در متن فارسی باعداد لاتین نموده شده‌اند تا هر کس بدنبال اطلاعات بیشتری است خود به آنها رجوع کند .

- تا سرحد امکان تلفظ آلمانی اصلی رعایت شده است .

— تمامی تصاویر کتاب اصلی در ترجمه حاضر آمده‌اند ، بجز یکی از آنها که مناسب دیده نشد.

پانوشته‌های این ترجمه ، جز آنچه با حروف ح ن (حاشیه نویسنده) نموده شده ، همگی از مترجم‌اند .

بدینسان کمی کمتر از دو سال در کار ترجمه این کتاب کوچک شده‌است . ولی میتوانم بدور از خودشکنی‌های دروغین یا خودبینی‌های دل‌آشوب بگویم که در این ترجمه با آنکه حال و هوای فارسی دارد ، جانب امانت را بهیچ روی فرونگذاشته‌ام.

اگر این کتاب توانسته باشد گوشه‌ای از معمای دیرپای یکی از اعجاب‌انگیزترین رویدادهای قرن بیستم را بگشاید ، کوشش نویسنده فرانسوی عبث نبوده و اگر يك جمله یا يك تعبیر یا يك معادل فارسی در این ترجمه در چشم صاحب نظران درست و دقیق و نمرز و پاکیزه و بآئین نماید ، مترجم ایرانی پاداش خود را یافته است.

در امر چاپ این کتاب از کارمندان و کارکنان شرکت چاپ بهمن که بد قلقی‌های اینجانب را پیوسته با گشاده رویی پاسخ گفته‌اند سپاسگزارم و آرزوی کامیابیهای بیشتر را برای این خدمتگزاران راستین دانش و فرهنگ دارم.

دکتر هوشنگ سعادت

اردیبهشت ۱۳۶۳

پیشگفتار

پیوسته چنین انگاشته‌اند که دیمورد نازیسم چیزی ناگفته نمانده است. نویسنده این کتاب، اما، بر این باور است که کارش عمیقاً متفاوت و از بنیاد بدیع است، و این حال نه بمناسبت موضوعات مورد مطالعه، که بموجب برداشت خاص از آنهاست. نویسنده این مطالب را حقایق بی‌چون و چرایی نمیشمرد که بدون تحلیل باید پذیرفت، بلکه مواد خامی برای اندیشیدنند.

جنبه باطنی^۱ بنیاد نازیسم تاکنون موضوع کتابهای چندی بوده است، و نخستین آنها بلافاصله پس از تأسیس رایش سوم، یعنی ۱۹۳۳، پدیدار شده‌اند. از آن پس نیز بسیار بوده‌اند کسانی که دیمورد مبادی نهانی^۲ ناسیونال سوسیالیسم و اندیشه هیتلر کاویده‌اند.

از اینان گروهی اصل را بر این گرفته‌اند که « ناسیونال سوسیالیسم در ذات خود یک ایدئولوژی باطنی است ». گروهی دیگر، که محتاط‌ترند، هر چند عوامل جامعه‌شناسی و امور اقتصادی را مهم میدانند، ولی با خود میگویند: « چرا چنین نباشد؟ »

و ما همین « چرا چنین نباشد؟ » را میخواهیم مطرح کنیم.

زیرا این یورش غیر عقلانی در صحنه عظیم سیاسی ناف قرن بیستم تأمل-برانگیز، دلهره‌آور، و حتی برای ذهن‌های اندک ناچهارانگیز مسرگردانی است.

گاه ادعا کرده‌اند که نازیسم تنها محصول اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی بوده است. بررسی‌های عالمانه‌ایکه زمانی بسیار قطعی مینمودند برشته‌ تحریر درآمده‌اند تا گاه اولویت مبادی اقتصادی و زمانی اولویت مبادی سیاسی را با ثبات رساتند.

همان عنوان این کتاب مؤید آنست که ما به این موضوع از زاویه متفاوتی مینگریم. ولی برغم موضوعی که ما برای کار خود اختیار کرده ایم، هرگز سر آن نداریم که از دانسته‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بپریم و هرگز نیز بر این امر پا نخواهیم فشرد که تنها دانجمن‌های نهانکار^۱ ناسیونال سوسیالیسم و سر کرده آنرا د ساخته و پرداخته اند.

روح ژرمنی برای يك فرانسوی مسائل زیادی را مطرح میسازد. مناطق پهناوری از د آلمان سری^۲ هنوز هم در پرده ابهامند. نازیسم ظاهراً بناگاه از اوضاع اقتصادی مشخصی برخاسته است و لمحه‌ای، البته نمایان‌تر از دیگر لحظات، از يك رشته پیوسته است که در ژرفنای نژاد ژرمنی، اسطوره‌ها و کهن تیپ^۳ های دوردست آن ریشه دارد. با اینهمه، چنین برداشتی از مسئله برمبنای تحلیل انجمن‌های نهانکار هرگز ما را برای نخواهد کشاند که شناخت عینی عوامل پویای پیشگفته را در تشکیل و بنیاد جامعه آلمانی رایش سوم ندیده بگیریم.

گفته‌اند که مثال يك تقریب نارساست. با اینحال مثالی بز نیم. پژوهشهای جدید نشان داده‌اند که توتون ایجاد سرطان حنجره نمیکند، بلکه فقط يك زمینه مساعد برای رشد سریع پاره‌ای اجرام سرطانی فراهم می‌آورد. بنا بر این مثال، شاید بتوان اندیشید که اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی خاص آلمان پس از جنگ جهانی اول زمینه‌ای اجتماعی برای يك حرکت سیاسی بوجود آورده که خود فراخوان چیزی شده است که عرفاً د تفکر جادویی^۴ نامیده میشود.

در يك جو اقتصادی-سیاسی - بجز آلمان مغلوب ۱۹۱۸- هرگز کاربرد بیدرنکه تعالیم برخاسته از انجمن‌های نهانکار پان ژرمانی امکان پذیر نمی‌بود؛ و در يك دوره هموار بیگمان شخصیت آدولف هیتلر بر روی توده‌های آلمانی سیر و خشنود تأثیری چنین رعب‌آور نمیداشت. برای آنکه باطن گرائی^۵ ناسیونال سوسیالیسم گسترش یابد و سایر انواع تفکر سیاسی را سرعت در خود غرقه سازد، مردمی خسته و نگران، مغرور و سرکوفته میبایست، و نیز باید دشمنی مرموز و موحش میآقتند. پس در برابر نژاد مهان^۶ باید د قوم برگزیده،^۶ را قرار میدادند.

۱- société secrète - ۲ secret - ۳ archétype - ۴ esotérisme

۵ - race des seigneurs - ۶ - کنایه از قوم یهود است.

بدینسان روابط بین نازیسم و انجمن‌های نهانکار از زاویه تازه‌ای بچشم می‌آیند: بدون آموزش‌های انجمن‌های نهانکار نازیسم بنیادهای لازم جهت مکتب خود و سر کرده درخوری نمیداشت و در نتیجه بی‌اثر میماند. از جانب دیگر بی‌یاری گرفتن از اوضاع و احوال اقتصادی-سیاسی استثنائی، انجمن‌های نهانکار آلمان و افکاریکه در آنها میجوشید بهیچ روی نمیتوانستند مؤثر اقتند. پس در میابیم که برداشت باطنی و تجزیه و تحلیل جامعه شناختی ناسیونال سوسیالیسم، بجای آنکه بخلاف یکدیگر بر خیزند، در حقیقت مکمل یکدیگرند و یکی سبب درك صحیح دیگری است.

دامنه سوگمندی پدیده نازی تنها در صورتی دریافتنی است که بتوان يك تجسم جامعه شناختی دقیق از جماعات آلمانی ۱۹۲۰-۱۹۳۰ بدست داشت. زیرا در این هنگام است که آخرین بحران قبل از فرارسیدن رژیم هیتلری آغاز میشود و درست میانگام بین متار که جنگ جهانی اول و شروع جنگ ۱۹۳۹-۱۹۴۵ (یعنی سرآغاز فروپاشی رایش سوم) است ۱.

از این نظر گاه تحلیلی گفته‌اند که ناسیونال سوسیالیسم از طبقات متوسط آلمان زاده شده است. این دعوی بخودی خود خطا نیست، ولی گمان نمی‌رود که توجیه کاملی باشد. در واقع مردم آن زمان آلمان عبارتند از يك اقلیت ناچیز مشتمل بر اندسالاری^۱ اشراف، بورژواها، بزرگ مالکان و صاحبان صنایع در برابر دو اردوگاه انبوه طبقات متوسط و رنجبران (پرولتاریا)، که هر يك تقریباً نیمی از جمعیت را در بر میگیرد. تنها این طبقه بندی، که در تمامی دوران ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ صادق است، يك برداشت جامعه شناختی از پیدایش ناسیونال سوسیالیسم را امکان پذیر میسازد.

اندسالاری قدرتمند، با احتساب خانواده‌های مربوطه، نیم میلیون بیشتر نیست، که در آن کلیه اشراف، بزرگ مالکان یا اربابان، صاحبان صنایع، تجار و بانک داران، بلند پایگان دیوانی، ارتشی و دیپلماسی و بالاخره معدودی نورچشمی مستمری بگیر جای دارند. در رژیم امپراطوری این اندسالاری همان فرقه رهبران کشور بود که جوهر قدرت، بخش عظیمی از ثروت عمومی

۱- oligarchie - حکومتی که در انحصار افراد محدود یا چند خانواده قدرتمند است. اند، عدوی مبهم از سه تا نه و نیز بمعنی چند.

و اداره واقعی کشور ، نیروی نظامی و سیاست خارجی را در دست داشت. این گروه نجبا یا بورژوازی برین موجودیش را در گذشته با دربار امپراطوری گره زده بود . این جمع ، که بصورت سندیکاها ، کارتلها و تراستها تشکل یافته وسخت جاه طلب بود ، بهنگام متار که جنگ نیز در برابر رایش ومردم آلمان مستقیماً مسئول جنگ و شکست آلمان شمرده میشد.

دربرابر این اندمالاری کذائی پس از جنگ جهانی اول سه عنصر یا توده صف آرائی کردند که باید آنها را بدقت از یکدیگر بازشناخت . نخست سپاه ییکاران ارتش مغلوب ؛ دوم جوانان ، که نه بسیج شده و نه به سربازخانه فراخوانده شده بودند و هیچگونه امیدی به پیشرفت و ترقی نداشتند و ازاین محیط سخت پر آشوب است که روزی حزب آدولف هیتلر ، سراپا مسلح ، پیا می خیزد .

اکنون کمویش معلوم است که میتوان توده های عاطل ویشکل را بوسیله نوعی جدید از شبه نظامیانی که هم نظامی و هم سیاسی هستند راه برد. بزودی چریکهای بالتیکوم^۱ ، « پولاد خود »^۲ یا جامعه کهنه سربازان « یهن پرست » و نیز ارتش امپراطوری^۳ و پلیس پدیدار میشوند . بدینسان نوعی مبلتاریسم فراگیر پیرامون مرکزی که همان بقایای ارتش باشد ، ولی مستقل از ارتش ، شکل میگیرد .

حال نوبت طبقات متوسط بمعنای دقیق آنست ، که خود به دو گروه تقسیم میشوند : دارایان و مزدوران . دارایان عبارتند از دهقانان صاحب زمین ، صاحبان صنایع متوسط و کوچک ، توده بازرگانان و صاحبان حرف . در بین آنها عناصر متعددی از رنجبران میتوان یافت که همیشه بهتر از کارگران ندارند. واما مزدوران مشاغل متعددی دارند ، مانند طبقه کارهندان و مستخدمان دولت ، که منحصراً با حقوق دریافتی زندگی میکنند ، ازاینرو سرعت درصف رنجبران درمی آیند، بویژه در کشوری که بحرانهای غمافزا پیاپی فرامیرسند. این طبقات متوسط ، که تقریباً سی میلیون تن وهفده تاهجده میلیون کارگرند متشکل نیستند. درخواستهای اجتماعی و آرزوهای آنها بسیار متفاوت است و بین چندین حزب سیاسی ، مانند مرکزی ، سوسیال دموکراسی ، حزب دمکرات

و حتی ملی گرایان آلمانی پخش شده اند . از طبقه متوسط تشکیلات کوچک و بی اهمیت دیگری ، مانند اتحادیه اقتصادی آلمان ، نیز برخاسته است .

بالاخره سی میلیون تن رنجبران که از آن هیجده میلیون کارگرند و بیکاری و افزایش بی امان قیمت‌ها خانه خرابشان کرده است . این طبقه رنجبر، که مشتمل بر عناصر متعددیست و بیش از نیمی از آنرا کارگران صنعتی تشکیل میدهد ، از طبقه متوسط بسیار متشکل ترست . بخش مرکزی مشتمل بر رنجبران کاتولیک و سندیگاهای مسیحی است . رنجبران سوسیالیست در زیر پرچم سوسیال دموکرات‌ها و سندیگاهای آزاد گرد آمده اند . رنجبران کمونیست حزبی دارند با دو فراکسیون: یکی کمونیستهای سرسخت و انقلابی، که طرفدار اقدام بی درنگ و شدیدند، و دیگری کمونیستهایی که درنگ را جایز می‌شمرند و با اتحاد با سوسیالیست‌ها تمایل دارند .

طبقات متوسط در واقع از نظر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و شغلی مجموعه گسیخته‌ای را تشکیل میدهند که یا بین تشکیلات بزرگ مالکی و سرمایه داری بزرگ و یا سازمان‌های رنجبران برخورد کرده اند .

بدینسان در کشوری بسیار صنعتی چون آلمان، نبرد اجتماعی بین اندلسالاری و رنجبران ، یعنی بر فراز سر طبقه متوسط جریان می‌یابد .

از اینرو عموماً چنین میانکارند که ناسیونال سوسیالیسم هینلری برخاسته از طبقات متوسط ، که در اتر تورم سال ۱۹۲۳ و بحران بزرگ ۱۹۲۹-۱۹۳۲ متعاقب چهار سال شکوفائی کاذب اقتصادی تبدیل به رنجبران شده بودند، بتدریج از یک سو به اندلسالاری راست گسترده شد، که برای کوییدن مارکسیسم و تشکیلات و سازمان‌های مقاومت رنجبران به آن نیاز داشت ، و از سوی دیگر به طبقه رنجبران ، که در اثر بیکاری ضرب‌های سخت خورده و تا حدودی بتعبیر هم‌والیه^۱ به طبقه پنجم^۲ فرو افتاده و در اثر نومیدی بطرف یک ملی گرائی نوید پخش رانده شده بود و خود را « سوسیالیست به سبک آلمانی » نامید . این نمودار کلی گرچه بسیار درست است ، ولی با اینحال باید آنرا کامل کرد .

در واقع باید پذیرفت که انگیزش از طبقه حا که سرچشمه گرفته است،

هر چند که پیدایش ناسیونال سوسیالیسم بدون یاوری مکاتب ما بعدالطبیعی و انجمن‌های نهانکار هرگز امکان پذیر نبوده است. طبقه حاکمه ظاهراً خیلی زود مقدمات تشکیل یک حزب نظامی را فراهم آورد که نوعی گارد محافظ در خدمت ارتجاع بود و از سوی دیگر همینکه شکست را نزدیک دید و مسئولیت‌های خود را سبک و سنگین کرد دست به تبلیغات ضد یهود و ضد کمونیست زد^۱. در واقع هیئت حاکمه برای گردآوری اجزاء سازنده و نیروهای خود، اعم از محافظه کاران، ملی‌گرایان، و بخصوص پان ژرمانیست‌ها، منتظر منار که سال ۱۹۱۸ نشست و با الهام گرفتن از لودندورف^۲ وارد عمل شد. لودندورف در ژرفنای ضمیرش بر آن بود که منار که جنگ چیزی جز یک آتش بس موقت نیست و فراسوی یک شکست نظامی، که گن‌داست، جنگ با وسایل دیگر و به اشکال دیگر ادامه خواهد یافت.

باشگاه نامور و مهان^۳ برلن گرد خود نخبگان کاذبی را فراهم آورد که هر یک سهمی در انجام کارها بهمه داشتند و در اینراه از مقررات انضباطی سختی پیروی میکردند. نخستین تلاش آنها تشکیل گروه‌های چریکی به رهبری افسران قدیمی و وفادار به آرمان‌ها و نهادهای امپراطوری میبود. این گروه‌های چریک، که سرگذشت آنها هنوز هم بخوبی دانسته نیست، بهسولت از میان نظامیان بیکار برگزیده میشدند، چون شکست و بیکاری خودسبب گرد آمدن آنها میشد و قطع قرارگاه و پول مورد نیاز بود. این گروه‌های خلق‌الساعه را در نواحی شرقی پروس و بالتیک مستقر میکردند و هزینه آنها بوسیله بزرگ مالکان کشور پرداخت میشد. که بدینسان گاردهای محافظ آنها را تشکیل میدادند. گروه‌های چریکی دیگری از همین قبیل در سایر نقاط کشور، بخصوص آلمان جنوبی، باویر، و بنجوی پنهانی تر در رنانی^۴ اشغالی، تشکیل شده بود. بدینسان در پس ارتش آلمان و پلیس رسمی خیلی زود بکوشش طبقه حاکمه انواع

۱- در اینمورد رک. معمای صلیب شکسته ص ۱۲۴ بهمد این کتاب.

۲- Ludendorff

۳- Club des Seigneurs یا بالمانی Herrenklub

۴- Rhénanie یا Pheinland، ناحیه تاریخی آلمان، که در دو سوی رود رن (Rhin یا Rhein) گسترده است.

تشکیلات چهره نمود، که از میان آنها روزی هم حزب مسلح ناسیونال سوسیالیسم و هم ارتش نوین، یعنی ورماخت^۱ پدیدار شد.

بنابراین مقدمات تنها يك نتیجه میتوان گرفت: نظامی شدن کشور، که باید به رژیم نازی بیانجامد، از همان نوامبر ۱۹۱۸ آغاز شده بود.

ولی چرا نبرد ضد یهود و ضد کمونیست چنین زود و از ناحیه بلند پایگان رهبری شد؟

پیش از آنکه بکوشیم پاسخ این سؤال را بکمک پژوهشهایی در زمینه انجمن‌های نهانکار و اصول اعتقادی آنها بیابیم، شایسته است در نظرگاه جامعه شناختی مایه‌ای از پاسخ را بجوئیم. و بدین منظور باید عمق اندیشه این اندسالاری‌ها که در دوران بررسی کنیم که شکست موجب فروپاشی امپراطوری و ملوک‌الطوایف شده است. این اندسالاری از سوئی مشول بلیاتی است که از هر طرف بر مردم آلمان فرو می‌بارد و خواریهای گوناگونی که این ملت بر می‌تابد و از سوی دیگر این فرمانروایان پیکار را فرو نمی‌گذارند و همراه با لودندورف و بسیاری ژنرال‌ها و سیاست پیشگان دیگر مصمم به پی‌گیری و اجرای برنامه پان ژرمانیسم‌اند. پس مقدم بر هر چیز چند بلاگردان^۲ می‌باید که خشم تودمها بر آنان فرود آید و وجود چند برق‌گیر، ضروری و حتی گریزناپذیر است. مردان بزجسته این جمع فرمانروایان بفراست دریافته‌اند که هرگز ترغیب انبوه مردم و بویژه طبقات متوسط بر ضد سرمایه‌داری و ضد سوسیالیسم کار عبثی نیست.

اشتباه خطیری است اگر هیتلر و مریدانش را نخستین سازماندهندگان تبلیغات دد منشانه ضد یهودی در آلمان یانکاریم. این تبلیغات، چنانکه در طی همین کتاب باثبات خواهد رسید، بزمان قبل از جنگ بر میگردد. آلمان

۱ - Wehrmacht (ارتش دفاعی) . نیروهای مسلح سه‌گانه آلمان از ۱۹۳۵ به بعد که تحت فرمان مستقیم هیتلر بودند و سربازان باید نسبت به شخص او سوگند وفاداری یاد میکردند .

۲ - bouc émissaire یا بز طلیقه یا بز عزازیل بزی است که در روز کفاره‌ی یهودگناهان قوم را بر آن هار میکردند و سپس به بیابانش میبردند و از بلندی بزیر میافکندند. در اصطلاح شخصی است که خطاهای دیگران را بگردن او میاندازند.

پیوسته به ملت کامباییهای بیدرد سری که اسرائیلی‌ها بدست می‌آوردند ، پایگاه بلندیکه در مشاغل بسیار حساس این کشور میداشتند ، دارای احساسات ضد یهودی بوده است . مدتها پیش در مسلك نژادگرایی چمبرلین^۱ تمامی مقدمات اغواگر برای جدلهای ضد یهودی فراهم آمده بود و فرقه فرمانروایان در فردای جنگ جهانی آنها را دوباره مطرح کرد . بهمین ترتیب افکار عمومی را از ۱۹۱۷ ، یعنی زمانیکه فاجعه دیر یا زودگریز ناپذیر مینمود ، آماده ساختند و يك مجله ضد سامی بنام « پاسدار پیشرو »^۲ ، سپس رساله مشهور صورت جلسات خردمندان صهیون و بالاخره کتابی در باره ریشه‌های جنگ ۱۹۱۴ منتشر شده از سوی ویلهلم اشتراسه^۳ را بیازار فرستادند .

مجله پاسدار پیشرو برای مردم آلمان منتشر میشد و هدفش نو ساختن افکار پان ژرمانی قبل از جنگ در باره نژادگرایی و ضد یهودیت بود . این مجله میاموخت که برای احیاء آلمان باید از يك سو بین الملل مالی و از سوی دیگر بین الملل مارکسیست و سوسیالیست ، که هر دو الهام و خاستگاه یهودی دارند ، منهدم شوند . گویا انهدام این دو سازمان میتواند ملت آلمان را در بین ملل اروپایی به مقام اول برساند ، زیرا آلمان يك « کشور میانین » واقعی (در قاره اروپا) است و در فاصله مساوی از حکومت خواسته سالاری^۴ غرب و کمونیسم نوخواسته لنینی در روسیه ؛ و پس از نرو کوفتن این دو دشمن آشتی ناپذیر آلمان در اروپا برتری بی‌چون و چرا میابد .

بدینسان عظمت و برتری ذاتی نژاد ژرمنی ثابت و بر تقدم آن نسبت به فرهنگهای یونانی - رمی و مسیحی تاکید میشد . این ترزا طبیعی و بسیار رایج وهمان بر نهادهای نبرد فرهنگی^۵ در طی نیمه دوم قرن نوزدهم میبودند .

۱- Houston Stewart Chamberlain نویسنده آلمانی انگلیسی‌تبار که دختر ریشارد واگنر را بهمسری گرفت و در نوشته‌های خود نژادگرایی وهان ژرمانیسم را میستود و یکی از پیشگامان مکتب هیتلری بود .

۲- Auf Vorposten

۳- Wilhelmstrasse خیابان بزرگ برلن غربی که وزارت امور خارجه در آن جای داشت و در اصطلاح نامی است که ۱۹۴۵ به کل دیپلوماسی رایش سوم داده میشد .

۴- plutocratie حکومت ثروتمندان .

۵- Kulturkampf مراد از این عبارت يك رشته اقدامات بیسمارک است برای مقابله با قدرت یافتن کاتولیک‌ها ، که وحدت امپراطوری را تهدید میکرد .

و از این لحظه گروه فرمانروایان آلمان تبلیغات بی‌امان خود را متوجه نژادگرایی و پیکار با کمونیسم میکند. ما در کتاب حاضر بعنوان مثال صورت جلسات خردمندان صهیون را اختیار میکنیم. زیرا در همان حال که مجله پامداد پیشرو پیشگفته بر آن بود که جنگ ۱۹۱۴ انگیزنده خواسته سالاران اروپایی و بنایان آزاد (فراماسون ها) بوده است، صورت جلسات یهودستیزی بی‌چون و چرا را در سراسر آلمان گسترش میداد. همه از « توطئه جهودها » و از دوز و کلک‌های بنایان آزاد، سخن میگفتند. کاریکاتورهای از « جهودهای پست قد خبیث »، که « آلمانی بدبخت، زیبا، بلند بالا و بور را بزاند آورده بودند، منتشر میشد. بدینسان اسطوره‌ای خوارمایه پرداخته بودند که اندک زمانی بعد ناسیونال سوسیالیسم مضامین آنرا گرفته و گسترش داد.

در بین این نشریات مجله یهودیت و بنایان آزاد^۱ را، که رأساً و رسماً بکمک مالی لودندورف و به مدیریت سرگرد هنینگ^۲، افسر قدیمی ستاد امپراطوری، تهیه میشد، از یاد نبریم. اگر در نظر آوریم که لودندورف از هینلر در سالهای نخستین جیش ناسیونال سوسیالیسم، بویژه هنگام حادثه مونیخ^۳ در ۱۹۲۳ تا بکجا پشتیبانی میکرد، آنگاه هرچه بهتر درمی‌یابیم که نازیسم تا چه حد به ایدئولوژیهای قدیمی مرده ریکه آلمان امپراطوری و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی برخاسته از آنها وامدارست.

هیئت حاکمه آلمان بر این نیرنگهای ضد سامی چاشنی جدلهای ضد کمونیستی نیز میزد، بدین منظور که « دخالت احتمالی آلمان برای آزاد ساختن روسیه از آفت بلشویک‌ها » را موجه سازد. از همان زمان جرثومه دلایلی که نازیها هنگام حمله به روسیه در ژوئن ۱۹۴۱ مطرح ساختند در این جدلها بچشم میخورد. بنابراین يك پیوستگی سیاسی تردیدناپذیر بین آلمان و بلهلم دوم و رایش سوم آدولف هینلر مسلم مینماید^۴. این واقعات و این جزئیات، که

۱ - ploutocrate

۲ - Judentum und Freimaurerei

۳ - Henning

۴ - منظور Putsch یا شبه کودتای نافرجامی است که هینلر در مونیخ بکمک ایشا S. A. برآورداخت.

همگی قطعات مختلف يك جدول واحد را میسازند ، بهیچ روی منافی تأثیر انجمن‌های نهانکار در تشکیل دستگاه هیئتی نیستند. زیرا در واقع این ادبیات پان ژرمنی ، که کم و بیش بوسیله گروه نژادگان نظامی رهبری میشد ، این مجلات ، این مفهوم ویژه نژاد آلمانی ، مرز و بوم ملی و لزوم فتوحات شرقی، در رسالات مکتبی انجمن‌های نهانکار نیز، باتکیه بردلایلی که دیگرچندان عقلانی نیستند ، دیده میشوند و بکمان ما انجمن‌های نهانکار هم زمینه ساز رژیم ناسیونال سوسیالیست بوده‌اند .

بورش‌های پان ژرمانیائی بر علیه نژاد یهود و کمونیزم ، وجود احساس پروسی در میان اشراف ، لزوم نگهداری بورژوازی صنعتی در رأس قدرت همه مایه‌هایی برای رشد يك نوع روحیه جادوگرانه بودند . بنابراین امور تاریک ، غریب و مبهم در واقع مقدمات سهلی بودند که شکفتگی يك د آلمان نوین ، را بدنیال داشتند که تازگی بنیادین آن بازگشت به مضامین مطلوب رژیم امپراطوری بود .

ژرمانیای نهانی ، افتخارات منسوب به وتان^۱ ، پارسیفال و اکنر^۲ ، فریادهای ناپهنجار برخی قهرمانان نیچه^۳، همه و همه جاودانگی اشراف را تضمین میکردند و سپرهای سرمایه داری در مقابل اوج گیری کمونیزم بین‌المللی بودند .

برای تحلیل عمیق ، از همان ابتدا بررسی جامع تمامی عوامل اقتصادی ، که درپاره مقتضیات خاص میتوانست‌اند سبب شکفتگی ناسیونال سوسیالیسم شوند،

۱- Wotan (بمعنای خشم) مهبین خدای آلمان . خدای جنگ ، خط رونی runique و شعرکه جادوگر و کاهن نیز هست و در Walhalla اقامت دارد . ندیمانش گرگ و کلاغ و سلاحش زوبین است ، چنانکه بیايد .

۲- Parsifal یکی از اپراهای Richard Wagner آهنگساز بزرگ قرن نوزدهم آلمان است ، چنانکه بیايد .

۳- Friedrich Nietzsche فیلسوف آلمانی (۱۸۴۴ - ۱۹۰) اندیشه خود را از زبان زرتشت چنین میگفت : پس از مرگ خدا و آخرین انسان ابرمردی فرامیرسد تا تمامی ارزش‌ها را نوکند و اراده توانجوی (volonté de puissance) او بزرگداشت کامل زندگانی است .

ضروری است. بدلائل عملی و نیز برای آنکه حوصله خواننده را سر نبریم ما تنها ملاحظات کلی را در نظر گرفتیم. ولی با اینهمه نباید در اثبات اولویت - ظاهری - اقتصاد تردید کنیم و نیز تأثیر آن بر ساختار پان ژرمانیسم، که ناسیونال سوسیالیسم آخرین و پریغنده‌ترین شاخه‌های آنست.

بجاست هماواز با فای^۲ بگوئیم که باید ابتدا خطوط برجسته زبان پان ژرمانیائی و سپس گفتار ناسیونال سوسیالیستها را معلوم سازیم تا دریابیم هر دو پیام واحدی دارند که گاهی در يك جهت و زمانی در جهت دیگر بسط یافته‌اند. اغلب گفته‌اند و فای نیز نوشته است که ناسیونال سوسیالیسم چیزی جز پیامد يك انقلاب پهناور نگاهدار^۳ نیست و این موضوع با وجود برخی نوجوئی‌های اجتماعی آن در بنیاد صحیح است. چون بیشتر «نکهداری» نژاد یا «محفوظ داشتن» قلمرو ژرمانیا، «بازپس گرفتن» کشورهاییکه مردم آن ژرمنی‌اند، بالاخره «دفاع» از میراث فرهنگی دوران العاد آلمان مطرح است. بدینسان در میابیم چقدر فروغلتیدن از ملی‌گرایی اجتماعی - فرهنگی به ملی‌گرایی جادوئی آسان است؛ زیرا این يك درپی نگاهداشت عناصری است که موجب شکفتگی آن دیگری است. این نکته بویژه در مورد ساختارهای اسطوره‌های نژاد و نیز مفهوم و آگاهی از تعلق به يك خون و خاک معین بچشم میخورد.^۴

هدف، در اینجا بهیچوجه بررسی جنبه‌های مختلف نیروهای سیاسی و اقتصادی آلمان نیست، بلکه تأملی مقدماتی بر روی این مطالب را، که تا حدی در تکوین پدیده نازی دخیل بوده‌اند، زمینه بررسی خود قرار داده‌ایم.

در پایان بتأکید باز گوئیم که اگر کتاب دوارانگیز باامداد جادوگران^۵

۱- inquiéter : مضطرب ساختن، پریشان ساختن.

۲- Jean - Pierre Faye .

۳- conservatrice

۴- ح. ن: درباره نظریات مربوط به کهن تپ‌های نژادی ر. ک. پژوهش‌های روانکو یونگ (Jung) درباره تپ نگاری (typologie) ژرمنی در همین کتاب.

۵- Le Matin des Magiciens کتابیست بقلم Louis Pauwels و Jacques Beriger با برداشتی دیگر از رویدادها و بررسی‌هایی در کیفیات پیراطیمی (پارانرمال).

و پرسشهای مختلفی که نویسنده گانش (لویی پوول و ژاک برژیس) مطرح ساخته‌اند در ۱۹۶۰ منتشر نمیشد ، کتاب حاضر نیز مانند بسیاری دیگر چنین که هست نبود و شاید علت وجودی نیز نمیداشت . ما از طرف فکری برداشتی از ناسیونال سوسیالیسم اختیار کرده ایم که بدون مطالعه بخش دوم با امداد جادوگران در زمینه و گامی چند دردگر آباد مطلقاً ، امکان پذیر نمیبود .

فهمه مقدس

۴
« آری ، ما بربریم و
میخواهیم بربر باشیم .
این صفتی الفخار آمیزست .
ما از جمعی هستیم
که جهانرا جوان میکنند .
دنای کنونی به پایان خود رسیده است .
پناه هدف ما
الهدام آنت . »

آدولف هیتلر

قرون وسطی تمامی ماجراهای روح و سیاست را تجربه کرده است . در این دوران ، که از نظر نهادهای اجتماعی بسیاری ثبات بوده است ، چندین عنصر ویژه سر بر آورده است ، که بعدها ، در اواخر جدید و روزگار ماسر چیزی را پدید آورده است بنام « روانشناسی خلق ها » . امهات درام عظیم اروپا در جای خود آرام گرفته اند ، ولی کم و بیش را کردند ، زیرا ملاط نیرومند مذهب کاتولیک هنوز بظاهر ترك بر نداشته است . در قرن دوازدهم امپراطوری مقدس رمی ژرمنی یکی از بحران های تاریخ خود را میکنند . امپراطوران ، بر پایه يك سیاست حیثیت جوئی خارجی و در پی انبساط قلمرو خود بطرف شرق در نیافتنی اسلاوها و کشورهای خاور زمین اند که در اثر جنگ های سلیبی برویشان باز شده است . ولی تهدید عظیم آنجاست که فرقه های مختلف سودای آن دارند که ملل ژرمنی رویای رم کاتولیک را رها سازند و بجانب رسوم خون و خاک و واقعیات نژاد باز گردند . اگر مسیحیت آشکارا کوبیده نمیشود ، ولی در قلبها و تان مخوف زنده است

و بهنگامیکه شهسواران تتنی^۱ ظاهراً بخاطر آئین مسیح به فتح سرزمینی از گراندوشه کراکوی^۲ رهسپارند، خدایان والالا^۳ در کنار آنها میجنگند. عقاب رمی نیز، که در این هنگام در سراسر آلمان دیده میشود، تنها حيله‌ایست تا نماد حقیقی و نشانه واقعی نژاد، یعنی کلاخ و تان، را پیوشاند.

در قرن سیزدهم در وستفالی^۴ اغتشاش بالامیکرد. (۱) فرمانهای امپراطوری بچیزی شمرده نمیشوند و بارون‌های قنودال، گرچه هنوز اندک قدرتی دارند، ولی هرگز نمیتوانند مقررات اداری مشترکی را پیاده کنند. در سراسر امپراطوری دستهای اشرار میکشند و میدزدند و هتک نوامیس میکنند و کم و بیش هم‌مطمئن‌اند که مجازاتی نخواهند دید. مردم درمانده بناچار میسازند و دم نمیزند. ولی آلمانی، بخلاف دیگران، سبر ایوب دارد و آنچه را که در این قوم انقیادی خفت آور می‌شمارند تسلیم و رضائیت آمیخته با این اعتقاد که نژاد جاویدان روزی پیا خواهد خاست و سر کرده و د مرشد، خود را خواهد یافت. و در حالیکه دادگاههای امپراطوری دیگر نمیتوانند هیچ قانونی را بکرسی بنشانند دارودسته‌های دیگری طرفه‌تر و پربیشنده‌تر سراسر امپراطوری را درمینوردند. سرکردگی این دارودسته‌ها را مردانی دارند با چشمانی چون جن زدگان که خبر از عذاب الیم میدهند (۲). در آخر زمان است. توبه کنید! شهریاری عیسی مسیح فرارسیده است. آنک، در حال‌های از نور... این جماعت را

۱ - Chevaliers Teutoniques این سلسله مذهبی و نظامی (آلمانی Deutsche Ritter) در ۱۱۲۸ بنهادگذارده شد و پس از فراز و نشیب‌های بسیار در زمان ناپلئون اول در ۱۸۰۹ منحل شد، ولی تا عصر حاضر هنوز بصورت يك نظام شهسواری مذهبی نیم جانی دارد، چنانکه بیايد.

۲ - grand - duché سرزمینی که بر آن يك دوک اعظم (گراندوک) فرمان میراند، Cracovie شهری در جنوب لهستان.

۳ - Walhalla کاخی وسیع، که اقامتگاه جنگاوران برجسته در اساطیر ژرمانی است. قهرمانان روزها در رگب سر کرده خود، و تان، به رزم برمیخیزند و شب هنگام در خلوت خاص بتان (Walkyries) به رزم می‌نشینند.

۴ - Westphalie، به آلمانی Westfalen، نخست میهن ساکسون‌ها و جزئی از ایالت ساکس Saxe بوده و اکنون بخشی از جمهوری فدرال آلمان است. ناپلئون در ۱۸۰۷ خواست آنرا بصورت يك سلطان نشین پروال فرانسوی درآورد و موقعی نیافت.

گاه تازک سودا میگویند، چون شکنجه دائمی با شلاق را بر خود روا میدارند و زمانی ژوآشیم باوران دروغین مینامند، از آنجا که پیوسته پیشگوئیهای ژوآشیم فیوری^۱، کشیش ایتالیائی، را تکرار میکنند. ولی همه آنها را بهر حال هزاره باور^۲ مینامند. چرا؟ زیرا معتقدند نوید ملکوت هزار ساله خداوند را بر روی زمین آورده‌اند، و پیروزی او بردجال را، که حضور دارد، ولی هیچکس چهره او را ندیده است.

هفت قرن بعد، يك ژرمنی جن زده دیگر، دوباره پیام آورده هزاره باوری، خواهد شد، یعنی آدولف هیتلر و درایش کبیر، که هزارسال بدرازا خواهد کشید.

در این امپراطوری ژرمنی گسیخته بی مهارترین رژیم‌های فتودالی در حال رشد و شکوفائی بودند و هرگز امکان انجام آن بمفهوم فرانسوی کلمه وجود نداشت. یگانه سودای اربابان، که از امپراطوران کمتر رمی شده بودند، سر باز زدن از رقیب امپراطور بود و برای مردم تحت فرمان، این اربابان بسیار بیش از امپراطور دور دست نماینده آرمان ژرمنی قدرت بودند. يك مسیحیت سطحی اغلب پوشاننده يك دل بستگی واقعی به سنت‌های شرک‌آلود قتی بود. اینان هرج و مرج را در دولت و آشفتگی را در دلها مستمر میساختند.

۱- flagellant اعضای يك فرقه خشکه مقدس سدهای سیزدهم و چهاردهم، که در ملاء عام خود را به شلاق می‌بستند. تازک سود از کلمه تازک بمعنای شلاق و سود از مصدر سودن بمعنای کسوپیدن، خورد کردن، فرسودن یا ساییده شدن فراهم آمده است.

۲- Joachim de Flore عارف ایتالیائی سده دوازدهم میلادی. مکتب او همداستانی دو عهد بود، بدین معنی که عصر پندر عصر قانون و ماده و تورات و عصر پسر عصایمان و کاپسای مکتبی است و در آینده عصر روح فرا میرسد و در آن زمان يك آئین رهبانی برانسان گرویده به فقر انجیلی فرمان خواهد راند. این افکار نه در آغاز، بلکه در قرن سیزدهم و چهاردهم، جنبه کفر آمیز یافت و با آئین مستقر به ستیز برخاست. در ۱۲۶۰، که آخر زمان شمرده میشد دست‌های بزرگ تازک سودان (ر. ک. پانوش شماره ۱) برآه افتاد و تا ۱۲۶۲ ادامه یافت.

۳- millenariste گروهی از مسیحیان که معتقدند قبل از فرا رسیدن روز رستخیز مسیح بمدت هزارسال در جهان حکومت خواهد کرد.

در سرزمین‌های اربابان گستاخ‌تر پرستش خدایان باستانی پیوسته در فضای آزاد انجام میگرفت. در شبچه‌های خانوادگی متون انجیل خوانده نمیشد، بلکه افسانه‌های کهن ادا^۱ را نقل میکردند. در شب ۲۴ به ۲۵ دسامبر کاج ژرمن‌ها نه برای بزرگداشت آمدن فرزند خدا در میان مردم، بلکه برای گرامیداشت جشن خورشید شکست‌ناپذیر افراشته میشد؛ بالاخره نخستین نام‌هاییکه بگوش کودکان میخورد، بجای مسیح و مریم و پطرس و یوحنا، بالدور، فریسا و ففنی^۲ بودند و برغم گفته‌های پرمطراق دومی‌نیکیان^۳، دادگاه‌های درونکوی^۴ بر روی این افراد سلطه‌ای نداشتند.

بدینسان شاهد پختگی تدریجی ژرمن‌گرایی قرون وسطی هستیم که از بنیاد با فرهنگ فرانسوی و ایتالیایی این دوران متفاوت است. در شرق رود راین^۵ با عنصر مسیحی کاتولیک کنار می‌آیند و دست بالا با آن مدارا میکنند ولی در غرب این شط مسیحیت را بکمک ادبیات، پیکرسازی، معماری ونحوه زیستن سخت می‌ستایند. هنگامیکه لوتر^۶ ظهور میکند و بنام انگیزه‌ای که در روان هر آلمانی زنده است قدرت رم را میراند تنها یک رویای کهن ژرمنی را از قوه به فعل می‌آورد، یعنی گریز از ولایت^۷ لاتینی، اگرچه بظاهر خدای لوتر

۱- Edda عنوان دو مجموعه شعر ایسلندی

۲- Fafnir و Freya ، Baldur اسامی اساطیری ژرمنی و اسکاندیناوی

۳- dominicains پیروان حضرت دومینیک (St. Dominique) که بر ریاضت و فقر نام‌آور بود. امر درونکوی در ۱۲۳۳ م. به این فرقه سپرده شد.

۴- Inquisition سازمان قضائی دائمی که از طرف کلیسای رم برای مبارزه با کفر و بدعت بنیاد شد و بویژه از سده سیزدهم تا شانزدهم در اروپای مسیحی (بجز انگلستان) سخت فعال بود.

۵- Rhin و بآلمانی Rhein رودی است در اروپای غربی بطول ۱۳۲۰ کیلومتر و قسمتی از مرز سوئیس و آلمان را تا شهرهای تشکیل‌میدهد و سپس بجانب شمال جریان می‌یابد و بخشی از مرز آلمان (در شرق) و فرانسه (در غرب) است. (دائرة المعارف مصاحب).

۶- Martin Luther مصلح دینی آلمانی که نهضت پروتستان را آغاز کرد و بدینگونه طلسم تعصب مذهبی و سد استیلا و استبداد مذهب کاتولیک را درهم شکست. (دائرة المعارف مصاحب).

۷- tutelle قیمومیت و سرپرستی.

همان خدای کتاب مقدس ، ولی محتملاً پرده‌ای بر اسرار وتان کهن است .
 ناگزیر در این آلمانیکه از قلم و قانون رم سر برمیتابد ، ماهیتاً
 خشونت ، جنگهای محلی ، غارت و « بد مستی » سکه رایج سده‌های میزده و
 چهارده است .

از این پس تنها داور زور است که آنرا « قانون مشت ۱ » مینامند . ولی
 آیا روح آلمانی شکل دیگری از عدالت را میتواند عمیقاً بپذیرد ؟
 در برابر این خشونت ، که بصورت يك تحکم قاطع بر پا خاسته است ،
 ستمدیدگان بیش از پیش در آرزوی ایجاد يك نهاد دادگستر بودند که جانفین
 عدالت بسیار ناتوان مدنی شود ، زیرا قدرت امپراطورو کلیسای رم را هر چند
 بنحوی بسیار مبهم ، بحساب می‌آوردند تا دچار تحریم و تکفیر در زمانه‌ای نشوند که
 هنوز قدرت رم يك واقعبیت مسلم بود .

خاستگاه ، پیدایش و گسترش فهمه مقدس

بدینسان در غرب آلمان ، بویژه حوالی دره راین حلقه‌ای سری از
 دادگستران و دادگاههای غریب بوجود آمد که هدف آشکار آن چنین بیان
 میشد : « پاسداری از اعضاء خود و ترتیب دادن محکومیتها و مجازاتهای
 سریع و نمایی . »

چنین است باجمال مبداء اجتماعی و فرهنگی حلقه‌ای از دادگستران
 بنام « فهمه مقدس^۲ یا زمین سرخ^۳ . با تکیه برواقعبیت حقوق ژرمنی ، بر تیبی که
 در قرن هشتم میلادی شارلمانی^۴ مدون ساخته بود و به اربابان حق داوری

۱ - Faust - recht

۲ - Sainte Vehme

۳ - die rote Erde

۴ - Charlemagne به لاتینی Carolus Magnus و بآلمانی Karl der Grosse
 یا شارل کبیر (۷۴۲-۸۱۴) پادشاه فرانکها و لمباردها و امپراطور غرب . او
 نوشتن نمیدانست و اگرچه با زبانهای یونانی و لاتینی آشنائی داشت و آغازگریک
 نوزائی واقعی بود ، ولی شخصیت فرهنگی او بیای عظمت سیاسیش نمیرسد .

کردن درباره سرفهای^۱ خود ، به شاهزادگان و مقامات مذهبی حق داوری درباره قلمروهای خود ، حق ضرب سکه و جنگ را میداد ، فهمه در سده فمال ساختن بخش مهمی از این واقییت ژرمنی بود . در واقع فهمه در قلب هر آلمانی خانه داشته و اگر در قرن چهاردهم سر برمیآورد و دیگر از تاریخ آلمان محو نمیشود ، چیزی پیش از يك امر تاریخی و بیگمان يك واقییت فرا تاریخی^۲ واز واقییاتیست که بخودی خود بیانگر مذاق زورمداری و خشونت و گرایش به انجمن‌های نهانکار و امور نهانی است که از سجایای نژاد ژرمنی بشمار میآیند.

نخستین اطلاعات دقیقی که درباره يك دادگاه فهمه مقدس داریم از ۱۳۶۰ میلادی و نخستین اسناد ، فرمان‌ها ، محکومیت‌ها^۳ و غیره مورخ ۱۳۷۶ و ۱۳۷۸ است (3).

✓ منشاء فهمه تاریک است ؛ حتی نام آنهم از ریشه‌ای میآید که چندان شناخته نیست . این کلمه را بصورت‌های مختلف نوشته‌اند : Fem ، Vem ، Fehm و Vehme . در نخستین سند اصیل فهمی - مونستر^۴ ۱۳۷۶ - Vehm نوشته شده است . لایب نیتز^۴ ، بحر العلومی که گرایش بسیاری به امور سری داشت ، بریشه این واژه پرداخته که بگمان او لاتینی ، یعنی Fama است ، بمعنای « قانونی برمبنای عقیده عمومی » . از جانب دیگر همین کلمه Fama در آغاز قرن هفدهم در عنوان یکی از بیان نام‌های صلیب گلرنگ^۵ - بزبان آلمانی - بصورت « Fama Fraternitatis » آمده است (4).

۱- serf در حکومت فئودالی نیمه برده‌ای بود وابسته بزمین و در بند محرومیت‌ها و تکالیف دشوار .

۲- métahistorique

۳- Münster شهری صنعتی و تجارنی در ایالت وستفالی آلمان غربی که هنوز هم آثار فراوانی از قرون وسطی دارد (کلیسای جامع cathédrale ، شهرداری سبک گوتی gothique)

۴- Wilhelm Gottfried Leibniz فیلسوف و دانشمند آلمانی (۱۶۴۶-۱۷۱۶) که از نظر احاطه بر معارف عصر خود کم مانند بود .

۵- rose croix ترجمه کلمه آلمانی Rosenkreuz انجمن نهانکار و عرفانی آغاز قرن هفدهم میلادی ، چنانکه بساید . این نام را از قرن هفدهم به بعد به برخی انجمن‌های باطنی که و پیش‌تر عرفانی نیز داده‌اند که از نهاد گل سرخ و صلیب بهره می‌گرفتند .

در این جهان ژرمنی، که بر آنچه ماهیت لائینی دارد مسدود بود، نمادی چون فهمه مقدس، گرچه ادعای مسیحیت میکرد، جز از جوهر الحادی نمیتوانست باشد و همانند نظام شهسواران تتنی منب مختار تنها يك پيشنما^۱ بود تا در پس آن پنهان شوند.

واقعیت ژرف چیز دیگری بود: فهمه حقیقتاً عصیان روح کهن تتنی بود و بخلاف رم، که از نظام قضائی جانبداری میکرد، شعر آشوب را بیشتر می‌پسندید. بسیاری از بلند پایگان نظام شهسواران تتنی اعضای فعال دادگستری عالی فهمه بودند. قشریگری مکتبی آنها، که کلاً مطوف به عمل بود و قبح و گسترش نژاد ژرمنی بجانب قلمروهای مسکونی اسلاوها عناصری بودند که ساختارهای قضائی آلمان را تقویت میکردند و اگر نظریل وینکلر^۲ را بپذیریم چند تن از مهین استادان نظام تتنی رهبران فهمه مقدس نیز بودند (3).

در ظاهر هدف اساسی فهمه مجازات همه جنایات ضد منب بود. ولی متون مربوطه بهیچوجه روشن نیستند. آیا این منب همان مسیحیت رم بود یا منب نیاکان ژرمنی؟ در عمل دادگاههای فهمه بیشتر بر جنایات حقوق عمومی، سیاسی و یا جرائم مربوط به اسرار نظامهای نهانی میپرداختند تا جنایات ارتكابی علیه دین مسیح.

بنابراین در میان آشفتنکی کشورهای آلمانی و در زمانیکه به حقوق بسیار ابتدائی پوزخند میزدند و جائیکه دزدان، پیمان شکنان و آدم کشان تقریباً مطمئن بودند که مجازاتی در کار نیست، فهمه مقدس سرزمین سرخ، پیاخاست تا برای بازگرداندن یکپارچگی و شرف کشور از يك استراتژی کاملاً ژرمنی بهره گیرد، یعنی صورت يك انجمن نهانکار درآید.

دادگاهها، که جلساتشان در وستفالی تشکیل میشد، مدعی بودند که بر تمامی کشورهای دارای زبان و نژاد آلمانی استیلا دارند. ریاست عالی وستفالی همه جا جاسوسان و مزدورانی کسبل میداشت که همه دارای هدف واحدی بودند. وارد آوردن ضربه قاطع و سریع. باید وحشت و ارباب حکومت کند. باید هر کسی در هر جا بخود بگوید که هر لحظه ممکنست يك قاضی

۱ - façade (داریوش آشوری)

۲ - Paul Winkler

آزاداً فهمه مقدس فرارسید^۱ يك تبهار اگر هم برای گریز از حکم - که اغلب مرگ بود - متواری میشد ، او را پی میکردند و هر جا که میافتند میکشند .
 يك دولتمرد ، يك شخصیت بلند پایه یا شهسوار درباری یا يك شهزاده ، اگر بوظایف خود عمل نمیکرد ، او را میافتند که بدار آویخته یا گلویش دریده شده بود . جاسوسان انجمن نهانکار فهمه مقدس همه جا بودند و تنها اینها میتوانند بوسیله علامات ، کلمات و لمس یکدیگر را بازشناسند .

هنگامی که از این عدالت قاطع و رعبی که در قلمرو امپراطوری مقدس رمی ژرمنی افکنده بود سخنی میشنویم ، بی اختیار به انجمن نهانکار دیگری میاندیشیم : « حشاشین »^۲ الموت ، که ۱۵۰ سال پیش از پیدایش فهمه ، در شرق به اوج قدرت رسیده بودند . روش های بکار گرفته یکسان ، قدرشان برابر و نهانکارایشان هماقتد است (5).

مجالس بزرگ فهمه مشهور به فهمه ینگ^۳ در نرد کیرش و دورتموند^۴ برپا میشد . اعضای اصلی این مجالس اشتولهر^۵ ، یعنی « صدر نشین » ، مهین استاد (استاد اعظم) ، فرای گراف^۶ یا « حضرت سرور آزاد »^۷ ، کنت آزاد ، قاضی

۱- franc - juge عضو دادگاه فهمه مقدس .

۲- حشاشین جمع حشاش جمع کننده علف خشك ، فروشنده علف خشك ، معناد به استعمال حشیش (فرهنگ معین) . در مورد حشاشین بیشتر دو معنای اول مطرح و مراد از آن داروساز و داروفروش است ، زیرا اسمعیلیه و در راس آنها حسن صباح در اینکار دستی داشتند . assassin بمعنای آدمکش تحریف کلمه حشاشین است ، زیرا حسن صباح فدائیهایی برای کشتن مخالفان سیاسی و مذهبی خود در اختیار داشت ، بنوشته فرهنگ معین او مردی دیندار و زاهد بود و بسال ۵۱۸ هـ . ق . درگنشت .

۳- Vehmding

۴- Dortmund و Nordkirch نام دو شهر وستفالی

۵- Stuhlherr

۶- Freigraf

۷- Vénéralbe franc Seigneur.

آزاد و فرای شوقن^۱ یا جلاد نامیده میشوند. همه باید زاده «سرزمین سرخ» یعنی وستفالی باشند. ولی هر انسان آزادی، با هر گونه شرایط اجتماعی، اگر میتواند خود را بمنوان يك آلمانی خوب و ناب بازشناساند، حق داشت در جمع هیئت منصفه فهمه وارد شود و بمجرد ورود برای همیشه به این انجمن وابسته میشد. اگر بنظام خیانت میکرد یا قتل اندکی و راج بود، مرگ تنها پاداش جنایتش بود که در کنارش میگذاشتند.

اعضای فهمه برای صدور حکم یا رازآموزی در نقاط برهوت، جنگلها، کنار مردابها، یا دره‌های خالی ازسکنه گرد میآمدند. هنگام این گردهمایی خوش داشتند زیر يك درخت زیزفون بنشینند. کت‌های آزاد یا قنات آزاد و جلادان و نیز اعضا هیئت منصفه پیرامون میز بزرگی می‌نشستند که بر روی آن يك رشته طناب و يك شمیر برهنه نهاده بودند. به شمیر سوگند یاد میکردند و طناب آلت شکنجه بود. شاکی و متهم باید سوگند یاد میکردند. سوگندهاییکه بمنوان بخشی ازمناسک ادا میشدند بتعداد ۳ و ۷ و ۱۴ و ۲۱ میبودند، یعنی ارقام بسیار نمادین که در تمامی سازمان‌های باطنی رواج دارد. متهم، هر جا که بود، چه در محدوده امپراطوری و حتی بیرون از آن، از راههای اسرارآمیزه احضار به کنی برای حضور در دادگاه دریافت میداشت. اغلب يك پا کت لاک و مهر شده شب هنگام بر روی در بکمك يك دشنه نصب میشد. اگر شخصی که بدینسان فراخوانده شده بود به دعوت پاسخی نمیداد مجرم انگاشته میشد و بعد بیدرنک حکم غیابی بدون فرجامخواهی صادر میشد. در این هنگام هر دادیاردادگاه فهمه پس از آنکه در سمت بازپرس انجام وظیفه کرده بود، موظف میشد محکوم را بچنگ آورد. اگر محکوم مقاومتی میکرد، بی‌درنک بدست مزدوران قنات آزاد با شمیر یا طناب کشته میشد.

هر متهمی که بحکم احضار کردن نمینهاد بر کرسی اتهام امپراطوری نشانده میشد و هنگامیکه شخص امپراطور از این جریان آگاه میشد خواه ناخواه این حکم را تنفیذ میکرد. مضمون حکم نفی بلد، محرومیت اجتماعی یا مرگ بود. حکم آویخته شدن به نزدیکترین درخت، در صورتیکه محکوم فراری پیدا میشد، در هر جا که بود بیدرنک با اجرا درمیآمد. پس از اجرای حکم، که باید به

تأیید سه عضو فهمه مقدس برسد ، پیکر مقتول جلوی جانوران افکنده میشد .

اگر راز آشنائی که اسرار فهمه را فاش میساخت در تهدید اعدام بدون محاکمه بود ، نامحرمی^۱ نیز که در پی سر در آوردن از اسرار فرقه برمیآمد بیدرنگ اعدام و جسدش در سرچهار راهی رها میشد .

کتابها و بایگانیهاییکه تا زمان ما حفظ شده محتوای این هشدارست که هر نامحرمی که آنها را بکشاید سروکارش با دادگاه سری است. احکام دادگاههای فهمه چنان رعبی برانگیخته بود که امروزه هنوز تعدادی اسناد فهمه از قرن پانزدهم وجود دارد که لاک و مهر آن شکسته نشده است .

در تمامی نوشته‌های برخاسته از این عدالت ژرمنی تمایل آشکاری به اعمال نمایشی احساس میشود : مبالغه و کزافه گوئی رایج آنها امری عمدی است . بویژه در موضوع کیفر تبهکاران چنین میخوانیم : « باید دستها و چشمهای فرد ، خاکن را بیندند . مجرم را دمر بخواباند و زبانش را بر کنند . گردنش را ، سه دور طناب پیچ کنند و هفت پا بالاتر از دزدی که بوسیله فهمه محکوم شده است ، بدارش آویزند ! » (3,6)

بیگمان خوف برخاسته از فهمه مقدس بهترین عامل عضوگیری بود. زیرا مردم باسانی می‌پذیرفتند که رفتن درزی این جماعت دست کم يك نیمه نسبی در برابر محکومیت‌های غیر عادلانه یا بسیار خشن دادگاهها ، در برابر کلاشی و انواع سوء استفاده و کینه‌کشی‌های پست بود ، که ، فوسا^۱ از راه احکام فهمه در لفافه يك عمل دادگسترانه ادعائی انجام میگرفت .

فهرست جنایاتی که در قلمرو دادگاههای فهمه قرار میگرفت بسیار دراز میبود ، که ما در زیر تعدادی از بارزترین آنها را میآوریم : در مقام نخست برای همداستانی با روح زمانه جنایات ضد مذهب قرار داشت . ولی ما میدانیم که فهمه به دین و قبی بسیار اندک مینهاد .

سپس ، بویژه ، جنایات برضد اصول مدون شرف ژرمنی و قانون بود ، مانند خیانت ، قتل ، دزدی ، پیمان شکنی ، افتراء ، هتک ناموس و سوء استفاده از قدرت .

باسانی میتوان دریافت که چیزی ساده‌تر از كشف يك « جنایت » برضد

شرف نبود . هر بهانه‌ای مطلوب بود ؛ و درست بعلت همین تمییرات خاص جنائی فهمه مقدس است که اشخاصی که سوادهای سیاسی در مغز می‌پختند ، بکمکه دادگستری فهمه حکومت وحشتی را برپا ساختند که داغهای محو نشدنی در روح و رفتار آلمانی‌ها برجا گذاشت .

قضات آزاد دارای چنان قدرت بی‌حد و مرزی بودند که حتی حق داشتند انسانی را بیدرنکه بدون محاکمه اعدام کنند و همان برداشت شخصی آنها بتهائی کافی شمرده میشد . اعتراف به يك جنایت را معادل انجام آشکار جنایت می‌دانستند . بدون تحقیق و بدون بازپرسی مجرم فرضی را دستگیر میکردند و بدار میکشیدند .

با توجه به این عملکرد و روحیه قضات فهمه میتوان دریافت که دامنه سوه استفاده‌ها تا چه پایه بوده است و در این رهگذر نمیتوان از پاره‌ای قیاس‌های اجمالی چشم پوشید . فهمه مقدس يك انجمن نهانکار با روحیه‌ای یکسره ژرمنی بود ، چنانکه ناسیونال سوسیالیسم ، چند قرن بعد ، از قطر جوهر نهانی خود چنین است . در هر دوی این‌ها همان تعهد در اجرای يك عدالت خشن و قاطع بچشم میخورد و برای سرپوش گذاشتن بر بسیاری از جنایات خود بهانه‌های مشابهی می‌آوردند . يك اس اس جوان خود را صاحب قدرتهای قضات فهمه میدانند . همان ناب‌گرایی ددمنشانه سلسله جنبان اعمال اوست و همان عزم نابود ساختن رقیبان او را نه تنها به کوییدن دشمنان رژیم ، بلکه به نابودی افراد میانه رو ، مردد یا دشمنان شخصی میکشاند .

احکام دادگاههای فهمه امروز نیز طنین شومی دارند ، زیرا لحن آنها همانند احکام صادر شده از جانب ناسیونال سوسیالیستهای قرن بیستم است :

« ای محکوم ، بنام فهمه مقدس ، یعنی عدالت محض ، بی چون و چرا ، و کامل ، بموجب این حکم امنیت و حقوق و آزادی ارزانی امپراطور شارلمانی ، به مردم آلمان را ، که به تأیید پاپ لئون^۱ و بتصدیق تمامی شاهزادگان ، نجباء ، شهبازان ، خراجگزاران^۲ ، آزاد مردان و قضات آزاد و سفالی رسیده است ،

۱- Léon

۲- vassal- کسیکه در قرون وسطی با يك ارباب (seigneur) شخصاً در ارتباط بود و ملکی را با قاطع از او میگرفت و خراج به او میداد . هم پیمان و فرمانبردار ارباب

، از تو سلب میکنم . بموجب فرمان و لعنت شاه ترا از حقوق مدنی محروم و
 ، هرگونه امنیت و آزادی و حتی را از تو سلب میکنم . ترا در اعماق شوربختی
 ، و خفت رها و ناشایسته ، مطرود قانون ، محروم از مهر شخصی ، بی حیثیت ،
 ، شوریده حال و رانده شده از دایره قانون عمومی اعلام میکنم . بدینسان ترا
 ، برمیگیرم و بموجب قوانین سری‌ترین دادگاهها ملمونِ فهمه مقدس سرزمین
 ، سرخ قرار میدهم . من گردن ترا به طناب دار و پیکرت را به دندان‌پرندگان
 ، شکاری میسپارم ، که ترا بیلند و گرد از وجودت برآورند . روح ترا به خدای
 ، آسمان و قدرت او بسپار . ترا از زندگی و مالت محروم میکنم . زنت بیوه
 ، و فرزندانیت یتیم خواهند شد .

در مورد نحوه اجرای حکم کتب سری فهمه مقدس چنین مینویسند : «کنت
 ، آزاد طنابی باقیه از الیاف بید را برمیگیرد و بخارج دادگاه پرتاب میکند .
 ، آنگاه قضات آزاد در محضر دادگاه می‌ایستند و تف میکنند ، گوئی که فرد
 ، مطرود هم اکنون بدار آویخته خواهد شد . سپس کنت آزاد همه قضات د
 ، کنت‌های آزاد سوگند و شرفشان را بنسوان اعضای دادگاه سری یادآوری
 ، میکند و به آنها دستور میدهد که تمامی نیرو و توان خود را بکار بندند تا محکوم
 ، را هرچه زودتر و بنزدیکترین درخت بدار آویزند .»

اعدام بیدرنگ پس از قرائت حکم انجام میگرفت . چهار دادیار محکوم
 را میگرفتند و به او دستور میدادند که روح خود را به خداوند بسپارد و باطنابی
 باقیه از الیاف بید او را بزرگترین شاخه درختی که در زیر آن دادگاه تشکیل
 شده بود می‌آویختند .

خجری صلیب‌نشان در تنه درخت فرو می‌بردند تا نشان دهد در اینجا عدالت
 عظمای فهمه اجرا شده است نه يك آدمکشی عادی .

کار فهمه مقدس قرن‌ها اذامه یافت و اعضای آن تمامی کشورهای آلمانی
 را مرعوب ساختند . فهمه آنچنان مظهر روح نژاد ژرمنی بود که برغم خوفی
 که بر میانگیخت ، افراد اندکی بر علیه سوه استفاده‌های آن بپاخواستند . فهمه
 برای يك آلمانی بخشی از ذات اشیاء بود . زیرا آلمانی در پی قدرت و فهمه
 تجسم چیرگی بلاواسطه نیروی جسمی و قضائی است ؛ روح آلمانی طالب نهانکاری
 نیز هست و نظام فهمه ، بیش از هر انجمن دیگری ، نهانکار و محاط در رمز

و راز و کلمات غریب و علامت در نیافتنی برای نامحرمان بود .
 اوج حشمت انجمن فهمه را میتوان بین سالهای ۱۴۳۰ و ۱۴۴۰ دانست
 که از آن پس مهین استادان نظام با سوء استفاده از قدرت بی حد و مرز خود
 گروهی خودکامه شدند و این نهاد رو به تباهی گذاشت . در دوره نوزائی^۱ و
 در زمان حکومت ماکسیمیلین^۲ و شارل کنت^۳ ، برغم افزایش پایگاه و حشمت
 پادشاهان و با وجود پیدایش نهادهای تازه و معدلتی که هم دقیق و هم نسبت
 بزمان منصفانه بود فهمه مقدس ، که دیگر نقش برای هیچکس روشن نبود ،
 همچنان برجای ماند و مدتها درجا زد . احکام آن ، شاید به شماری کمتر از
 قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم ، هنوز صادر میشد و دادگاههای خون آشام
 آن بازهم در زیر درختهای زیزفون و ستغالی تشکیل میشد .

ولی افزایش شوکت پادشاهان در اعصار جدید ، اصلاح منهی لوتر و
 گسترش فزاینده بشر دوستی جهانی بتدریج سبب رکود فعالیت دادگاههای
 سرزمین سرخ شدند . در قرن هفدهم - حوالی ۱۶۵۰ - گرچه هنوز این انجمن
 در یاد همگان زنده است ولی در عالم واقع نمودی ندارد .

زمان سرعت خاطره سفاکی های پیشمار آنرا میزدود و تنها یادی از یک
 دادگاه عالی در هوای آزاد برجای ماند که ژرمنی های شکست ناپذیر عدالت
 خود را باجراه میگذاشتند . و آلمانی ها که « روماتتیسیم » سیاه قنات آزاد را
 سر میدادند ...

۱- Renaissance جنبش گسترده فرهنگی در قرن پانزدهم و بخشی از قرن شانزدهم
 که هدف آن رها کردن ارزشهای قرون وسطائی وابسته به خودالیت و از جمله
 ویژگیهای آن نوکردن ارزشهای کهن یونانی و لاتینی در اندیشه و هنر بود .

۲- Maximilien (۱۴۵۹ - ۱۵۱۹) ارشیدوک اتریش ، پادشاه رم و سپس
 امپراطور ژرمنی .

۳- Charles Quint یا شارل پنجم (۱۵۰۰ - ۱۵۵۸) امپراطور آلمان ،
 شهزاده هلند ، پادشاه اسپانیا (با نام شارل اول) فرزند فیلیپ زیبا و ژان دیوانه .
 فرمانروایی در فلاندر سرشار از کاهروائی بود و تمدن درخشان آن دوران با
 فرزانهگانی چون اراسم (Erasme) و هنرمندانی چون بروگل (Bruegel)
 نام آورست .

در ۱۹۱۹ مظهر رستاخیز فهمه ، که هنوز در سویدای هرآلمانی زنده است ، دو سازمان افراطی بنام گروه کتسول^۱ و روسباخ^۲ اند . در این عصر آلمان يك بحران خطير و شاید خطر ترين بحران تاريخش را ميگذراند. شکست و بينوايي سايه گستر و بولشويسم در آستانه پيروزي بود . روح کهن نژاد آلمانی دست کم بظاهر فنا شده بود . امپراطور به هلند گريخته بود. فرانسويان در همه شهرهای قتنی چون اشغالگران مفرور پراکنده بودند !

در اين هنگام نژادگان روستائي یعنی يونکرها^۳ و افسران قدیمی بازگشته از جنگ دوباره فهمه مقدس را بياد آوردند. همه دريافتند که فهمه نمرده و از آنجا که ريشه در ذات نژاد دارد نمردنی است و بصور گوناگون در تدارك ظهور است ، درست همانند وتان ، یعنی کهن تپ آوارگی و بی سامانی ژرمن ها. طرفه آنکه یکی از مهمترين روزنامه ها يکيه ناسيونال سوسياليست ها در وستفالی منتشر ميکردند دقیقاً بنام « سرزمين سرخ » ، یعنی دنباله همان زبان نمادين بزرگترين انجمن نهانکار آلمان در قرون وسطی ، بود و بدینسان تداوم آن تامین شده بود؛ قضات آزاد اينک برای انجام کارهای خود نقاب بر چهره نداشتند ، زیرا همه نام آنها را ميدانستند : آدولف هیتلر ، هرمان گورینگک ، رودلف هس ، يوسف گوبلس ، آلفرد روزنبرگ ، هاینریش هیملر ...

۱ - Consul

۲ - Rossbach

۳ - Junkers ، hobereaux از کلمه آلمانی Jungherr بمعنای جوان نژاده

نظام شهسواران تثنی

فهمه مقدس تجسم عدالت سری ژرمن‌ها و شهسواران تثنی^۱ تحقق رویای کهن آلمان‌ها بود، یعنی انجمنی از مردانیکه دارای آرمان اشرافی مشترکی بودند. هنگامیکه آدولف هیتلر بکمک هیلر در اندیشه بازسازی یک نظام ژرمنی در متن ناسیونال سوسیالیسم بود، بیش از همه به تجربه تثنی توجه داشت. علم الاخلاق این نظام، که پروسی - تثنی (به تعبیر وینکلر^۲) یعنی بر پایه نیرو و نژاد توأم بایک عدالت قاطع بود بوسیله مردانی باجرا درمی‌آمد که محرم اسرار نهان بودند. علم الاخلاق ناسیونال سوسیالیسم و بتعبیری رغبت این مسلک به انجمن‌های نهانکار از اینجا سرچشمه میگرفت.

تاریخچه نظام شهسواران تثنی

نام آورترین و قدیمی‌ترین نظام‌های شهسواری نظام شهسواران حضرت یوحنا اورشلیم^۳ بود، که بیشتر بنام شهسواران مالت خوانده می‌شد. بنیاد آن ببنوان یک نظام خدماتی در سال ۱۰۹۹ و ببنوان یک نظام شهسواری در سال ۱۱۱۳ است. اعضای آن در زمان صلح ردای سیاه با صلیب سفید و در زمان جنگه یک ردای سرخ با صلیب سفید بتن میکردند. نظام دومین یا نظام معبد^۴، که بسال ۱۱۱۹ بنیاد گرفت، بعلت شهادت اعضای آن در حدود ۱۳۱۲ میلادی و مسائل لاینحلی

۱- Teutonique

۲- P. Winkler

۳- Saint - Jean de Jerusalem

۴- Ordre du Temple

که آموزش باطنی آن مطرح ساخته ، نامدارتر است. ردای شهبواران این نظام سفید با صلیب سرخ بود . و بالاخره سومین نظام میکوشید خصائل آن دو دیگر را جمع آورد که بنام نظام شهبواران تثنی^۱ یا حضرت مریم تن ها^۲ در قدس^۳ تأسیس شد. این نظام که برخاسته از يك زائر سرای آلمانی در اورشلیم بود ، ابتدا همانند نظام حضرت یوحنا ی اورشلیم يك نظام بیمارستانی بود که جماعت بازرگانان برم^۴ و لوبک^۵ پناهنده در عکا ، بهنگام محاصره اورشلیم بوسیله مسلمانان در ۱۱۹۰ ، بنیاد کردند و سپس در ۱۱۹۸ شاهزادگان آلمانی با موافقت پاپ اینو کنتیوس سوم^۶ آنرا بصورت يك طریقت نظامی در آوردند (۱۱۹۹).

شرط ورود به این نظام ، که تنها از نجای آلمان به عضو گیری آغاز کرد ، قرائت سه دعای زاهدانه و هدفش خدمات بیمارستانی و نظامی بود . مدیریت متمرکز و آدابش برگرفته از نظام معبد بود و اعضای آن بر روی زره خود ردائی سفید با صلیب سیاه میپوشیدند . در زمان هایبیش والپوت^۷ و هرمان فن زالتزرا^۸ (۱۲۱۱ تا ۱۲۲۹) این طریقت بسرعت در قدس بویژه مدیترانه گسترش یافت و درصدد ایجاد تأسیساتی برآمد. دو طریقت نظامی دیگر

۱- ordre des chevaliers Teutoniques

۲- Ste - Marie des Teutons

۳- Terre sainte بمعنای اعم سر زمینی است که حضرت مسیح بروایت اناجیل در آن زیسته و در متون اسلامی شهر بیت المقدس است که همچنان قدس یا قدس الشریف نامیده میشود . قام عبری آن اورشلیم و بمعنای شهر سلامتی است (دائرة المعارف مصاحب) .

۴- Brême بآلمانی Bremen شهری در شمال آلمان و بفاصله ۶۵ کیلومتری دریای شمال .

۵- Lübeck شهری در شمال آلمان فریبی و در کنار دریای بالتیک مجاور مرز آلمان شرقی .

۶- Innocent III یکصد و هفتاد و چهارمین پاپ از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶ که متکلم و حقوقدان و نیرومندترین پاپ قرون وسطی بوده است .

۷- Heinrich Walpot

۸- Hermann von Salza (۱۱۷۰- ۱۲۳۹) مهین استاد نظام تثنی.

بازالتزا به ستیز برخاستند و او بدعوت شاه آندره دوم^۱ بجنگه کومانها^۲ رفت ولی همینکه در پی اعلام استقلال برآمد پادشاه عذرش را خواست (۱۲۲۵) و بدینسان توسعه طلبی او درمجارستان ناکام ماند و بناچار زالتزا به پروس رفت و عملیات شهسوارانش را در زمینه جنگهای صلیبی علیه بت پرستان و نیز یورش ژرمنها را بسوی مشرق رهبری کرد. بدینسان شمار مشهور و یورش به سوی مشرق^۳ زاده شد، که در رویاهای هیتلر به اوج شدت خود رسید و فصولی از نبرد من که درمورد اسلاوها نوشته شده دلیل روشنی بر این مدعاست.

هرمان فن زالتزا، پس از آنکه بنخواستنه دوک لهستان، کنراد مازوی^۴ بر علیه کفار پروس، که از ۱۲۲۴ سر بشورس برداشته بودند، جنگید، توانست کشور کولم^۵ را در ۱۲۲۶ بجنگه آورد و سپس از امپراطور فردریک دوم درمورد فتوحات آینده خود حقوق مطلقى تحصیل کند. از این هنگام شهسواران تتنی به فتح پروس همت گماشتند، بدون آنکه منطقه مدیترانه را فروگذارند (مهمین استاد این نظام ابتدا در عکا، سپس در ونیز و بفرجام در ۱۳۰۹ در مارینبورک^۶ مستقر شد).

این نظام باجنگهای صلیبی دائمی، که در ۱۲۳۰ اعلام شد و شهسوارانی از سراسر اروپا گرد آورد، بزودی کفار را، که اغلبشان تبار اسلاوی داشتند، قتل عام کرد (این جماعت بپروس^۷ نامیده میشدند، که کلمه پروس^۸ از آن گرفته شده است) و شهرها را بازسازی کرد که بیدرنگه از کوچندگان آلمانی پر شدند: تورون^۹ در ۱۲۳۱، کولم^{۱۰} در ۱۲۳۳، مارین وردر^{۱۱} در ۱۲۳۳،

André II - ۱

Coumans - ۲

Drang nach Osten - ۳

Conrad de Mazovie مازووی یا پلهستانی Mazowsze يك ناحیه تاریخی لهستان مرکزی است .

Kulm - ۵

Marienburg - ۶

Borusses - ۷

Prusse - ۸

Torun - ۹

Kulm - ۱۰

Marienwerder - ۱۱

الینگه^۱ در ۱۲۳۷ و کونیکسبرگ^۲ در ۱۲۵۵ . پس از ادغام سلسله نظامی کم‌توان شمشیرداران^۳ در ۱۲۳۷ و در نتیجه بدست آوردن مستملکات لیونی^۴، کورلانده^۵ و زمیکاله^۶، شهبانان تثنی کوشیدند این سرزمینهای تازه بچنگه آمده را باچیره شدن براهالی لیتوانی^۷ به پروس پیوندند وبالاخره با گرفتن پومرلی^۸ از لهستان و دانتزیک^۹ (۱۳۰۸) با امپراطوری هم مرز شدند .

شهبانان تثنی در طول قرن چهاردهم تمامی کشورهای مفتوحه را مستعمره ساختند و از آغاز قرن تا ۱۴۹۰ نودوسه شهر ایجاد کردند. هر چند زمین را آباد و مرداب‌های این خاک دانه سوز (لم یزرع) را خشک کردند، ولی هرگز از یاد نبردند که هدف اصلی آنها ژرمنی کردن کشورها از راه اسکان دهقانان، بورژواها و نجبای آلمانی است . بومیان را میآزردند و اغلب قتلعام میکردند و حاصل کشت آنها را میربودند که پیامد آن بروز قحطی و بیماریهای همه گیر بود . پرچم سفیدی که با یک صلیب ظریف سیاه و دراز چهارپاره شده بود تمام شهرهای پروس شرقی را بزیر سایه خود داشت . در آن زمان علاوه بر « یورش بسوی مشرق » جهان بینی دیگری که برای این استعمارگران اساسی است سر بر میدارد: سنت خون و خاک (1) . خون ژرمن‌ها زمینهای دانه سوز را بارور میکند ؛ پس باید بربرها را از شرق راند و نابود کرد و هرچه دورتر تاراند . از همان قرن چهاردهم این اندیشه‌ها جزو لاینفک مجموعه اعتقادی تثنی‌ها شد و دیگر از بین نرفت . در قرن بیستم، بهنگامیکه والتر داره^{۱۰} و آلفرد روزنبرگ^{۱۱} بدنبال مصالح ملموس برای پی‌افکنندن مکتب خود هستند ، همان بس است که به سرچشمه سنت شهبانان تثنی رو آورند که تا حدودی حجت موجه پیشاهنگ

۱ - Elbing

۲ - Königsberg

۳ - Porte - Glaive

۴ - Livonie

۵ - Courlande

۶ - Semigalle

۷ - Litvaniens

۸ - Pomérelie

۹ - Dantzig

۱۰ - Walther Darré

۱۱ - Alfred Rosenberg

تاریخی آنها هستند . آرمان هیتلر در فتح شرق چیزی جز پیگیری کشورگشایی پنج یا شش قرن پیش شهسواران صلیب سیاه نیست .

رفته رفته بیرکت فتوحات و استعمار و شهرسازی و قتل عامها نظام تتنی در قرن پانزدهم تقریباً بصورت يك دولت مستقل و شکوفان و نیرومند درآمد. در این دولت حدود بیست استان فراهم آمده بودند که از مرکزی مستقر در دربار مهین اسناد درمارینبورگ فرمان میبردند . علاوه بر بلند پایگان تتنی يك مرزبان^۱ برلیونی و يك شهریار^۲ بر مستملکات آلمانی فرمان میراند. این سلسله، که ابرقدرتی در اروپای شرقی شده بود و در کنار هانس^۳ بر علیه دانمارک و سوئد میجنگید و بالتیک را از وجود دزدان دریائی پاک میکرد، استونی^۴ را در ۱۳۴۶ به خود ضمیمه ساخت . ولی چون با تصرف پومرلی لهستان را از هرگونه دسترسی به دریا محروم کرده بود ، درگیر نیردی طولانی با لهستان شد و در این جنگ لیتوانی را ، که بتازگی بمسیحیت گرویده بود (۱۳۸۶) ، در کنار خود داشت . از سوی دیگر این طریقت ، بملت گسیختگی رشته انضباط و رسوم و افزون طلبی بورژوازی^۵ و نجای بجان آمده از سیطره آن ناتوان شده بود. رازشور بخشی تتن ها در گرونوالد^۶ در ۱۵ ژویه ۱۴۱۰ (و تفیذ آن با نخستین عهدنامه تورون در ۱۴۱۱) و سپس شکست آنها در جنگ ۱۴۵۳ تا ۱۴۶۶ از لهستان و اتحادیه پروس ، که در ۱۴۴۰ بوسیله عوام الناس و نجبا بر علیه خودگامگی طریقت تتنی تشکیل شده بود ، در همین است. عهد نامه دوم تورون - یا د صلح جاویدان ، ۱۴۶۶ - مهر ختمی بر قدرت فائده این نظام گذاشت و تنها پروس شرقی برای آن باقی ماند .

۱- Landmeister

۲- Deutschmeister

۳- Hans

۴- Estonie

۵- bourgeoisie جماعت بورژوا bourgeois و مراد از بورژوا در قرون وسطی کسی بود که مقیم يك شهرک (bourg) یا شهر و دارای مقام اجتماعی ممتازی بود (در مقابل نجبا) و در قدیم عبارت از شخصی بود که در زی نجبا و روحانیون نیست و ثروتمندی است که کار بدنی نمیکند .

۶- Grünwald

در این هنگام است که سرخوردگی‌ها آغاز می‌شود و نظام روبه رکود مینهد جهان بینی آن دیگر برباد رفته است. خون ژرمنی نتوانسته است ملاط لازم جهت وحدت تنی در شرق شود. بالاخره در ۱۵۲۵ نظام شهسواران تنی بوسیله مرزبان آلبرشت فن برانده بورگه^۱، که از سال ۱۵۱۱ مهین استاد^۲ بوده است، جنبه مذهبی خود را ازدست داد و او خود را دوک پروس اعلام کرد. از این بیعت پروس تحت سیطره هونزولرن^۳ها درآمد. ولی نظام شهسواران جان بدربرد و از آن پس چون اوائل بخدمت بینوایان و غریبان^۴ پرداخت و ریاست آن با «شهریاری» بود که عناوین و اختیارات او فقط جنبه افتخاری داشت.

بفرمان ناپلئون اول در ۱۸۰۹. نظام منحل شد و سلسله تنی در اوترشت^۵ عقب نشینی کرد و برای نخستین بار پروتستان شد ولی در اتریش کاتولیک ماند و در سال ۱۸۴۰ کوشید در هیئت یک نظام شهسواران مذهبی، کاتولیک و اشرافی زندگی از سر گیرد. تعداد اعضای رسمی آن در ۱۹۶۱ نود و نه نفر و پراکنده در اتریش، چکوسلواکی و آلمان بوده است و در ۱۹۷۳ هنوز ۸۸ تن عضو داشته است. سلسله شهسواران تنی، که زمانی چنان محترم و نیرومند و سرور بی‌هماورد سرزمین‌های ژرمنی شرق اروپا بود، اکنون جز پیکر نیمه جانی نیست. ولی شیخ آن در بنیاد گزاران رایش سوم حلول کرده بود که اقدامات خود را همچون قنهای هرمان فن زالتزا، بر آورنده نظام نوینی می‌شمرند که بکلام آلفرد روزنبرگ «از آنرو نو است که بسیار کهن است».

در پایان این بررسی کوتاه چنین مینماید که تن‌ها از قطراتش، قنوحات مواضع استوار و خزائن سرشار نیرومندترین سلسله‌های شهسواری قرون وسطی بوده‌اند. سیر نهانی عقاید آنها برای ما بخوبی روشن نیست. با اینحال میدانیم که در اثر انهدام نظام معبد در فرانسه انبوهی از مریدان، که توانسته

۱- le mergrave Albrecht von Brandeburg

۲- grand maître

۳- Hohenzollern

۴- fonction hospitalier

۵- Utrecht

بودند از خشم فیلیپ زیبا^۱ بآلمان بگریزند، کم و بیش به صفوف شهسواران تننی پیوستند.

موضوع فردریک دوم هوهنشتافن

امپراتور فردریک دوم هوهنشتافن^۲ (۱۱۹۴-۱۲۵۰) را قطب یگانه و مرموز «کاستل دل موتته»^۳ در سیسیل شمرده‌اند، و مرشد هسته مرکزی - و باطنی - که در متن هر حلقه تننی وجود داشت. این احتمال بسیار قوی است، ولی همانند اغلب مواردی این چنین، ما هیچ سندی در دست نداریم و ناگزیریم تنها از راه قیاس‌های پیاپی پیش برویم.

فردریک دوم هوهنشتافن، نوه فردریک کبیر ریش قرمز^۴، پیوسته بر خاطر ژرمن‌ها گذر دارد و محور تمامی افکار مکتبی روزنبرگه است. خود هیتلر نیز هوای نوسازی سرافرده راز^۵ او در سیسیل (کاستل دل موتته) را بسر داشت. زیرا فردریک یک هم‌اورد اغلب پنهانی و گاه آشکار پاپ بوده است. او با کیمیاگران و ریاضی‌دانان عرب بسیاری جوشید و سودای تشکیل یک امپراطوری جهانی بر پایه راز آشنائی^۶ را در سر می‌پخت، که قدرت فائقه آن در دست انجمنی از فرزندان جهان میبود. خود او پیرکت حضور برخی فقهای عبرانی و مسلمان به اسرار سیسیا^۷ و دانش باطنی مسلمین آشنا شده بود. اودر اندیشه پهلوی زدن با اسکندر کبیر بود و میخواست همچون او در مبد زئوس آمون^۸، در واحه سیوآح^۹ در قلب کویر لیبی، به اسرار غیب آشنا شود.

۱- Philippe le Bel

۲- Frédéric II de Hohenstafen

۳- Castel del Monte کاخ - دژی که پامر فردریک دوم بر تپه‌ای مرتفع در سیسیل ساخته شده و سبک بنای آن ترکیبی از معماری عرب و گوتی بود.

۴- Barberousse

۵- Château des mystères

۶- connaissance initiatique

۷- Kabbala یا قباله و عبارت از تفسیر رمزی حروف تورات است. در نزد مسلمین «علم» خواص و اسرار حروف و علم جفر نیز چیزی از این قبیل است.

۸- Zeus - Ammon

۹- Siouâh

زندگی او، پژوهش‌های او، عشق او به امور روحی و کمال‌جویی مداوم او بکمک آموزش باطنی الهام‌بخش بسیاری از شاعران شد که او را قهرمان آثار خود کردند. حتی گروهی او را با یولیانوس مرتد^۱، امپراطور رم در قرن چهارم مقایسه کرده‌اند که از دین مسیح برید و بدنیای پراسرار کافران پیوست و نیز گفته‌اند که او آخرین «امپراطور» و قطب عالم در جهان غرب بوده است (2,3,4).

ژولیوس اول^۲ نیز، که در زمینه امور معنوی مشاور موسولینی بود و سهم او یکمان در پرورش باطنی اس‌اس‌ها انکارناپذیرست، در کتاب «موز پپاله‌گراال» و سنت امپراطوری ژولی پلین^۳ اثبات میکند که فردریک دوم افسانه‌ها و رموزی را که پیرامون روایت مشهور آگارتا^۴ جاری بود، و هنوز هم جاری است، تا چه پایه مهم می‌شمرد. بر پایه این روایت در نهانخانه‌ای در آسیا (تبت؟ یا صحرای گویی؟) حرمی بنام آگارتا وجود دارد که پناهگاه شاه جهان در روی زمین است. (5, 6)

از آنجا که تبت و افسانه‌های آن برای اندیشمندان نازی جاذبه‌ای شگرف داشت، پس‌شبهه قوی است که اینان اندکی از رموز شاه جهان را، که شهسواران تبتی در دربار نادره دوران، فردریک دوم، بدست آورده بودند، در اختیار داشتند. در ۲۴ ژوئن ۱۲۲۵ پاپ اینوکنتیوس چهارم^۵ در شورای جامع منعقد در لیون رسماً امپراطور ژرمنی، این ماحصل ملی‌گرای کفرآلمان، را بعلت «شکستن سوگند، توهین بمقدسات، توطئه بر علیه سلطنت، نصب سرزمین‌ها و خشونت نسبت به کشیشان، خوش و بش و توطئه با سلطان مصر، محکوم ساخت

۱- Julien l' Apostat

۲- Julius Evola

۳- Le Mystère du Graal et la tradition imperiale gibeline
Gaal بیاله مقدسی که مسیح برای تقسیم شراب در شام آخر بکاربرد و گویا بهنگام مصلوب شدن خون زخم‌هایش در آن گرد آمد. در سده‌های دوازدهم و سیزدهم داستان‌هایی از کوشش‌شهبواران در طلب این بیاله پرداخته شد. gibeline هواداران امپراطوران هوهنشتافن.

۴- Agarttha

۵- Innocentius که در تلفظ فرانسوی Innocent اینوسان می‌گویند.

و از آن خطیرتر اینکه همین شورا رعایای امپراطوری مقدس سیسیل را از قید سوگند فرمانبرداری نسبت به امپراطور آزاد ساخت و بی درنگ راهبان اهل فقر بمراسر اروپا گسیل شدند تا از منابر مردم را بر علیه تجسم ژرمنی دجال بشوراند .

فردریک دوم هوهنشتافن ، الهام بخش پنهانی طریقت شهسواران تثنی ، آخرین امپراطوری که بروال روزگاران باستان مقام خدائی یافته بود ، و قلب اسرار درامپراطوری مقدس ژرمنی خود ، در سال ۱۲۵۰ مرد . با اینحال آنها که در وجود او « مسیح موعود کفار » و رستاخیز خدایان اجدادی را میدیدند نخواستند این مرگ را باور کنند . در سرزمین سیسیل و کالابریا متعلق به او بود که ، چنانکه دیدیم ، ژوآشیم فیوری ، نویسنده انجیل جاودانی زیسته بود ، که سخن از هزاره باوری^۲ میراند ، چیزی که دربار کاتولیک و شخص پاپ چندان دوست نمیداشتند. هزاره باوران که گرد نام کشیش فیور فرام آمده بودند از این پس در طلب فردریک دوم برخاستند که مرگ به او راه نداشت و دارای فره ایزدی بود و در این مقام پیکر خاکی او بچیزی شمرده نمیشد ، چون جاودانه در دنیا حضور داشت .

در سیسیل پیروانش این جمله معمائی را پس از مرگش تکرار میکردند : « اوزنده است ، اوزنده نیست » . در آلمان دهقانان ، بورژواها و حتی کیشیان او را دیده بودند که گاه بهیستی جمیل و فاخر سوار بر اسب و زمانی پیاده و خاکسار در کوه و کمر میگرددید . اسطوره زائیده شده بود . امپراطور با روح همزادان خود میزیست . تا آنجا که گروهی از شیادان از سال ۱۲۶۰ پیمد کوشیدند خود را امپراطور فردریک ، سلطان جاویدان ، یعنی تجسم جاودانگی ژرمنی، جا بزقتند .

در ۱۲۸۴ ، تصویر او را - که نمیدانیم یک شیخ ، یا شیاد و یا یک پیکر بهشتی است - در رومز^۳ ولوبک^۴ مییابیم . شهسواران نظام تثنی بنا کید میگویند که او را دیده اند . در وستفالی و اوترشت شیادان را میسوزاند . امپراطوری

۱- Calabre و در ایتالیا Calabria انهای جنوبی یا نوک «جکمه» ایتالیا است.

۲- ر . ک . حاشیه ۲ و ۳ ، ص ۲۵ .

۳- Worms

۴- Lübeck

مقدس در سرگشتگی و آشفتگی بسر میبرد. در تخیل عوام تصور او دیگر با تصویر نیایش فردریک ریش قرمز درهم آمیخته است. از این افسانه‌ها اسطوره‌ای شکل میگیرد. در این افسانه‌ها بخشی از کهن تیپ نژاد ژرمنی رخ مینماید. فردریک امپراطور خفته و مسیح موعود، و صاحب زمان است و زمانی فرامیرسد که پیشوایی مردم آلمان برای فتح جهان و بنیاد شوکت ژرمانی کهن و انهدام قدرت رم با اوست.

پیکر فردریک دوم هوهنشتافن در تارانت^۱ امانت بود. در قرن هجدهم باز افسانه امپراطور فنا ناپذیر در جان بسیاری مردمان شور میافکند. تصمیم به نبش قبرش گرفتند و در این هنگام پس از گذشت پانصد سال در تیرگی سرد تابوت سنگی فردریک بر گور گشایان هویدا شد. پیکرش درست و گوئی در حاله‌ای از نور، و پیشانی‌اش آراسته به گل‌ها بود و جامه‌ای فاخر به تن داشت که هم شاهانه و هم روحانی بود. کمر و شمشیر، بنشانه امپراطوری جاویدان، در کنارش بودند. بتأیید همه گواهان گوئی هم اکنون فردریک داشت از خواب برمیخواست.

ولفرام فن اشنباخ^۱ و دوره گرال :

سرچشمه‌های ایدئولوژی الحادی ناسیونال سوسیالیسم

نام فردریک دوم، مبارزه سرفرازانه او با قدرت رم، رؤیاهای شهسواری او و بهره‌ای که از افسانه‌های ژرمنی گرفت، منبع الهام شاعران شد و در همان زمان حیات او نسل کاملی از راویان و عارفان برخاستند که دوره میزگرد^۲ را، بویژه با توجه به رمز گرال، از سر گرفتند.

- ۱- Tarente و بایتالیائی Taranto شهری در جنوب ایتالیا.
- ۲- Wolfram von Eschenbach حاشیه نویسنده : آلبرشت فن شافتنبورگ Albrecht von Schaftcnberg. خلف شایسته اشنباخ در ۱۲۷۲ نوتیتورل (Nouveau Titurel) ، دیوان حماسی ۴۵۰۰۰ بیتی خود را سروده است، که شجره‌نامه جادویی سلسله گرال را نوتیتورل روایت میکند.
- ۳- Table ronde نام شهسواران قصه‌های بروتون (cycle breton). بنا بر این روایات آرتوس Artus شهریار برتانی سالی یکبار بهترین شهسواران خود را پیرامون میزگردی فراهم می‌آورد.

کرسین دوتروا^۱ به آمیختن همه افسانه‌های سلتی^۲ گرال و میزگرد و مسیحی کردن، آن پرداخت. اما هدف و لغرام فن اشباح، شاعر باواریایی (۱۱۷۰-۲۲۲۰)، چیز دیگری بود. او میبایست با ستایش رموز گرال کهن‌ترین افسانه‌های ژرمنی را نوسازی کند و کل الحادی را که مسیحیت قرن‌ها به ژرفای نهفت مردمان رانده بود دوباره بسطح شعور آورد (7,8) برای رسیدن به این آرمان، که در اعماق قلب هر ژرمنی خانه دارد، سه اثر باشکوه پرداخت بنام پارتسیفال، ویلهالم و تیتودل^۳ که شاهکارهای شاعرانه و عرفانی بودند. فردریک دوم هوهنشتافن، طلب بی‌تابانه او در پی فرزندان عتیق و نبرد کفرآمیز او بر علیه اعتبار رم نیز به و لغرام الهام بخشیدند. از اینرو کاخ بسیار رموز کالوت انبولوت^۴ در پارتسیفال او میتواند معادلی از «کاستل دل موقته» باشد. ترانه شهسواران منوی که و لغرام سرداده همان حدیث شهسواران تثنی است که در رؤیاهای یک شاعر می‌آید: یعنی سلسله‌ای که بوسیله نیروهای نهانی رهبری میشود و ریاستش با یک قطب اعظم به سیمای فردریک دوم است.

معبد گرال چیست؟ این همان جایگاه معرفت برین^۵ یا معبد گنوسی^۶ است. آن پیاله خدائی نیز، که محتوی کل اسرار است، و تنها پس از سعی بسیار در طلب گرال آنرا میابند، همان نفس زندگی است.

نسل‌های پی‌پی آلمانی با خواندن یا نقل داستان پارتسیفال و لغرام به رؤیا فرورفته‌اند. ریشارد واگنر از او بسیار الهام گرفته و آنرا نو کرده و از آن

۱- Chrestien de Troyes

۲- Celtique

۳- Parzival, Willehalm, Titurel

۴- Kalot Enbolot

۵- la Connaissance Suprême

۶- Gnose (از gnosis یونانی بمعنای معرفت) معرفت باطنی و روحانی و فوق طبیعی. از مذاهب گنوسی معرفت ناشی از کشف و شهود و اشراق مایه رم‌نگاری و نجات انسان شمرده میشود و پیروان آن به دوگانگی (وجود مبداء خیر و مبداء شر) معتقدند.

کتابی برای رازمندترین^۱ اپراهای خود، یعنی پارسینال، پرداخته است (10). پان ژرمانیسم ویلهلم دوم و هوستون استوارت چمبرلین برچنین پایه‌هایی بنا شده است. يك سنت، يك طریقت، کوهی از دریغ و حسرت برای کفر باستان و شری که معادل حماسه‌های کهن است، فراهم آمده تا ستون‌های کاخ آهن و آتش، یعنی امپراطوری ژرمنی قرن بیستم، را نگهدارند. همان بنائیکه ناگهان معدوم شد، بوسیله هیتلر بازسازی میشود، تا دگر باره در کام آتش و دود خاکستر گردد.

موضوع اشراقیان^۲ باواریا

بخلاف انتظار همگان، بکمان ما لزومی ندارد فصلی به گروه اشراقیان باواریا اختصاص دهیم، که در قرن هجدهم تحت ریاست قلب اعظمشان، آدام وایزهاپت^۳ (۱۷۴۸-۱۸۳۰) مهمترین انجمن نهانکار آلمان جدید بشمار می‌آید. در حقیقت اشراقیان باواریا هدف‌هایی درست در قطب مخالف انجمنهای باطنی را دنبال میکردند: زیرا در حالیکه انجمنهای باطنی بر روی مکاتبی تکیه دارند که بناچار جادویی^۴ است، اساس مکتب وایزهاپت پژوهش درباره ترقی اجتماعی است. هدف این اشراقیان تخریب قدرت‌های مستقر، واژگونی سلطنت‌ها، برابری جوئی^۵ عوامانه و توطئه‌های تروریستی بمتنوع و داشتن حکومت‌ها به کتاره‌گیری بود. آدام وایزهاپت، که خود را «انسان-شاه»، مینامید، در سال ۱۷۸۰ توطئه‌ای بر علیه حکومت پروس ترتیب داد. آرمان او درست ویران کردن تمام آن چیزهایی بود که ناسیونال سوسیالیسم میخواست در آلمان داغان شده پس از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ برپا نگهدارد. نام سرّی وایزهاپت، یعنی اسپارتاکوس، نیز در طریقتش معنی دار است. او رئیس بردگان شورشی است. اقدام کمونیست‌ها در زمینه تشکیل بریکسادهای

1 - initiatique

2 - Illuminés

3 - Adam Weishaupt

4 - magique

5 - égalitarisme

« اسپار تا کیست » از ۱۹۱۷ بیعد اشتباه آمیز نیست ، زیرا هدف بلاواسطه آنها کم و بیش به هدفهای اشراقیان باواریا نزدیک است : انهدام قدرت سنتی ، کاستن قدرت اشراف و بالاخره برانداختن دولت پروس . بنابراین میتوان بدون مبالغه گفت که جای سرگذشت اشراقیان باواریا نه در بررسی انجمنهای نهانکار که ناسیونال سوسیالیسم را « ساختند » بلکه در پژوهش انقلاب سرخ آلمان (۱۹۱۷-۱۹۲۴) است. (11)

دیباچه‌ای بر محشر کبری عصر ما

ناسیونال سوسیالیسم نه همان سر بر آوردن ناگهانی نیروهای نهانی در يك لحظه تاریخ است. بنا بگفته پروفیسور ما کس پیکار^۱ « ناسیونال سوسیالیسم » قبل از آدولف هیتلر بشکل دیگری وجود داشت و امروز که تراژدی رایش « سوم » پایان رسیده باز میکوشد بقالبی دیگر در آید: زیرا این مسلک پیوسته « و هم اکنون نیز در جمع ما حضور دارد. (1)

چنین است که روشن رایان مدتها پیش از بروز فاجعه آلمان در قرن بیستم آنرا پیش بینی کرده بودند. آنها که پیوسته خبر از عالم ارواح میدهند، روشن بینان و پیشگویان، طوفان را قبل از آنکه فرارسد « دیده » بودند. و در این چشم انداز محشر کبری^۲ قیصر ویلهلم دوم^۳ و هیتلر، پان ژرمانیسم و ناسیونال سوسیالیسم واقعتی یگانه مینمودند.

درین این آثار شورانگیز یکی را یافته ایم ناشناخته، از همه مرموزتر و شاید از همه دقیق تر، که تاریخ قرن هفدهم را دارد و پرداخته يك کشیش

۱- Max Picart

۲- vision d' Apocalypse

۳- گیوم دوم یا Wilhelm II امپراطور آلمان (۱۸۸۸ - ۱۹۱۸)، که در گرماگرم جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱) در هلند در گذشت.

آلمانی یا اتریشی تبار، یعنی « برادر یوهانس »^۱ است، که از او جز نام نمیدانیم. ولی ابتدا بسخن او گوش فرادهم، که دروازه‌های دوزخ عصر حاضر را برویمان میکشاید. (2)

پیشگوییهای برادر یوهانس

- ۱) گمان میبرند که آنرا چندین بار بازشناخته‌اند، زیرا همهٔ سلاخان بره^۲ مانند یکدیگرند؛ و تمام افراد خبیث پیشگامان شیطان بزرگ‌اند.
- ۲) دجال واقعی یکی از سلاطین عصر خود، یک فرزند لوتر، خواهد بود. او خدا را تسبیح میگوید و خود را فرستاده او می‌شمارد.
- ۳) این کذاب اعظم به کتاب مقدس سوگند می‌خورد؛ خود را دست خداوند متعال معرفی میکند، که عقوبت‌کننده مفسدان است.
- ۴) سپاهش با شمار «خدا باماست»، همانند لشکریان دوزخی سیاه پوشند.
- ۵) مدتها با حبله و نامردمی عمل خواهد کرد؛ جاسوسانش سراسر زمین را خواهند پیود؛ او مالک اسرار قدرتمندان خواهد شد.
- ۶) او دکترهای مزدوری خواهد داشت که رسالت الهی را تصدیق و مدلل خواهند کرد.
- ۷) در یک نبرد فرصتی فراهم میآید تا نقاب از چهره خود برگیرد. این جنگ نه با یک سلطان فرانسوی، بلکه جنگ دیگری است که در مدت دو هفته عالمگیر خواهد شد.
- ۸) این جنگ تمامی ملتهای مسیحی، تمامی مسلمانانها و حتی مردم بسیار دوردست را درگیر خواهد کرد و ارتش‌هایی در چهار گوشه جهان تشکیل خواهند شد.
- ۹) زیرا فرشتگان ذهن مردم را روشن خواهند کرد و در سومین هفته آنها خواهند فهمید که او دجال است و اگر فاتح را مقهور نکنند همه پیردگی کشیده خواهند شد.

۱- le frère Johannès

۲- Agneau بره خداوند یا بره عرفانی کنایه از عیسی مسیح است.

۱۰) دجال را با چند علامت می‌توان شناخت . او بخصوص کیش‌ها ، راهبان ، زنان ، کودکان و پیران را قتل عام خواهد کرد . یهودیان نیز قربانیاش خواهند بود . او بهیچکس رحم نخواهد کرد و مشعل بدست همانند بربرهای قدیم عبور خواهد کرد.

۱۱) سخنان شیادانه‌اش همانند گفتار مسیحیان ، ولی اعمالش چون نرون^۱ و شکنجه‌گران روم خواهند بود.

... ۱۵) برای قلبه بردجال باید پیش از جمعیت کشور روم آدم کشت. در این راه کوشش تمامی کشورها ضروری است ، زیرا خروس و پلنگه و عقاب سفید^۲ از عهد عقاب سیاه (ظاهراً آلمان) برنمیایند ، اگر طاعات و دعا‌های بنی نوع انسان بکمک آنها نشتابند .

۱۶) هرگز بنی آدم با چنین خوف و خطری آشنا نشده است ، زیرا پیروزی دجال همان پیروزی ابلیس است که در وجود دجال تجسم یافته‌است .
۱۷) دجال زمین را از همان مایه مفسدی خواهد انباشت که مسیح رحمت یار آورده بود.

۱۸) شمار سپاهیان او فراتر از گمان و وهم است . در بین پیروانش مسیحیان را میتوان دید ، چنانکه مسلمانان و سربازان بربر نیز در بین مدافعان خواهند بود.

۱۹) برای نخستین بار بره کاملاً قرمز خواهد بود . در سراسر جهان مسیحیت حتی اندک جایی نیز نخواهد بود که قرمز نباشد. آسمان ، زمین ، آب و حتی هوا قرمز خواهد بود ، زیرا خون در قلمرو هر چهار عنصر همزمان روان خواهد شد .

۲۰) عقاب سیاه بر روی خروس خواهد جست و خروس پرهای بسیاری را در این نبرد خواهد باخت ، ولی با سیخکش قهرمانانه ضربه خواهد زد . چون جنگالهای پلنگه مددی نمی‌سازند ، خروس بزودی از نفس خواهد افتاد .

۲۱) عقاب سیاه که از کشور لوتر خواهد آمد از جانب دیگر خروس را غافلگیر خواهد کرد و کشور خروس‌ها را تا نیمه اشغال خواهد کرد.

۱- Néron امپراتور خونخوار و دیوانه روم (از ۵۴ تا ۶۸ میلادی).

۲- حاشیه نویسنده ، باسانی میتوان دریافت که از این سه جانور فرانسه و انگلستان و ایالات متحده امریکا مرادست .

(۲۲) عقاب سفید که از شمال^۱ خواهد آمد عقاب سیاه و عقاب دیگری (۱) را غافلگیر و کشور دجال را سرتاسر اشغال خواهد کرد .

(۲۳) عقاب سیاه برای نبرد با عقاب سفید بناچار خروس را رها خواهد کرد و خروس عقاب سیاه را در کشور دجال برای کمک بیه عقاب سفید دنبال خواهد کرد .

(۲۴) جنگهاییکه تا آن زمان رخ داده در قبال جنگهاییکه در کشور لوتر برپا خواهد شد بسیار ناچیز خواهند بود . زیرا هفت فرشته در یک زمان آتش خود را بر روی سرزمین پلید خواهند ریخت و این بدان معنی است که بره خداوند دستور انهدام و محو نژاد دجال را خواهد داد .

(۲۵) هنگامیکه جانور خود را دستخوش فنا ببیند خشمگین خواهد شد . لازم است ماهها منقار عقاب سفید ، چنگال پلنگ و سیخک خروس بر آن بی امان بتازند .

(۲۶) شطهای پهناور از اجساد لبالب خواهند شد و در برخی جاها کشتگان چندانی که جریان رودخانه را تنبیر میدهند . در آن هنگام فقط بلندپایگان، فرماندهان ارشد و شاهزادگان را بچاک خواهند سپرد. زیرا علاوه بر قتل عام ناشی از سلاحها پیکر کسانی که از گرسنگی و طاعون مرده اند نیز توده خواهد شد .

(۲۷) دجال چندین بار درخواست صلح خواهد کرد ؛ ولی هفت فرشته ای که پیشاپیش سه مدافع بره راه می پیمایند گفته اند که پروزی قطع هنگامی بدست خواهد آمد که دجال چون پرگامی در خرمنگاه له شود .

... (۲۹) آنچه درنگ بره را چنین الزامی میکند آنست که اگر دجال فنا نشود، ثمره مصائب مسیح و جان پردازی او^۲ از بین خواهد رفت .

(۳۰) سه جانور مدافع بره آخرین سپاه دجال را قتل عام خواهند کرد

۱ - Septentrion (از ریشه لاتینی بمعنای خرس قطبی) در بیان ادیبانه و

کهن بمعنای شمال آمده است .

۲ - rédemption

ولی باید میدان جنگ آتشدانی بوسعت يك شهر بزرگ شود، زیرا اجساد
چهره کشور را دگرگون ساخته و پشته‌هایی از کشته‌ها برجاست .

(۳۱) دجال تاج خود را از دست میدهد و در تنهایی و جنون میبرد .
امپراطوریش به ۲۲ کشور تقسیم خواهد شد، ولی هیچک خانه ، سپاه و کشتی
نخواهند داشت .

... (۲۲) سپس عصر آرامش و صلح برای خادمان بره فراخواهد رسید .

بسوی يك الحاد جدید : ویلهلم دوم و چمبرلین

مرشد آلمان ملی گرا و پان ژرمانیست ابتدای این قرن بی گمان هوستون
استوارت چمبرلین^۱ است . پس از نیچه و بیشک پیش از واگنر او مظهر جنبه
اساسی وجدان ژرمنی جدید است .

ایمان پان ژرمانی این مرد ، برداشت او از نژاد « ژرمنی - آریایی » ،
که بکمک تدابیر نژادگرایانه قاطع از هر گونه آلودگی سامی پیراسته باشد ،
تزه‌ای او در باره پی‌افکندن يك عرفان نو که با اندیشه‌های انسانگرایانه
یهودیان هم‌وردی و آنها را مقهور کند ، سخت مورد پسند محیط‌های ملی گرای
رایش قرار گرفتند .

در نوشته‌های قبل از ۱۹۱۴ چمبرلین حتی این خواسته را مطرح می‌ساخت
که یهودیان آلمانی باید بچشم خارجی و بیگانه نگریسته شوند ، زیرا « این
امر بسیار منصفانه است ، (کذا) ؛ او اخراج آنها را در صورت مقاومت یا
عدم تمکین به شرایط اجتماعی تازه توصیه می‌کرد ، « که یگانه مقررات
منصفانه‌ایست که شرف نژاد آریایی را تأمین میکند ، . ولی نکته دانستنی آنست
که در ۱۹۱۶ سرویس‌های اطلاعاتی ارتش آلمان يك جزوه شرعیات پان ژرمنی
یعنی يك نوع بیاض برای رزمندگان آریایی در بیش از هفت میلیون نسخه منتشر
ساختند که مشتمل بر گزیده‌ای از آثار قلمی هوستون استوارت چمبرلین بود .
در این جزوه « حکیم ژرمن‌ها ، (لقبی که ویلهلم دوم به چمبرلین داده بود)
برتری جنگی ، اجتماعی - فرهنگی و نژادی آلمان‌ها را اثبات کرده بود و

بر اساس پیشگوییهای ادعائی مدلل ساخته بود که آلمان بهر حال پیروز خواهد شد. بدینسان رایش بالاخره میتواندست مرزهای حقیقی خود را باز شناسد که همان امپراطوری جهانی بود^۱ در دو سه مورد نیز ذکری از شهسواران تننی بمیان آمده بود. به کلیسای کاتولیک و بمنهپ پرستان از رو برو حمله‌ای نشده بود، ولی اشارات متواتر به خدایان کهن ژرمنی باید سر باز آلمانی را، در هر جا که بود، در جبهه فرانسه یا جبهه روسیه، آگاه میساخت که او امانت‌دار يك سنت مقدس و الهی است و خدایان آلمانیها همهجا حاضر و ناظرند. مانند یونانی‌ها و حنکجویان تروا^۱ در ایلپادا^۲، این خدایان در کنار رزمندگان مفرور امپراطوری برای پیروزی يك هدف مقدس میجنگیدند.

هینلر هرگز از این جزوه «شرعیات پان ژرمانی ویژه سپاهیان، سخن نگفته است. با اینحال خیلی بعیدست که آنرا در جبهه‌های ایزر^۲ و سوم^۳، بهنگامیکه يك سر باز ساده و سپس سر جوخه بود، و با آلمان عزیزش و آینده سحر آمیز آن میان‌دیشید، ندیده باشد.

نژادگرایی چمبرلن احدی را در محیط‌های اشرافی آلمان بشکفت نمیآورد. در این مجامع جهان بینی نژادی را از راه انتشار کتابها و مجلات متعدد شرح و تفسیر میکردند. در این زمینه انجمن‌های نهانکار سیاسی منبری برای تبلیغ افسراطی‌ترین نظریات بود. کیهان‌زایی^۵ و کیهان‌شناسی^۶ و دستگاه‌های کامل فلسفی بر پایه تئوری نژادها، برتری آریاهای ژرمنی و لزوم انهدام نژاد سامی، اعم از یهود یا غیر یهود، بنیاد میشد، زیرا علم اخلاق و ادبیات آنان جز شر و تباهی و فساد بیار نمیآورد.

در زیر زمین‌های مرموز برلن، برم و کلن، در ویلاهای آلپ باواریا

۲۹۱- Iliade حماسه یونانی منسوب به هومر دارای ۵۵۳۷ بیت که داستان بخشی از جنگ تروا (Troie شهری قدیمی در شمال غربی آسیای صغیر نزدیک ساحل اژه است).

۳- yser

۴- Somme

۵- cosmogonie

۶- cosmologie

مردانی کرده میآمدند تا به سخن پیامبران عصر جدید گوش بپارند . همه در انتظار مسیح موعود آریاها بودند که باید ناگهان ظهور میکرد و ملتش را بسوی پیروزی نهائی رهنمون میشد . هیچکس دیگر گمان نداشت که این موعود ویلهلم دوم است . مکاتب سحر آمیز تاریخ جهان را تفسیر میکردند و تئوریهای پریشان و در عین حال دلربا در ستاره شناسی و زمین شناسی میپرداختند . يك نوع واقع گرایی سودائی^۱ بشارت از جهانی متفاوت میداد . بدور از ظواهر وزارتخانهها و سفارتخانهها و انضباط خشك ارتش پروس کانونهای باطنی واقعی در کار بود . در جنب نامچمبرلن اسامی کارل هارسهوفر^۲ و هوریکر^۳ در گوشها زمزمه میشد . هوستون استوارت چمبرلن کی بود ؟ او که در ۱۸۵۵ در پورتسماوت^۴ متولد شده بود و خوش میداشت خود را از نوادگان يك پسر ناپاکزاده ریشارد سوم و در نتیجه از احفاد مستقیم پادشاهان سلسله بلنتاژنه^۵ انگلستان بداند سی سال اول عمرش را در فرانسه ، شش یا هفت سال در سوئیس و فقط سه سال را در زادگاهش انگلستان گذراند . پس از چندین نوبت اقامت طولانی در اتریش مالا در آلمان جایگزید .

چمبرلن زیبا شناس و عارف پروتستان ، ژرمن باره^۶ ، موسیقی دان باذوق و ستایشگر ریشارد واگنر ، مدتها خود را کاوید تا استمداد خویش را بعنوان يك نظریه پرداز پان ژرمانیسم بازشناخت و چنان شد .

پس از افت و خیزهای بسیار ، مطالعاتی بر روی موسیقی واگنر و هنر ، چمبرلن به نگارش کتاب بزرگی (بیش از ۱۳۰۰ صفحه) بنام پیدایش قرن نوزدهم پرداخت . این کتاب ، که چکیده تمام نظریات پان ژرمانیسم و مشتمل

۱- réalisme fantastique

۲- Karl Haushofer

۳- Horbiger

۴- Portsmouth شهری در جنوب انگلستان

۵- Plantagenêt (برگرفته از لقب ژوفروای پنجم که کلاهنودش آراسته به شاخه‌ای از گل طاوسی - genêt - بود) سلسله پادشاهی انگلستان از ۱۱۵۴ تا ۱۴۸۵ میلادی .

۶- germanophile

بر اعتقادات و اثر دلاپوژ^۱ و نقل بمعنی از نوشته‌های گوینو^۲ است، برای او دوستی بی‌شائبه امپراطور ویلهلم دوم را بیار آورد.

برای چمبرلن در جهان هیچ چیز، اگر از نژاد یا دست کم از منشأ آریایی نباشد، زیبا، ناب و هوشمندانه نیست. یونانی‌ها هم از تبار شمالی^۳ هستند، که حوضه مدیترانه را با تجلیات نوردیائی^۴ خود روشن ساخته‌اند.

بررسی مکاتبات بین نظریه پرداز و ویلهلم دوم پیرامون پیدایش قرن نوزدهم بیفایده نیست. این نامه‌ها مسیر شکفت انگیزی دارند. یعنی گرچه در سطح مذهبی، ولی در عمق افکار یک عرفان فاتحانه‌اند که در آن هنگام بر روح آلمانی حاکم بود.

چمبرلن در نامه‌ای به امپراطور مذهب و وصیت نامه سیاسی خود را چنین بیان می‌دارد: «من گمان دارم که کل آینده اروپا، یعنی تمدن جهان، در دستهای آلمان است و این اعتقاد برای من يك امر یقینی است. در سجایای آلمانی و در وجود انسان آلمانی، حیثیت بشری به اوج میرسد. آلمانی‌ها «شاعر و سازمان‌دهنده و اندیشمند و هم اهل عمل است. زیرا تنها «شکاک» در بارورست که میتواند بایمان برسد. سپس چنین می‌افزاید: «ولی آلمان به مکارم خود بی‌اعتناست و از اینرو بدون آنکه سرنوشت شکوهمند خود را به انجام برساند فنا و تمدنش طعمه بربرها خواهد شد. همه ملت‌ها بی‌آینده‌اند و بجز آلمان، که دشمنانش کاتولیک‌ها و دموکرات‌های یهودی مآب هستند. باید آلمان بشیوه‌ای علمی قد برافرازد؛ آنگاه بکمک نفوخ نژادی حداکثر در

۱- George Vacher de Lapouge جامعه شناس فرانسوی (۱۸۵۴-۱۹۳۶) که نژاد آریائی را برتر از همه نژادها میدانست. حاشیه نویسنده: و اثر دلاپوژ برداشت خود را از انسان برتر بویژه در کتابش آریائی مطرح کرده است. او سخت بدبین است و در دیده او انسان رو به تباهی و تمدن رو به نشیب دارد.

۲- Joseph Arthur comte de Gobineau دیپلمات و نویسنده فرانسوی (۱۸۱۶-۱۸۸۲) که مکتب فکری او در زمینه نابرابری نژادها و برتری نژاد شمالی و ژرمنی سخت بکار بان ژرمنیست‌ها و نازیها آمد.

۳- Nordique و در آلمانی Nordisch منسوب یا وابسته به Nord یا کشورهای شمال اروپا (بویژه اسکاندیناوی). مفهوم اسطوره‌ای این اصطلاح در صفحات آینده بیشتر شگفته خواهد شد.

« کمتر از دو قرن به سراسر کره زمین مسلط خواهد شد : در بخشی بلاواسطه
 و از راه سیاسی و در بخشی دیگر با واسطه زبان و فرهنگ و روش‌هایش . »
 با اعتقاد ارنست سیر^۱ الهام بخش چمبرلن فلسفه شوپنهاور^۲ ، این عارف
 خواست‌گرا^۳ و خبره در حکمت و ادیان خاور دور و آثار آرتور شوپنهاور
 فرانسوی است . و این موضوع در پا گرفتن تفکر جادوگرای آلمان در قرن
 بیستم اهمیت دارد . (4,5,6) .

خلاصه کنیم : ژرمن‌ها ناب‌ترین آریاها - یا آریائی‌ها - و بنیادگذار
 واقعی تمدن در بسط زمین‌اند . یهودیان نماینده « عنصر تعقلی مفرط هستند ،
 و در حالیکه کار فرهنگی و تمدن‌سازی در گذشته ، حال و آینده در انحصار
 آریائی‌هاست . » چمبرلن تجلیات این آینده را در زمینه زیبا شناسی و اخلاقی
 و مذهبی می‌بیند . « فقط ژرمنی ، یعنی لبِ نژاد آریائی ، دارای ذوق واقعی
 « مذهبی است . پس باید بیدارنگه یک دین بدیع و سرشار به قواره خود و
 « بسود خود بیافریند ، نه اینکه بگذارد نژادهای پست اندیشه او را بکزی
 « بکشانند . »

از مکاتبات بین ویلهلم دوم و چمبرلین در میابیم که بگمان او « آلمان باید
 « بر سراسر جهان فرمان راند و میراث مقدس خود را ، که همان زبان آلمانی
 « است ، به ملل دیگر تحمیل کند و هوشیار برتری نژادش باشد ، زیرا من
 « [چمبرلن] بر این باورم که رستگاری نوع انسان به آینده روح آلمانی وابسته
 « است و جلوه این روح هنگامی کامل است که پشتیبانش یک نیروی مذهبی و
 نظامی باشد که بتواند جهانرا بلرزه درآورد . »

از سوی دیگر نظریه پرداز ما آلمان را بسیار بلند اختر می‌شمارد که
 خداوندگاری چون خاندان هوهنزولرن دارد ، که بیرکت اراده توانجو^۴
 و روح سازماندهی که فقط او بر آموزش‌آشناست ، سراسر جهان را نو و بسامان
 خواهد کرد .

باز به اعتقاد چمبرلن « باید آلمان عاقبت بهمان پایگاهی که درخور

۱- Ernest Seillère

۲- Schopenhauer فیلسوف آلمانی (۱۷۸۸-۱۸۶۰)

۳- volontariste

۴- volonté de puissance

« رسالت سیاسی باجوهرهٔ خدائی اوست دست یابد و کاروانسالار ملت‌ها شود
 و جاودانه چنان بماند.»

مکاتبات عرفانی-سیاسی که چمبرلین را به ویلهلم دوم می‌پیوست در ۱۹۰۱ شروع شد و بیش از ربع قرن دوام یافت. حدود پایان سال ۱۹۰۱ ملاقاتی بین این دو مرد در کاخ شاهزاده اوپلنبورگ^۱ ترتیب یافت. اندکی بعد چمبرلین میهمان شخصی قیصر در کاخ پوتسدام شد. ولی هیچگونه دلیلی در دست نیست که این دو بعداً هرگز یکدیگر را دیده باشند. ولی مکاتبه کفایت میکرد و نامه‌های حکیم ایمان ویلهلم دوم را در مورد رسالت الهی آلمان زنده نگه میداشت. امپراطور آلمان مرید مرشدی پان ژرمانی از تبار انگلیسی شده بود.

قیصر مینوشت: « نامه‌های شما برای من همچون يك تجلی است. پس از
 « آنکه آنها را چندین بار مطالعه کردم از استعداد شگرفی که مشیت الهی بشما
 « ارزانی داشته يك بار دیگر آشکارا بشگفت آمدم. از آنزوه که شما توانسته‌اید
 « به افکاری که ذهن ما را مشغول میدارد و روح مرا يك دم آرام نمیکندارد
 صورتی قطعی بدهید...»

« جوانی مرا دستور زبان‌های لاتینی و کلاسیک مدیترانه بدرنج آورده‌اند.
 « مطالبی که برای ما از نظر پیراندن منظور الهی ژرمانیسم مفیدند اینها
 « نیستند و نمیتوانند باشند. آری، جوانان ما به رهبری چون شما نیاز دارند
 « تا سرچشمه‌های هندواروپائی را بروی ما بکشایند! »

این نامه نه تنها گواهی بر نفوذ عمیق تعلیمات چمبرلین بر امپراطور
 آلمان، بلکه همچنان نمودار ضرورتی تقریباً محسوس در این لحظه برای
 آلمانیهاست که باید در پی يك آموزش سری برآیند که از مدیترانه برنخاسته
 باشد. از اینهنکام در کتابها، مجلات، در گردهمایی‌های عمومی، در حلقه‌های
 راز آشنایان مضامین يك پان ژرمانیسم نژادگرا سر بر میدارد که الزاماً باید
 جوهر جادویی داشته باشد.

تئوری‌هایی سخت دیوانه وار این توده آلمانی را که از خردگرایی و
 دانش‌گرایی قرن نوزدهم بستوه آمده است بشور و شوق می‌آورند. این توده

تنها يك چیز میخواهد : بتواند به ارزشهایی متعال^۱ ایسان آورد که جهانرا از راه تأثیرات نهانی میگرداند . این دوران اوج تئوزوفی بانوبلاواتسکی^۲ و منابع ، تبتی يك مکتب سری است که گویا این زن چون موهبتی خاص دریافت داشته است (7 , 8). در همین زمان رودلف اشتاینر^۳ جنبش آتروپوزوفی^۴ باطنی واجتماعی خودرا بنیاد مینهد که هم به مسائل تناسخ وهم سیاست روزمره میردازد. (9)

آلمان ناگهان غرقه در نهانگرایی^۵ و انجمنهای رازآشنایان میشود . باید جوهر جادویی جهان را بازیافت . باید راه ظهور ناجی و آزادکننده نژاد را هموار کرد ، زیرا اوست که مالا به برتری لاتینی و بهره کشی یهودیان پایان میدهد . آلمانی در جمع آریائیها تنها کسی است که از خلوص اولیه دور نشده است . این انسان بی غش و منزله از عیوب بنیادی خداوندگار مسلم کره زمین و خدا با او همگام است !

نژاد و رسالت مقدر ، وظیفه رهبری ، منشاء جادویی ژرمنها ، سروشی که در معابد باستانی ظلمات^۶ نازل شده مجموعه ای بود که با همه آشفتگی آنرا از مقوله متافیزیک میسر شدند . نتایج این افکار در زمینه سیاسی بی درنگ نمودار

1- transcendant

۲- theosophisme de H. P. Blavatsky به نهضتی گفته میشود که در اواخر قرن نوزدهم پراه افتاد که مبتنی بر فلسفه هندی است و در آن به نیروی نهفته روحانی آدمی اهمیت فراوان داده میشود . پیروان این فلسفه معتقدند که نفس با حلول در بدنهای مختلف تصفیه میشود (دائرة المعارف مصاحب)

۳- Rudolf Steiner

۴- anthroposophie

۵- occultisme

۶- Nord (شمال) بمعنیه قدما قسمتی از سرزمین شمال کره زمین که دایما آنجا شب باشد و چشمه آب حیات (آب زندگانی) بدانجاست . درباره اصل ظلمات دانشمندان حدسهای مختلف زده اند . مستوفی در نزاهة القلوب (چاپ لیدن ، ص ۲۳۸) گوید که در بحر خالاطقون (ورائنگ - برنگک) قریب به دو هزار جزیره است و بهنگام کوتاهی روز بعضی از این جزایر تاریک شود و بدین سبب آنرا « ظلمات » خوانند (بحر الظلمه یا بحر الاسود الشمالي بدیای ورننگ = برنگک اطلاق میشده .) (فرهنگ معین) .

شدند : ویلهلم دوم با حمایت پیامبرش چمبرلن تصمیم به شروع جنگ مقدس گرفت. آلمانی قرن بیستم باید خلف قضات آزاد فهمه مقدس، یعنی بهمان اندازه لابه ناپذیر، پیوسته در صحنه و وارث طریقت شهبازان قننی میبود. امپراطوری ژرمنها و اشتیاق آنها بکشاندن عرفان در راه غلبه بر جهان حد و مرزی نداشت .

ساده لوحی ویلهلم دوم با فراخنای مسائل سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ، که برای انجام کار بزرگ ژرمنها باید حل میشد ، در تضاد بود . او که در سخن بی پروا بود، بهنگام خطابه پرده از محرمانه ترین هدفهای پان ژرمانیسم نهانی برمبگرفت . او زودتر از همه همسایگانش را نگران کرد تا بی درنگ مسلح شوند . او [ویلهلم دوم] از این پس مظهر نگرانی و انتظار فاجعه ایست که میگمان فرا خواهد رسید . (10) با اینحال قیصر به تسلیحات همسایگانش با برنامه ای مرتب و مدون پاسخ میدهد : یعنی بنیاد گذاشتن برتری جهانی ، که نکات مهم آن از این قرارند :

(۱) درهم شکستن انگلستان ، چنانکه چمبرلن توصیه کرده است .

(۲) حمله و اشغال انگلستان .

(۳) تقسیم بلژیک . منطقه واقع در شمال غربی استاندا^۱ تا آنورس^۲ به امپراطوری آلمان منضم خواهد شد. بخش شمالی لیمبورگ^۳ به هلند داده خواهد شد. لوکزامبورگ ، که بطور سنتی یک دولت نشین^۴ ژرمنی است ، تمامی جنوب شرقی این کشور را خواهد گرفت و بدینسان یک دولت فدرال آلمانی خواهد شد. مثلاً ویلهلم دوم میاندیشید که بسیار طبیعی است که هندوستان ، که زاد بوم افراد آریائی خالص است ، به آلمان ژرمنی باز گردد .

(۵) فرانسه ، که حتی نامش - دولت فرانکها^۵ - موید غلبه قبلی فرانکها - یعنی ژرمنها - است ، ایالات شمال شرقی خود را ، که در قرون وسطی بخشی از امپراطوری مقدس بوده است ، بآلمان خواهد داد.

1 - Ostende

2 - Anvers (به فلانندی Antwerpen)

3 - Limbourg

4 - grand duché

5 - Frankreich

- ۶) روسیه با تشکیل يك سلطان نشین لهستان تحت سلطهٔ قتن‌ها و اتریشی‌ها بصورت دولتی بیطرف درخواهد آمد.
- ۷) ایالات آلمانی بالتیک به امپراطوری ژرمنی بازپس داده خواهد شد زیرا این ایالات مهد انبساط قهری آلمانی‌ها بسوی مشرق بوده‌اند.
- ۸) سوئد و فنلاند، که حکومتشان با شهزادگان آلمانی تبار است، سلطان نشین بزرگ ژرمنی شمال را تشکیل خواهند داد.

در صفحات پیشین دیدیم که این تشکیلات وسیع جهانی در تحت ولایت آلمانی‌ها يك رؤیای تازه نبوده است. هرمان فن زالتسا یا فردریک دوم هونشتافن در همین سودا بوده‌اند. وتان، خدای مخوف آوارگیهای قوم ژرمنی، در زمینهٔ روانشناسی نژاد يك خدای شکست نخورده و شاید شکست ناپذیر است. و این تنها روش‌های بکار گرفته شده برای يك جنگ مدرن و يك ظرفیت انسانی و فن شناختی بیسابقه بود که به این نبرد کشورهای ژرمنی باقیه جهان جنبه‌ای بنیادگرایانه میداد.

تقسیم جهان دیگر برای ویلهلم دوم ممکن نبود. باید فقط آلمان پیروز میشد؛ اتریش - مجارستان هم باید فرمانبردار رایش امپراطوری میشدند. اندکی پیش از برپا شدن نبرد قبصر به چمبرلین چنین مینوشت:

« من سخن شما را تکرار میکنم که این جنگ نبردی بین دو برداشت از جهان است، یکی ژرمنی، که برای اخلاق، حقوق، وفا، نژاد، ایمان، انسانیت راستین بر پایه خون ناب، حقیقت و آزادی میجنگد و دیگری که بردگی قارون، قدرت پول، دروغزنی، خیانت، جنایت و نژادهای ناخالص است. پس این دو برداشت باهم سازش ناپذیرند. یکی باید پیروز شود و دیگری فنا گردد.»

مرشد در پاسخش چنین مینویسد: « ما شاهد نبرد بی‌امان یهودیت و همزادش امریکاکرایی^۱ برای تسلط بر جهان و نیز نبرد بین تمدن مکانیکی در برابر فرهنگ نژادهای نجیب قدیمی، مقدس و برگزیده هستیم.»

و در همین هنگام اشپنگلر^۱ چنین نوشت : « پروس دژ تسخیر ناپذیر است
 « که در برابر یورش مضاعف طبقات پست و نژادهای رنگین قد برافراشته
 « است. » (11)

دنباله داستان دیگر روشن است : گودالهای بیشمار اجساد ، انهدام
 امپراطوریهای مرکزی، پایان امپراطوری روسیه ، استقرار بلشویسم ، انقلابات
 پایان ناپذیر و فرا رسیدن قرن بیستم با جنگ‌های مداومش . ولی آیا نیچه
 سی و پنج سال پیش از آن تنوخته بود که : « قرن بیستم قرن جنگهای جهانی
 خواهد بود ؟ »

با اینحال ایمان آلمانی‌ها به سرنوشتشان فنا ناپذیر بود . بنیانگذاران
 پان ژرمانیسم ، در حالیکه قیصر و بلهلم روزهای پایان عمرش را در تبعیدگاهی
 در هلند میگذرانید ، سر فرود نمی‌آوردند . هوستون استوارت چمبرلن لزوم
 پی‌گیری نبرد را ، محضلاً با سلاح‌های دیگر وی گمان بدون امپراطورها، ولی
 بنام همان سوداهای تثنی بانگه میزد :

« من چه پس و چه پیش از بروز فاجعه بر این اعتقاد تزلزل ناپذیر
 « بودم که خداوند آلمانیها را برای نجات کل بشریت آفریده است . اکنون
 « این امیدواری من عبث مینماید ، ولی ایمان من هنوز برجاست و حتی این
 « ایمان در دل من استوارتر شده است . . . يك آلمان بهتر دنبال نقشه‌ای را
 « که اینك بشکستی چنین اندوهار انجامیده است خواهد گرفت . . . » و ناگاه
 چنین پیش‌بینی میکند : « اگر يك رهبر جوان و داهی پیدا میشد ، چنین مردی
 موقعیت آنرا میافت که اوضاع کشور را سامان بخشد ! »

و بعداً همین چمبرلن خستگی ناپذیرست که پس از آشنائی با هیتلر، در
 برابر خداوندگار آینده رایش سوم همان عقاید و همان مضامین را ارائه
 خواهد کرد که در روح سر جوخه قدیمی ارتش امپراطوری همان‌طنین پرشوری

۱- Oswald Spengler فیلسوف آلمانی (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶) و نظریه پرداز
 مکتب تاریخ‌گرایی. هکمان او هر تمدنی مانند يك موجود زنده دارای مراحل زایش
 و رشد و پختگی و انحطاط و مرگ است . او هویژه سرنوشت و سقوط غرب و
 اهمیت سیاسی آلمان را خاطر نشان ساخته و ناسیونال سوسیالیسم از پاره‌ای تزهایش
 بهره‌برداری کرده است .

را خواهند داشت که بیست و پنج سال پیش نزد امپراطور ویلهلم دوم داشته است
چنانکه در نامه‌اش به هیتلر چنین آمده :

« من پیوسته براین امر پای میفشرم تا اثبات کنم آلمانی‌ها ، با آنکه
« نژادشان بیش از پیش رو بسامینحگی می‌رود ، میتوانند به خلوص نژادی
« برسند و دین و فرهنگ و نژاد پیوسته خمیر مایه يك پان ژرمانیسم محتوم
خواهند بود . »

نهانخانه‌ها

و روحیه

جادوگرا

پایان یافتن جنگ جهانی اول، این حادثه شگرف، که آینده جهان را در قرن ما رقم زد، در همه جا اعجاب‌مشابهی بر نیانگیخته است. در حقیقت انگلستان، فرانسه و ایالات متحده آمریکا، یعنی کشورهای فاتح، در نشئه پیروزی پیمایکی نهادهای اجتماعی خود را فراموش میکنند و یک شکوفائی گذرا این ملت‌ها را برای خطر ناک دم غنیمت شمردن میکشاند.

ولی برای آلمان شکست خورده، خاکسار و گسیخته، نوامبر ۱۹۱۸ نه همان فروپاشیدگی قدرت ژرمنی، که انهدام یک نظام فکری است. این کشور که با جنگ ۱۹۱۴ باید برتری جهانی بدست می‌آورد، اکنون در جمع‌ملت‌ها سرشکسته است. در آلمان بدنبال «مجرمان» هستند، یعنی کسانی که موجب شکست شده‌اند. موضوع یک توطئه بزرگ و «از پشت خنجر خوردن» دوباره به ملت آلمان اعتماد به شکست ناپذیری خود را که از دست داده بود باز میگردداند.

نهانخانه‌ها^۱ راه نازیسم را هموار میکنند.

بکرات ویلهلم دوم مدعی شده بود که شوربختی آلمان ناشی از غلظت نهانی است. یک توطئه عظیم در کار کوبیدن رایش است. فراماسونری جهانی ابزار دست یهودیان و مشوق اتحاد همه ملت‌ها بر علیه آلمان مقدس است.

۱- sociétés secrètes انجمن‌های نهانکار، انجمن‌های سری.

ژنرال لودندورف ، زاده پزنانی^۱ ، از نوادگان يك خانواده پروسی مستقر در مشرق در دوران شهبانان تونی ، رئیس ستاد ارتش از سال ۱۹۱۴ و آجودان مارشال فن هیندنبورگ^۲ از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ ، و یکی از حامیان مهم هیتلر و مددکار او در گرفتن قدرت بهنگام کودتای نافرجام مونیخ (۱۹۲۲) در کتاب خود بنام « دا و دم جنگ و سیاست ، چنین مینویسد :

« زحمای سری قوم یهود ، دست در دست سرویس‌های مخفی فرانسه و انگلستان بر علیه آلمان در کار بودند و معلوم شده است که یهودیان خیانت « عظیمی مرتکب شده‌اند. « ویدرنک میکوشد اثبات کند که « یهودیان میخواهند بکمک امریکا ، یعنی جهودترین ابرقدرت‌ها ، برتری جهانی را بدست آورند. «

بموازات این ، تبلیغات گران پان ژرمانی ترتیب انتشار یک جزوه عجیب را در آلمان بنام « صورت جلسات خردمندان صهیون » میدهند ، یعنی بیان نامه کاذبی که در آغاز این قرن بوسیله پلیس روسیه تزاری تهیه شده و تنها هدف آن انحراف توجه مردمی بود که در مسکو و سنت پترزبورگ برای جنگ داخلی آماده میشدند . این جزوه « فلسفه » نهانی یهودیان شمرده میشد . در این رساله نحوه ایجاد انقلاب در سراسر جهان ، فروپاشاندن اقتصاد ملت‌ها ، فلج کردن دانشگاه و مدارس عالی و غیره آمده بود . این رساله ، که در میلیون‌ها نسخه در آلمان منتشر شد ، تمام نارضائیه‌ها را بجانب توطئه بین‌المللی یهودیان متوجه میساخت و همین توطئه‌ها را موجب بقدرت رسیدن کمونیست‌ها در روسیه می‌شمرد . ضد یهودیت نهفته مردم آلمان ناگهان بسطح شعور میرسد . دشمن همان جهودها هستند جهود پلید است و اوست که همه چیز را می‌آلاید . اگر تمدنی فروریزد کار جهودهاست !

در گرماگرم اینچنین کژاندیشی^۱ گروهی است که آشوبهای سیاسی نوامبر ۱۹۱۸ فوران میکند . افراطی‌های راست اعلام میدارند که کمونیست‌ها

۱- Posnanie يك ایالت قدیمی پروس پس از تقسیم دوم لهستان (۱۷۹۳) که در ۱۹۴۵ بتامای بلهستان بازپس داده شد .

۲- von Hindenburg

۳- nevrose نوعی بیماری روانیست و در اینجا بمعنی مجازی آمده است .

بی هیچ شکی تحت هدایت نهانی جهودها درصد کسب قدرت برآمده‌اند. ناوگان بالتیک در ۳ نوامبر ۱۹۱۸ شورش میکنند و پرچم سرخ بر فراز پنج رزمناو نیروی دریائی امپراطوری برافراشته میشوند. برم، هامبورگ، مونیخ، کلن، هانور و برلین گرفتار جنگه داخلی میشوند. در ۹ نوامبر شایدمن^۱، آشوبگر سوسیالیست، اعلام جمهوری میکند. بیدرنکه و یلهلم دوم راه تبعید در پیش میگیرند. موج «رعب سرخ»، همه چیز را فرو میبرد. مجارستان نیز، که تا آنده زمانه پیش با اتریش امپراطوری واحدی را تشکیل میداد، در حالت انقلاب است و بلاکون^۲ کمونیست در آنجا تأسیس جمهوری شوراهای مجارستان، را اعلام میدارد.

دیری نمیگذرد که جنبش اسپارتاکیستها، که از ۱۹۱۶ زاده شده بود، هسته یک حزب کمونیست موحش آلمانی میشود. این اتحادیه اسپارتا کوس^۳، برهبری کارگری بنام اگوست بیل^۴ و یکی از اخلاف لوتر بنام کارل لیب کنشت^۵ است. این دو مرید پرشور مارکس و انگلس مصمم به کسب قدرت‌اند.

لیب کنشت در کنگره‌ای کمونیستی در ۱۸۹۳ بریاست فریدریش انگلس (که این یکی از آخرین دیدارهای او با مردم بود، زیرا در سال ۱۸۹۵ در لندن درگذشت) با یک زن جوان پرشور یهودی لهستانی تبار بنام روزا لوگزامبورگ^۶ برخورد کرد. این دو تن بزودی همداستان شدند و در پی یک کاسه کزدن مبارزات خود برآمدند. روزا لوگزامبورگ، این زن پرشور و ماجراجو و شجاع تا مرز تهور، بعدها پیش از بیل و لیب کنشت مظهر اسپارتاکیسم شد.

ژانویه ۱۹۱۰ برای جنبش کمونیستی آلمان ماه زور آزمائی تازه‌ای با رژیم بود.

در ۶ ژانویه بنا بر دستوری اسرار آمیز گروههای اسپارتاکیست به حکومت

۱- Scheidemann

۲- Béla Kun

۳- حاشیه نویسنده: نامی است که سرکردگان جنبش بهاد اشرافیان باواریا، بشرح س ۴۸، به آن دادند.

۴- August Bebel

۵- Karl Liebknecht

۶- Rosa Luxemburg

موقت ، که خود در آستانه فروریختن است ، یورش میبرند . اسپارتا کیست‌ها در تاریخ ۱۰ ژانویه از مونیخ حرکت و در ظرف چند روز نیروهای دولتی را سرکوب میکنند و برلین را نیز مورد تهدید قرار میدهند . در شهر جنگهای خیابانی شکل میگیرند . اسپارتا کیست‌ها در آستانه پیروزی هستند . از هر دو طرف مسلسل‌ها می‌نرند . ولی شامگاه روز یازدهم يك حمله برق آسای اتحاد راست ، یعنی لشکرهاى آزاد ، ، که ناگهان وارد پایتخت شده‌اند ، پیشروی شورشیان کمونیست را سد میکنند . سرکوبی هسته‌های پراکنده مقاومت یک‌هفته بدرزا میکشد . اسپارتا کیست‌ها قتل عام و انقلاب سرخ سرکوب میشود .

در شامگاه ۱۵ ژانویه لیب‌کنشت و روزالوگزامبورگ توقیف و به‌قتل ادن^۱ ، که مقرر ستاد تیپ سواره نظام لشکرهاى آزادست ، اعزام و پس از بازجوئی به زندان موآبیت^۲ فرستاده میشوند . در مورد حوادث بعدی روایات مختلف‌اند . ولی مسلماً هر دو را سلاخی میکنند و در ۳۱ مه جسد روزالوگزامبورگ را در لاندورکانال^۳ می‌بندند .

اسپارتا کیست‌ها گرچه رسماً نابود شده‌اند ، ولی عملاً در حزب کمونیست رسمی آلمان جذب میشوند و تا انتخابات ۱۹۳۳ ، که هیتلر را بقدرت رساند ، نیز فعالند . چند هفته پس‌ازاین حوادث غم‌انگیز جمهوری مشهور به وایمار^۴ - بنام شهر مقر حکومت آن - رسماً اعلام میشود . نخستین رئیس جمهور ، که بدنبال شهزاده ماکس بادنی^۵ می‌آید صدراعظم ابرت^۶ است و برغم خوارمایگی سیاسی آشکار ، حکومت این رژیم تا ۱۹۲۵ می‌پاید .

در مقابل اسپارتا کیست‌ها ، که يك نهانخانه واقعی چپ بر بنیاد مکتب مارکسیستی و آموزش‌های اشرافیان باواریای قرن هجدهم^۷ بود ، در آن هنگام در سراسر آلمان حلقه‌ها و نهانخانه‌های راست‌گرا وجود داشت که هدف آنها

۱ - Eden

۲ - Moabit

۳ - Landwehrkanal

۴ - Weimar شهری در آلمان خاوری ، که از اواخر قرن هفدهم کمپه هنرمندان و اندیشمندان بود .

۵ - Max de Bade

۶ - Ebert

۷ - . . ر.ک. ص ۴۸ همین کتاب

بازگرداندن حیثیت سنتی کشور و حفظ برتری پروس بود . اگر اسپارٹاکیسم را آخرین نمود اشراقیان باواریا بدانیم ، پس از سرکوب آن شیخ دیگری ، شیخ فہمہ مقدس^۱ ، چہرہ نمود . دادگاہہا، نمایشی برہمان کردہ فہمہ قرون وسطائی تشکیل شد با ہمان محکومیتہای بی‌امان و اعدام‌ہای قاطع، حتی گاہ با طناب ، طہانچہ و نارنجک نیز . باید جو بی‌ثباتی برپایہ ارباب ادامہ میافت تا ہیچکس روی آرامش نیبند . آلمان آتشفشانی بود کہ ہر کس میتوانست طعمہ غلیان آن شود .

در ۱۹۲۲ والتر اتناو^۲، وزیر امور خارجہ جمہوری وایمار بضر ب گلولہ تروریستہای فہمہ از پا درآمد . انجمن‌ہای نہانکار تارہای خود را بر سراسر آلمان مستمند و ناسامان می‌تند . اتحادیہ‌ہا ، سازمان‌ہای صنفی و انجمن‌ہای رموز الحادی رو بافزایش میگذارند . معابد ایجاد و در مدارس باطنی سنتی و ژرمنی گشودہ میشوند . برخی از سازمان‌ہای مہم نہانی، کہ در جمہوری وایمار بوجود آمدند ، از اینقرارد : طریقت آلمانی‌ہا ، پتک وتان . شہسواران گرال مقدس ، برادران نی بلونگن^۳، طریقت ایمان آلمانی ، پارتسی فال^۴، ہمرہان حلقہ جادوئی ، و غیرہ ، کہ برنامہ ہمہ آنها یکسان است : ایمان بہ سرنوشت خویش را بآلمان بازگردانند ، یہودیان و بنایان آزاد را برانند، از مسیحیت رم بپُرند ، خلوص نژاد را پاس دارند و ہر کسی را کہ با این نیت مخالف است بزاری بکشند . آدمکشانیکہ وابستہ بہریک از این سازمان‌ہا باشند تقریباً بطور در بست از کیفیر مصون اند . سرکردگان نظامی ، بوپژوہ لودندورف ، بہ این جنبش‌ہا تأمین میدہند ، بہ آنها کمک مالی میرسانند و گاہ آنها را مسلح میکنند .

در واقع سرچشمہ ہمہ آدمکشی‌ہای « فہمہ‌وار » پس از ۱۹۱۸ - یعنی ۳۴۵ فقرہ قتل سیاسی از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ - ازدوجاست : سازمان روسباخ^۵ و گروہ کنسول^۶ . این دوسازمان ہریک گروہہای اعدام ویژه خود را دارند، یعنی

۱ - ر . ک . فصل فہمہ مقدس در ہمین کتاب .

۲ - Walter Rathenau

۳ - Nibelungen

۴ - Parzival

۵ - Rossbach

۶ - Consul

انجمن اوبرلاند^۱ و آنلوخ^۲. این دو سازمان دارای لشکرهای آزاد متشکل و نظامی با تجهیزات کامل موتوریزه و مورد حمایت ستادهای نظامی هستند .
 این دو انجمن نهانکار بر الگوی رازمندی بنیاد شده‌اند : پیمان اخوت بین اعضا ، اجرای شائز و تشریفات ، دادن جنبه نمادین به اشیاء ، توجه بمقدمات ، اطاعت کورانه و تسلیم . سوگند وفاداری سازمان رسباخ چنین است :
 « من ... با قفل کردن دستها بشراقتم سوگند میخورم که در مقابل مقررات و قواعد این طریقت تسلیم باشم . نسبت به رؤسای خود و مهین استاد یکسره فرمانبردار باشم و متعهد می‌شوم که هرگز اسرار و کارهای خودمانرا فاش نسازم . تن و جان من از آن مهین آلمانی است . خدا یار من باد ! »

اکثر این نهانکاران ، چنانکه انتظار میرود ، کهنه افسرانی هستند که دیگر در ارتش مفلوک جمهوری وایمار جایی ندارند . رشته پیوند همه آنها استنباط یگانه‌ای از دولت پروسی - تتنی است و جملگی مشتاقانه میخواهند که آلمان تمامی شوکت قبل از ۱۹۱۴ خود را بازیابد و بالاخره همه درانتظار یک رهبر هستند .

گروه اوبرلاند، مهد سرکردگان ناسیول سوسیالیسم ، را طرفه شخصیتی بنام رودلف فن زبوتن درف^۳ بنیاد نهاد ، که مؤسس محفل توله^۴ نیز بود (چنانکه بزودی بیاید) . مثلاً سروان ارنست رُم^۵ یکی از سرکردگان اوبرلاند بود . این نظامی دلاور در همین سازمان راه و رسم ظریفتر سوه قصدهای سیاسی را آموخته بود . او بعلت داشتن همین خصائل ویژه و تجربه ، اندک زمانی بعد مورد توجه آدولف هیتلر قرار گرفت و رُم نخستین رئیس یک گروه یورش نازیها ، یعنی اس. آ. ۶ ، شد .

۱ - Oberland

۲ - Anloch

۳ - Rudolf von Sebottendorf

۴ - Thulé

۵ - Ernst Röhm

۶ - S. A. مخفف Sturm Abteilung سازمان شبه نظامی نازیها بسرکردگی رُم . مردانی بی انضباط و خشن که پیراهن قهوه‌ای بتن می‌کردند و برای ایجاد نظم

اندکے اندکے این نہانخانہهای رنگارنگے راہ رایش سوم را ہموار
میکردند. ابزار کار بکندی فراہم آمدہ بود ؛ از این پس مردی کاردان لازم بود
کہ آنرا فراچنگہ گیرد .



→ در گرد ہمائہای نازیہا و خرابکاری در اجتماعات احزاب سیاسی دیگر سخت کار آمد
بودند . در ۱۹۳۰ این گروہ از چند صد ہزار مرد تشکیل شد کہ با ایجاد ارباب
و وحشت راہرا برای بقدرت رسیدن ہیتلر ہموار کردند . از آنجا کہ رم سوڈای
فرودپاشی ارتش سنتی را بسر داشت تا مردانش جای آنرا بگیرند ، در ۱۹۳۴
بفرمان ہیتلر در « شب دشنہا » آنہارا ناہود کردند تا S S ہا جانشین آنہا شوند.

اختیار یک اسطوره

در گرداب نهانخانه‌های آلمان بکندی تبلوری صورت می‌بندد و یک حلقه همگرایی و انس از مردانی بوجود می‌آید که از این پس انجمن یا محفل توله^۱ نامیده میشود .

رمز وریل^۲ نوریکه از شرق میتابد

اکنون میدانیم که به ریشه‌های عمیق ناسیونال سوسیالیسم آسان نمیتوان دست یافت . از جمله برداشت‌های نادرست و تکراری و مبتذل آنست که رایش سوم تنها فاشیسمی درستیز با دستگاه دموکراتیک و پارلمانی یا نوعی خودکامکی سیاسی برای انهدام هر نوع لیبرالیسم بوده است . چنین برداشتهایی هیچگاه نتوانسته‌اند راه را برای یک تحلیل عمیق این پدیده هموار سازند . زیرا بحث چیز دیگریست : ورود امور غیر عقلانی در صحنه سیاست .

بنوشته اسوالداشپنگلر^۳ باید مثبت الهی حادثه‌های پیش‌یاورد تا آلمانی‌ها را با آزاد ساختن خود از فشاری که بر آنها سنگینی میکرد بازیگران درام

۱- Thule Gesellschaft رکه . ص ۹۰ بهمد .

۲- Vril رکه . ص ۷۶ بهمد .

« کنونی شوند . »

انقلاب نافرجام ۱۹۱۸ هیچگونه استعداد درخشان سیاسی را آشکار ساخت. تیر کمونیسیم درست به هدف نخورد و از آن پس محافظه کاری کاذبی بر آلمان حاکم شد و سوداهای پروس - تتنی در دلها مجسوس ماندند. فهمه کاذب و گروهکهای افراطی بختی برای بازگشت بقدرت ندارند. آموزشهای هوستون استوارت چمبرلن - یا چیزیکه نژادگرایی گنوسی^۱ او خوانده‌اند - دیگر چیزی جز بقایای دنیائی ویرانه نیست. بنا بر قرائن پیشمار جمهوری وایمار در امر حکومت و رام کردن بحرانیکه آلمان را میلرزاند ناتوانست. اقتصاد کشور در پائین‌ترین سطح است. پول آلمان به باور نکردنی‌ترین نرخهای تورم در تاریخ میرسد. اسکناسهای پنج مارکی بصورت يك میلیارد مارکی درمیآیند و پول کاغذی یکسره ارزش خود را از دست میدهد. ذخائر طلای بانک آلمان مسخره است. کشور یکسره در خطر سقوط در فقر بیکر است.

چنین اوضاع دلخراشی بیهترین وجه بکار مقاصد ناسیونال سوسیالیستهای نخستین میآید. ولی اینها تنها بدانجهت توانستند از « فروپاشیدگی وایمار » بهره برداری کنند که بریک آموزش آلمانی سنتی، يك عرفان بارز و عناصر جادویی برگرفته از منابع نهانخانهها تکیه داشتند. مرکز این انجمنها، که برای تاريسم بنيادهای جادویی خود را فراهم میآورد محفل توله خوانده میشد. آلفرد روزنبرگ، نظریه پرداز ناسیونال سوسیالیسم و « فیلموف » حزب در دادگاه نورنبرگ در ۱۹۴۶ چنین اظهار داشت: « محفل توله ؟ بیگمان نقطه « عزیمت است (1). آموزش سری برگرفته از آن بیش از تیپهای اس. آ و « اس اس ۲ بکار بقدرت رسیدن ما آمده است. مردانیکه این انجمن را بنیاد « نهادند جادوگران واقعی بودند! »

توله در واقع شاخه نهائی مجموعه‌ای از انجمنهای نهانکارست که خاستگاه آن نه تنها آلمانی، بلکه انگلیسی، حتی هندی، تبتی و چینی است.

۱- gnose raciste

۲- S. S. مخفف Schutz Stafel بمعنای پله حفاظت، در آغاز شاخه‌ای از اس. آ. بود، ولی پس از یکسره شدن کار آن سازمان تبدیل به نیروی اصلی سرکوب شد و برهبری هیملر کراقتل عام یهودیان اروپارا بعهدہ داشت. اس. اس. ها همانند فاشیستهای ایتالیا جامه مشکی بتن میکردند.

هنگامیکه آدولف هیتلر، جاسوس سرویس‌های اطلاعاتی ارتش، در مونیخ آنتون در کسلر^۱، رئیس حزب کارگران آلمان - D. A. P. - را در ۱۹۱۹ ملاقات کرد، هنوز نمیدانست که در يك راه باطنی گام نهاده است. زیرا D. A. P. تنها یکی از چهره‌های محفل توله بود؛ چون توله هرگز در روز روشن ظاهر نمیشد و همیشه با نوشته‌ها یا انجمن‌های سیاسی دارای مضامین پان ژرمنی چهره مینمود. و اقدام هیتلر در ۱۹۲۰ در تبدیل D. A. P. به حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان - N. S. D. A. P. - همان دنباله‌روی از خط این محفل باطنی بود.

در نهانخانه توله آموزش‌های سری مورد نیاز پیشوای آینده رایش سوم را بویژه دو تن فراهم آوردند، که یکی ژنرال کارل هاوسهوفر^۲ و دیگری دیتریش اکارت^۳ بود.

هاوسهوفر عضو يك حلقه درونی محفل توله بنام انجمن و ریل یا مهین لو تابناک^۴ بود. سرچشمه عقاید این انجمن آثار نسبتاً ناشناخته، ولی پر بار لویی ژاکولیو^۵ (۱۸۳۷-۱۸۹۰) بود.

ژاکولیو آثار سودنپورگ^۶، یا کوب بومه^۷ی تئوسوف و سنت مارتین^۸ را بدقت خوانده بود. از نظر شفلی رئیس دادگاه شاندرناگور^۹، سپس کنسول فرانسه در کلکته بود. آنگاه به تاهیتی^{۱۰} رات و تا سال ۱۸۷۰ در آنجا ماندگار شد و از این خلوت بهشت‌آسا برای تنظیم آثارش سود جست. مقارن جنگ فرانسه

۱- Anton Drexler

۲- Karl Haushofer ر.ک. ص ۷۸ بوجد.

۳- Dietrich Eckart

۴- Grande Loge Lumineuse

۵- Louis Jacolliot

۶- Swedenborg

۷- Jacob Böhme

۸- Louis - Claude de Saint Martin

۹- Chandernagor، شهری در بنگال غربی در نزدیکی شمال کلکته.

۱۰- Tahiti بزرگترین جزیره مجمع الجزایر سوسیته و پایتخت پولنزی فرانسه در اقیانوس آرام.

و آلمان به فرانسه بازگشت و در مدت ۲۰ سال حدود ۵۰ اثر ، از بررسی تطبیقی ادیان گرفته تا رمان‌های پرماجرا منتشر ساخت . کتابهای لوئی ژاکیو الهام بخش شخصیت‌های گوناگونی شد ، از قبیل آلویدر^۱ نویسنده مأموریت هند ، کی پلنیک^۲ ، نظریه پرداز فرمانروایی فرزنانگان^۳ ، پوول^۴ ، بلاواتسکی ، ویل حروفی^۵ ، یکی از دوستان نزدیک ویکتورهوگو در جرسی^۶ و بالاخره لاروشل^۷.

✘ از جمله آثار مهم ژاکیو بشمریم : تورات در هند یا زندگی یژنوس کریستنا^۸ (۱۸۵۹ و ۱۸۷۳) ؛ کریستنا و مسیح (۱۸۷۳) ؛ پسران خدا (۱۸۷۳) ؛ پیدایش انسانیت (۱۸۷۹) ؛ المپ پرهنی (۱۸۸۱) ؛ پادشاهان ، کشیشان و کاستها (۱۸۷۷) ؛ سنت‌های هند و اروپایی (۱۸۷۶) . ✘

✘ لب مطالب این کتابها اینست که تمدن‌های نوین از يك هسته سنتی نخستین برخاسته‌اند که در هند و آسیای فریبی و اروپا مشترک است . نژادهای سامی و هند و اروپایی در ابتدا پراکنده نبودند ، بلکه فساد اخلاقیات بود که سامیان رو به تپاهی را از آریایی‌های منزله جدا کرد ✘ مجموعه قوانین مانو^۹ بشریت را میگرداند . قانونگذار الهی در هند مانو ، در مصر رمیس^{۱۰} نزد عبرانیان موسی

1- Saint Yves d' Alveydre

2- Rudyard Kipling

3- Synarchie spirituelle

4- Baden Powell

5- kabbaliste Alexandre Weil

6- Jersey جنوبی‌ترین جزیره بین انگلستان و فرانسه واقع در ۲۰ کیلومتری ساحل فرانسه .

7- Pierre Drieu Laroche

8- Ieseus - Christna

9- Manou

حاشیه نویسنده ، ترجمه‌ای فرانسوی از مجموعه قوانین مانو یا مجموعه قوانین آریایی بر اساس متن متاخری که با روایت و داتی زیاد منطبق نیست ، در دست است (2).

10- Ménès

و نزد اهالی کرت^۱ مینوس^۲ نامیده میشود .

شخصیت عیسی مسیح يك بازسازی تازه از يك سنت هند و آریائی ، یعنی یزگوس- کریستناست . عیسای ناصری تجلی نهائی همین شخصیت است . زرتشت یکی از پیمبران بزرگ تمدن آریائی بود : قوانینی که او در ایران آورد شایسته بررسی دقیق همه هندو اروپائیهای امروست . برای تداوم جهان نهانخانه‌ها ضروری هستند . تنها راز آشنایان قادر به حفظ هماهنگی جهانی هستند . يك تمدن جادویی در شمال اروپا بنام توله وجود داشته است . راز آشنایان بلند پایه در غارهای زیرزمینی سرمیبرند و دارای يك انرژی جادویی خارق‌العاده بنام وریل هستند .

✘ در حقیقت لوئی ژاکولینو در همه آثارش وریل را میستاید . وریل انرژی بی‌ماتدی است که انسان در زندگی روزانه خود بخش ناچیزی از آنرا بکار میگیرد ؛ این نیرو ستون خداگونگی احتمالی انسان و خاستگاه ابرمرد آینده است . کسبکه وجود وریل را کشف و آنرا مهار کند بدرجات ناشناخته‌ای برخورد مسلط میشود و میتواند سرور مردم دیگر و حتی همه جهان شود ، زیرا نیروی او جادویی است و برهمگان چون کهربائی سرشار اثر میکند ✘

لوئی ژاکولینو در چندین کتاب - بویژه در پسران خدا و سنت‌های هند و اروپائی - بنا کید مینویسد که وجود وریل و پرستش آنرا در يك فرقه ژائیناهای^۳ هند ، که مقیم میسور و گجرات هستند و هنوز میلیون‌ها پیرو دارند کشف کرده است . اینان با برآمدن خورشید به چهار گوشه خانه خود ، که يك صلیب شکسته بر روی دیوار رسم شده است ، میروند و با دستهای بهم پیوسته زایش روز را با یکی از کهن‌ترین نیایش‌های بشر ، یعنی سویتری^۴ ، سلام میگویند . این نیایش چنین آغاز میشود : در باره نور ستودنی مهرتابان به تأمل بنشینیم ،

Crète - ۱

Minos - ۲

Jinas - ۳

Savitri - ۴

باشد که خرد مارا رهبری کند...، ژائین باوری^۱ - از کلمه سنسکریت ژینا^۲ بمعنای چیره بر شهوات زمینی - را در قرن ششم قبل از میلاد فرزانه‌ای بنام مهاویرا^۳ (که نام سنسکریت آن نمادین و تنها بمعنای مرد بزرگه است : مها : بزرگ و ویرا : مرد) بنیاد گذاشت که بین ۵۹۹ و ۵۲۷ قبل از میلاد میزیست (3). ژائین باوری یکی از فرقه‌های اعتراضی برخاسته از آئین برهمنی و واکنشی در برابر شرک ظاهری و دستگاہ جزمی کاستها در این دین است (4). هدف پروان جائینا بهدفع خردمند بودائی نزدیک است : باید از زنجیره هستی‌های پیایی - کرما^۴ - برید و زندگی یکسره باید نبردی برای رسیدن برستگاری ابدی یا حالت مکشا^۵ باشد . این عمل خردمندانه وصول به رستگاری تمرکز عظیم نیروهای روانی را میطلبد و نیروهاییکه بدینسان آزاد میشوند ، و بتعبیری باید « جادویشان » نامید ، وریل نام دارد . اگر این نیرو آزاد شود مسلماً میتواند بخدمت اغراض فاتحان درآید ، ولی جائیناها از اعمالیکه انسان را به مسائل دنیوی می‌پیوندد دوری میجویند : از نظر آنها فتوحات و تبلیغ کافران اعمالی پوچ بشمار می‌آیند .

در پایان باید خاطر نشان ساخت که این مکتب برای همیشه^۶ یا خودداری از عمل اهمیت بسیار قائل است ، که اغلب به پرهیز از خشونت ترجمه میشود .

اکشف وریل بوسیله لوئی ژاکولینو بسرعت روح غریبان را ، که شیفته علوم سنتی و فرزانه‌کی شرق بود ، به شور آورد . گروهی از اعضاء صلیب گلرنگ^۷ برلن در پایان قرن نوزدهم بدنبال خواندن آثار استاد فرانسوی بر آن شدند تا انجمن وریل را بنیاد گذارند . در انگلستان مازرس^۸ این مکتب فکری را

۱ - Jainism

۲ - Jina

۳ - Mahavira

۴ - Karma

۵ - Moksha

۶ - Oehimshâ

۷ - rosicrucien

۸ - S. L. Mathers

در نهانخانه‌ای که خود مهین استاد آن بود وارد کرد . این نهانخانه که پگاه زرین^۱ نام داشت همچون بوته‌ای است که از آن نهانشناسان^۲ هوشمند متعددی برخاستند (5,6) ، بویژه کرولی^۳، که با عنوان «جادو گرسیاه» نامش جاودانی شد (7) نکته جالب اینکه پگاه زرین در آلمان نیز پا گرفت و معبدی با شکوه در مرکز برلن داشت . گفته میشود که یکی از اعضاء انجمن وریل ، بنام کارل هاوسهوفر، گاهی با آنجا می‌آمد

رمز وریل موضوع رمان زیبایی ، ظاهراً تخیلی ، بنام نژاد آینده بقلم بالورلینتون^۴ (نویسنده واپسین دوزهای پمپنی) نیز قرار گرفت (8). داستانی که در این رمان نقل میشود هم ساده و هم راز آمیز است : يك کاشف در ژرفای زمین دنیائی شکفت انگیز، و امنی از موج-ودات - شاید انسانی - را ، که تحولی شگرف یافته‌اند ، کشف میکند . لازم به گفتن نیست که این امت هوش و انرژی خود را از راه مهار کردن وریل بدست می‌آورند . بدینسان این امت زیرزمینی پیشگام نژاد آینده است ، یعنی امتی که جانشین انسان کنونی میشود.

این کتاب با لورلینتون را انجمنیان وریل برلن و خود هیتلر با شور و شوق خوانده‌اند . رهبر آینده رایش سوم در آن کتاب گوئی سایه روشن طرح‌های بسیار محرمانه خود را میدید . نژاد آینده ، نژاد شهریار جهان ، که در خلوت کاخ زیرزمینی خود در آگارتا بسر میرد ، همان نژاد آریائی است که بوسیله ژرمن‌ها احیاء شده است . تنها آریائی‌ها قادر به اینکارند ، زیرا انرژی وریل که راز آشنایان غربی از نویافته‌اند . در کل نژاد ژرمنی دمیده شده است

کارل هاوسهوفر و ژئوپولیتیک

اگرچه در سرگذشت صاحب نظران ناسیونال سوسیالیسم نام ژنرال کارل هاوسهوفر بمناسبت نظریات ژئوپولی تیکش فراوان می‌آید ، اغلب از یاد میبرند که او يك راز آشنا ، بنیادگذار انجمن‌های نهانکار و برجسته مردی از

1- Golden Dawn

2- Occultiste

3- Aleistre Crowley

4- Edward Bulwer - Lytton

يك گروه فنجگان بود که راه نازیسم را در زمینه نظریات باطنی هموار ساختند. کارل هاوسهوفر در ۱۸۶۹ در باواریا زاده شد و پیشه سپاهیگری را برگزید. ولی استعدادهای فکری او را بجانب تأملات اقتزاعی و نظریات فلسفی کشانید. این مرد پارسا، اصولی و سنت شناس توجه روسای خود را جلب کرد و او را به ستاد کل برلن خواندند و سپس بعلت آشنائی عمیق به مسائل سیاسی و معنوی شرق او را به هند و ژاپن گسیل داشتند.

او هنگام درنگ در توکیو، عادات، زبان و تمدن این کشور را مطالعه کرد و نظریاتی درباره اهمیت محیط در رشد غرائز يك ملت را پایهریزی کرد. دستاورد این تجربه به يك کتاب بزرگ بنام ژاپن بود که در آلمان سرویلهم دوم موفقیت بسیار یافت (۹).

این زندگی جوشان و بی آرام هرگز او را از پروش های ناب جدا نکرد و این مرد سخت کوش در ۱۹۱۴ بسن چهل و پنج سالگی عنوان دکتری خود را با يك رساله درخشان درباره جغرافیای سیاسی و جغرافیای استراتژیکی بدست آورد.

این رساله کارل هاوسهوفر خلاصه و تأکیدی بر تئوریهای دانشمندان ژئوپولی تیک آلمانی قرن نوزدهم بود.

ژئوپولی تیک چیست ؟

ژئوپولی تیک (خاکه مداری) علم تازه ای نیست: حتی نوشته اند که تئوریهای استراتژیکی و بان^۱ یا تئوریهای اجتماعی متسکیو^۲ از يك استدلال ژئوپولی تیکی و ژئواستراتژیکی سرچشمه میگیرند.

سه تن در جریان قرن نوزدهم سلسله جنبانان سه مکتب در اروپا شدند: ماک ایزدر^۳ در انگلستان، ویدال دولابلاش^۴ در فرانسه و زانسل^۵ در آلمان.

۱- Sébastien le Prestre de Vauban سپه سالار (مارشال) فرانسوی (۱۶۳۳-۱۷۰۷).

۲- Montesquieu عالم اخلاق، اندیشمند و حکیم فرانسوی (۱۶۸۹-۱۷۵۵).

۳- Mackinder (۱۸۶۱-۱۹۴۷).

۴- Vidal de la Blache (۱۸۴۵-۱۹۱۸).

۵- Ratzel (۱۸۴۴-۱۹۰۴).

گرایش هر يك از این نظریه پردازان بنحوی شکفت انگیز باسجایای ملی و خط فکری خاص کشورش میخواند. مارک ایندر بعلمت واقع گرایی در روش و نیز نتیجه گیریهای منطقی و عملی دستگامی کاملاً انگلیسی پرداخته است. ویدال دولابلاش تجلی واقعی سودای فرانسوی است که میکوشد همه چیز را در يك تئوری فراگیر دستگامهای ژئوپولیتیکی تفسیر کند و در این راه هیچ گنگی و ابهامی را برنمیتابد. بنظر او فضای جغرافیائی بتنهائی مطرح نیست؛ تاریخ يك ملت و تاریخ عمومی ملل نیز دو عامل تعیین کننده هستند. باید در هیچ زمینه‌ای کلی گویی نشود و همه چیز را بايك لحظه معین زندگی يك قوم بسنجند. بگمان ویدال دولابلاش اینکه يك ملت در جمع ملتها نیروی اصلی زمانه خود میشود هرگز در عالم ذرا - یا فروتنانه تر در جبری پیش ساخته^۲ - فراهم نیامده است.

چیرگی روح آلمانی، که اصولی، انحصار طلب و گاهی خود کامه است، در اندیشه راتسل تجلی میکند. باعتقاد او سزاوارست نظریه‌ای ژئوپولیتیکی پرداخته شود که در عین حال يك استراتژی ملی گرابانه نیز باشد. آنگاه قهرأ، بكمك يك نیرنگ ژرمنی، یعنی بر کشیدن يك امر خاص از کل مربوطه و بر ساختن يك کلیت تازه، میتوان نظریه‌ای اندوهبار برای اروپای قرن بیستم تدوین کرد که همان نظریه فضای حیاتی است. فضای حیاتی نظریه داپسند هاوسهوفر و همان چیزی است که بعدها آدولف هیتلر شعار امپریالیسم آلمان قرار داد.

راتسل ابتدا نظر خود را بر روی دو عنصر منکی میسازد که جغرافیا به سیاست عرضه میدارد: فضا^۲، که همان گستره، ویژگیهای طبیعی، آب و هوا و غیره است؛ و جایگاه^۳، که جای این گستره را در روی زمین مشخص و تا حدودی روابط آنرا معین میسازد. دخالت انسان تابع دریافت فضا^۴ است، یعنی نوعی استعداد ذاتی يك ملت، که با پویایی خود در طبیعت تأثیر و آنرا

1 - prédestination

2 - prédétermination

3 - Raum

4 - Lage

5 - Raumsinn

سازمان می‌بخشد. البته میزان موهبت ملتها مختلف است و از اینرو سازمان دادن و فرمان راندن، یعنی حکومت کردن و حقوقی بیش از دیگران داشتن، امری است که بیش و کم از پیش مقدر شده است. ولی این موهبتها ممکنست به سستی گراید یا ازین برود - که اعراب از این رهگذر چشمگیرترین حجت‌اند - یا بعکس پرورده شود و استواری یابد، که بدیده راتسل آلمانی‌ها مویده این مضمون هستند.

نظریهٔ ماك ایندر هم برای هاوسهوفر سرنوشت سازست، از آنرو که دستگاه فکری هاوسهوفر نیز کوششی در جهت تلفیق افکار راتسل و کارشناس ژئوپولی تیک انگلستان است.

بدیدهٔ ماك ایندر در روی کره زمین تنها يك توده عظیم وجود دارد: مجموعه اروپا - آسیا - افریقا، که آنرا «جزیره جهانی»^۱ مینامند و مرکز و منطقه مهم آن همان «نافستان»^۲ است، یعنی «قلبی» تقریباً منطبق با محل پروس، لهستان و روسیه. ماك ایندر بدینترتیب به فرمولی میرسد گرانبار از پیامدها برای ناسیونال سوسیالیسمی که در راه است: «دکسیکه اروپای شرقی را در دست دارد نافستان را در دست دارد و کسیکه نافستان را بدست دارد بر جزیره جهانی حکم میراند؛ کسیکه جزیره جهانی را در دست دارد به جهان حکم میراند، یعنی همهٔ دنیا، سراسر زمین و اقیانوس‌ها». این فرمول گیرائی است که شخص را در زمینهٔ تاریخ اروپا بر پایهٔ عوامل جغرافیائی بتأمل میخواند و بگمان ماك ایندر این درسی برای قدرت‌های دریایی است. ولی بدیده ژنرال کارل هاوسهوفر این درس دیگری می‌آموزد: آلمان باید بقله‌ای هرگز نرسیده بر شود، یعنی ابرقدرت دریائی تجارتی و نظامی گردد. هیتلر در مقام صدارت عظمی از این نکته غافل نخواهد بود و نخستین همش ایجاد يك ناوگان مدرن برای رایش سوم است، که هیچگونه تناسبی با سواحل محدود آلمان ندارد. لزوم فتح تمامی سواحل بالتیک تاروسیه، و نیز لزوم دستیابی به سواحل فرانسه و بلژیک، برخاسته از همین اندیشه است.

کارل هاوسهوفر در رسالهٔ دکتری خود اساساً اندیشه‌های راتسل را بسط

۱- World Island

۲- Heartland ناف+ستان

داده بود، زیرا با آثار ماک ایندر خیلی دیرتر، در ۱۹۲۵، آشنا شد. بکمان ماک ایندر يك ملت هنگامی رو به انحطاط می‌رود که اعتقاد به فضای حیاتی را دست کم بگیرد و [هاوسهوفر در تفسیر آن چنین مینویسد: «فضا تنها گردونه قدرت نیست، خود قدرت است.»]

هاوسهوفر که در جنگ جهانی اول سرتیپ بود، هرگز فرصت پیاده کردن اصول تئوریهای خود را نیافت. زیرا درجه او امکان نفوذ در پیرامونیان نزدیک قیصر را نمیداد. ژنرال هاوسهوفر که شاهد و قربانی شوربختی آلمان در ۱۹۱۸ بود، بیدرنک پس از شکست کار خود را درستیز با ایدئولوژیهای چپ آغاز کرد و در این راه سلاحهای او نهانخانه وریل، محفل نو بنیاد توله ونیز دانشگاه و مدرسه جنگ بود. یکی از نویسندگان سخت کوش آن زمان او رودلف هس^۱، یعنی افسری جوان بود که همانند او از ارتش بیرون آمده بود.

هس سرعت مرید محبوب هاوسهوفر شد. ژنرال در گوش این مرد جوان که در اثر شکست خرد شده بود، و نیز معدودی مریدان دیگر پیوسته میخواند: «من بر آنم که ژئوپولی تیک را چون سلاحی برای بیداری آلمان بکار برم تا «آلمان شوکت مقدر خود را بازیابد. من ملت را از نو آموزش خواهم داد و «او را به اهمیت ژئوپولی تیک آگاه خواهم ساخت، بنوعیکه روح هر جوان «آلمانی در چهار دیواری اندیشه ملی نماند و به انگاره قاره‌ها بیانیدشد.»

در طی درسها و نیز گفتگوهای خودمانی با رودلف هس کلمه سحر آمیز فضای حیاتی ورد زبانش بود. هیتلر اندک زمانی بعد این واژه را از آن خود ساخت و آنرا سلاحی برای سرنوشت خود و آلمان قرار داد.

گرچه کارل هاوسهوفر از آبشخور اندیشه‌های راتسل بهره گرفته بود، ولی او نه همان کاردان ژئوپولی تیک، بلکه بیش از هر چیز يك دیده ورا^۱ و يك عارف سیاست نژادی بود.

درواقع بدیده او ژئوپولی تیک ابزاری بود که روح کهن و فاتح ژرمن‌ها را تا مرز ارزش‌های علمی برمی کشید. نژادهایی برای بردگی و نژادهایی برای

۱- Rudolf Hess

۲- visionnaire

سوداگری آفریده شده‌اند؛ ژرمن‌ها را ، اما ، برای نبرد و پیروزی ساخته‌اند. هوسهوفر در اثر سفرهای بسیار آشنائی عمیقی با تمدن‌های کهن آسیا یافته بود. او که در ژاپن راز آشنائی مکاتب بودائی ذن^۱ و شینتو^۲ شده بود ، در این امر تردیدی نداشت که پس از فراموش شدن ضربه شکست ، آلمان باید با این قدرت نوین و بزرگ دریاهای دوردست (ژاپن) متحد شود تا بدینترتیب يك قطب شرقی و دریائی برای متعادل ساختن قدرت قاره‌ای و اروپائی خود داشته باشد. در خود آسیا ژنرال هوسهوفر از دیرهای هندو دیدار کرده و در کویر گویی^۳ بجنجوی آگارتای اسرارآمیز برآمده بود . در تبت روابطی با استادان باطنی برقرار کرده بود. نازیها به لاماسراهای^۴ تبت از نظر عرفانی سخت توجه داشتند . بعدها آنفرد روزنبرگ این جریان را نه تنها بكمك تماس‌هایی با فرزنانگان تبت تداوم بخشید ، بلکه در کتاب اسطوره قرن بیستم خود بکرات بتمدن آنها نیز اشاره‌ها داشت .

✕ تا کنون هرگز قدر آموزش‌های کارل هوسهوفر را در بار آورده^۵ هیتلر نشناخته‌اند. در مدت بازداشت هیتلر در دژ لاندبرگ^۶ پس از کودتای نافرجام ۱۹۲۳ ژنرال بدفعات بملاقات بازداشتی میرفت و ساخته‌های طولانی با او خلوت میکرد ✕

در این دژ هیتلر پس از دورانی بسیار متلاطم از زندگی خود به يك استراحت شفا بخش میپرداخت و هر چند او در آن هنگام در کار پرداختن خاموشه^۷ کتاب نبرد من^۸ بود ، ولی اندیشه‌ای عمیق‌تر و سرّی‌تر نیز در هفتر

۱ - Zen

۲ - Shintô

۳ - Gobi صحرائی در جنوب مغولستان، که تابخش چینی مغولستان گسترده میشود. در تابستان سوزان و در زمستان زمهریر (۲۵ - درجه) است و پیوسته در آن بادهای سخت میوزد .

۴ - lamaserie

۵ - formation

۶ - Landberg

۷ - brouillon ، چرکنویس ، طرح خام يك اثر

۸ - Mein Kampf

می‌بخت . او این اندیشه را و امداد کارل هاوسهوفر و مریدش رودلف هس بود که بارهبر آینده آلمان در بازداشت بسر میبرد .

X در لاندبرگ روزهای بلند و شبهای دراز آهنگ هس و هاوسهوفر بنوبت با هیتلر دربارهٔ اوج افکار جادویی ، واقعیت عملی نیروی مرموز وریل ، لزوم گسترش بیشتر حکمت نهانی، که اندک اندک در گرد هماییهای محفل توله فراهم می‌آمد ، صحبت میداشتند و کسی که بزودی دنیا پیشوایش^۱ مینامید گوش میداد ، یادداشت میگرفت ، بحث میکرد و پاره‌ای جنبه‌های باطنی را ، که گاه از نظر هاوسهوفر و هس دور مانده بود ، باز میگفت ؛ زیرا هیتلر ، بهنگام اقامت دروین و بخصوص حدود سال ۱۹۱۲ توشه گرانی از علوم خفیه بر پایه ادبیات اساطیری و دارای جوهره واگنری بر گرفته بود X

در واقع آنچه هاوسهوفر در مرحله‌ای از سیر روانشناختی و فکری هیتلر فراهم آورد يك نحوه استدلال ، يك تز و مجموعه‌ای از مسلمات جغرافیائی ، مابعدالطبیعی و باطنی پر معنی بود . و در همان کتاب نبرد من نفوذ و تأثیر بیواسطه استاد دیده میشود . بدینسان در جنب مضمون‌های قدیمی سیاست ژرمنی و تخیلات برگرفته از چمبرلن ، يك تفکر خشک‌تر و استدلالی‌تر، که گاه نموداریک تجزیه و تحلیل متین مسلمات اجتماعی و سیاسی و جغرافیائی است ، رخ مینماید و هنگامیکه هیتلر به توصیف نظریه « خود » در زمینه فضای حیاتی مپردازد یکسره واژگان^۲ هاوسهوفر را بکار میگیرد X

کارل هاوسهوفر يك سلاح انتخابی برای سر کرده آینده آلمان تدارک دیده بود . شکل ، روش‌ها و کاربردست ژئوپولی‌تیک هاوسهوفر در پیشرفت رایش سوم از تکامل هواپیماهای شکاری یا زره پوشهای آنزمان کارسازتر بود .

X هنگامیکه هیتلر بقدرت رسید ژنرال کارل هاوسهوفر را از یاد نبرد و او یکی از مشاوران محرمش شد . رودلف هس ، که « روح و وجدان آگاه رایش سوم » لقب یافته ، نیز ، بیش از پیش تحت تأثیر استادش (هاوسهوفر) بود . ژئوپولی‌تیک علم « باب روز » آلمان نازی شده بود . هر حمله آلمان یا فتح کشوری بکمک ژئوپولی‌تیک توجیه میشد. ولی وقتی در پایان سال ۱۹۴۰ مسئله

-۱ Führer

-۲ vocabulaire

اشغال انگلستان بطور جدی مطرح شد، هوسهوفر روی درهم کشید. او با عقاید ماکیندر انگلیسی آشنا بود و حتی با او مکاتبه داشت (ماکیندر در ۱۹۴۶مرد) و يك شاگرد ماکیندر، یعنی دوک هامیلتون^۱، فرمانده واحد در نیروی هوایی سلطنتی، نیز دوست او بود. بکمان هوسهوفر در نافتان، را، که ماکیندر از آن سخن میگفت، آلمان جز با کمک انگلستان نمیتوانست پیاده کند. پس باید جلوی حمله آلمان به بریتانیای کبیر گرفته میشد. او راز خود را با مریدش رودلف هس در میان گذاشت و او هم بیدرنگ موافقت کرد؛ تا آنجا که باین فکر افتاد که بنام عینیت مضامین علمی ژوئوپولی تیک دوک هامیلتون را وا دارد در فراهم آوردن صلح و سپس قرارداد اتحادی با انگلستان باو کمک کند. نتیجه این اقدامات پیشامد اسف باری بود که همه میدانند. رودلف هس، سومین شخص رایش پس از هیتلر و هرمان گورینگ بتهنهایی در ۹ مه ۱۹۴۱ با يك هواپیمای مسراشمیت ۱۱۰ ۲ بجانب اسکاتلند پرواز کرد. ولی هیچکس در بریتانیای کبیر و حتی دوک هامیلتون، نخواست پیشنهادهايش را جدی بگیرد. هس زندانی انگلیسیان شد و از آن زمان هوسهوفر امیدش را از دست داد، زیرا دیگر صلح با انگلستان امکان پذیر نبود. قوانین ژوئوپولی تیک چنین میآموخت که آلمان از این پس بازنده جنگ است.

آخرین بازداشتی زندان اشپانداو^۲ در برلین، که تحت مراقبت دقیق نگهبانان چهارم ملت پیروزمند (روسیه، ایالات متحده، فرانسه و بریتانیای کبیر) قرارداد دارد، امروزه یگانه کسی است که اسرار هوسهوفر را میداند. و گرچه همه مقامات نازی محکوم به زندان آزادی خود را باز یافته اند، نیروهای اشغالگر شوروی در آلمان پیوسته از آزاد ساختن هس امتناع کرده اند. از این پس رودلف هس خود معمائی است که ریشه در آموزش سری هوسهوفر دارد. آیا زندانی اشپانداو این راز را با خود بگور خواهد برد؟

پس از گریز هس سرویس های گشتاپو سخت مراقب هوسهوفر بودند.

۱- le duc de Hamilton

۲- Messerschmitt 110

۳- Spandau

هیتلر دیگر نسبت به او بدگمان شده بود، چون او بود که مرید خود را به این اندیشه جنون‌آمیز کشانده بود که برود و انگلیسیان را به لزوم یک صلح جداگانه با آلمان عقیدتمند سازد. پسر ژنرال، آلبرشت هاوسهوفر، که دوست صمیمی هس بود، پس از رویدادهای ماه مه ۱۹۴۱ یک مخالف سرسخت رژیم هیتلری شد و در توطئه ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ بر علیه پیشوا شرکت داشت و در نتیجه زندانی و بیدرنکه محاکمه و در زندان موآبیت ۱ برلن اعدام شد. ژنرال هاوسهوفر از اعدام فرزندش در ۱۹۴۶، در جریان دادگاه نورمبرگ آگاه شد و در اثر اندوه شدید در ۱۴ مارس ۱۹۴۶ پس از کشتن همسرش مارتا به سنت ژاپونی هاراگیری خودکشی کرد. کنار پیکر بیجاناش، گوئی چون یک شهادتنامه، دست نویس شعری را یافتند که پسرش چند دقیقه قبل از اعدام شدن نوشته بود:

یک افسانه عمیق شرقی

چنین روایت میکند که ارواح سپاه اهریمن

در شب دریائی اسیر مانده‌اند

و دستهای محتاط خداوند آنها را سر ب مهر کرده است

تا آنکه تقدیر هزار سال یکبار

تنها یک ماهیگیر قدرتی ارزانی میدارد

تا کند از پای زندانیان برگیرد،

اگر بیدرنکه غنیمت خود را بدربا نیفکند.

برای پدرم سر نوشت سخن گفته بود.

اراده‌اش در گذشته این توان را داشت

که ابلیس را بدرون زندانش پس راند

پدر مهر را [از سر کوزه] برگرفت

دم اهریمن بمشام او نخورد

و ابلیس را در پهنه خاک پله ساخت.

شالوده‌های

معنوی

ناسیونال سوسیالیسم

خاستگاه این جنبش‌ها قبل از فرارسیدن جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ يك نهادخانه راست افراطی بنام نظام ژرمن‌ها بود. در برلن سال ۱۹۱۳ یکی از اعضای این طریقت، رودلف فن زبوتندرف^۱ نامی، بر آن شد تا يك انجمن جدید بر اساس کاملاً باطنی بنیادگذارد و آنرا محفل توله یا جماعت توله نامید. در طی چند سال، قبل و در حین و بعد از جنگ، محفل توله درسراسر آلمان گسترش یافت و يك قدرت نهانی واقعی شد و در مونیخ توانست بسوی استقلال کامل سیر کند. بنیانگذار آن، رودلف فن زبوتندرف، يك ماجراجو بود که در ۹ نوامبر ۱۸۷۵ با نام حقیقی اش، رودلف گلاوگر^۲ زاده شد.

رودلف از آغاز جوانی به سفر پرداخت و ترکیه سرزمین دلخواهش شد. در آنجا با بارون فن زبوتندرف واقعی آشنا شد. این پیرمرد، که عمر خود را در مطالعه جادوگری شرق گذرانده بود، نسبت به این جوان يك محبت پدری واقعی یافت و هنگام مرگ در وصیتنامه‌ای هم خواسته وهم القابش را برای او به ارث گذاشت.

۱- Rudolf von Sebottendorf

۲- Thule Gesellschaft

۳- Rudolf Glauer

از این بیعد رودلف گلاوئر زبوتندرف بر آن شد که او هم بنوبه خود راز آشنا شود و در نهانخانه‌های ترکیه و بخصوص در محافل بنایان آزاد این کشور رفت و آمد مستمر داشت و از این مراودات جزوه‌ای ۴۸ صفحه‌ای تدوین کرد با این عنوان دراز آهنگ : جزوه عملی بنایان آزاد قدیمی ترك ، کلید دریافت کیمیا . رساله‌ای در آداب ، عقاید و علائم بازشناختن بنایان آزاد شرق^۱ . این اثر طرفه ، که خیلی پیش از جنگ ۱۹۱۴ آماده انتشار بود ، در ۳ فوریه ۱۹۲۴ منتشر شد . گلاوئر زبوتندرف در آن چنین مینویسد : « اسلام يك دين راكد نیست . بعکس سرزندگی آن بیش از مسیحیت است . نیروی آن از کجا می‌آید؟ » از سرچشمه پنهانی‌اش : از شط خروشان‌ی که در صدر مسیحیت همه چیز را « بارور می‌ساخت و در سراسر قرون وسطی هوشربا ترین گل‌های خود را بیار « آورد . » بگمان او جا داشت که این رازها از پرده بدر آیند : زیرا « این همان « رموز اعشاء صلیب گلرنگ و کیمیا گران ، یا رمز تهیه اکسیر اعظم است . از « همین رو کشف اکسیر اعظم والاثرین هدفی است که انسان تشنه معرفت میتواند « برای آرزوها و تکاپوی خود قائل شود . « با اینحال زبوتندرف می‌افزود که « بنایان آزاد شرق در زمان ما هنوز آموزشهای فرزنانگان را با امانت حفظ « کرده‌اند ، در صورتیکه بنایان آزاد امروزین آنها را بدست فراموشی سپرده‌اند « و اساسنامه سال ۱۷۱۷ (بنام اساسنامه آندرسون)^۲ انحراف از مسیر اصیل « شمرده میشود . «

در ۱۹۱۱ زبوتندرف که در مرز ترکیه و ایران بود به حلقه راز آشنایان دروژی^۳ پذیرفته می‌شود و این گروه راز بزرگ خود را بمسافر می‌سپارند . اینان ، همانقدر دیگر راز آشنایان ، چه شمالی ، چه شرقی ، و چون شهسواران معبد

۱- حاشیه نویسنده ، انتشارات *Lettera amorosa* اکنون چاپ این اثر فن زبوتندرف را تدارک می‌بیند .

۲- Anderson

۳- *druzes* يك جماعت ۲۵۰۰۰۰ نفری عرب زبان خاور نزدیک که در سوریه و لبنان و اسرائیل زندگی میکنند . در آغاز فرقه‌ای از اسمعیلیان بودند و پاره‌ای اصول اعتقادی آنان دارای آب و رنگ مسیحی و کنوسی و نوافلاطونی است . در اثر فشارهای شدید از مصر به سوریه پناهنده شدند و توانستند با پیروی از اصل تقوه جان بدر برند . در روزها در طول تاریخ برای حفظ موجودیت خود با صلیبیون ، ترکان عثمانی ، مارونیهای لبنان و فرانسویان جنگیده‌اند .

و تن‌ها ، تعلیمات خود را از « قطب عالم » و پادشاه رازهای دست نیافتنی ، خداوندگار توله و شامبالا دریافت میدارند .

بچشم زبوتدرف این مطلب نه يك تجلی ، که يك تأییدست . زیرا او قبلا در آثار ژاکولینو افسانه توله و شامبالا ، این کانون‌های رازآشنائی پنهان از چشم اغیار، را خوانده بود که از آن نیروی وریل میجوشد و مصدر امر جهان باطنی است .

زبوتدرف در بازگشت به برلین پس از جنگهای بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳) در حلقه صلیب گلرنگ و نظام ژرمن‌ها وارد میشود . در ۱۹۱۷ پایتخت را ترک میکند و در مونیخ آرام میگیرد و در همان سال ، یعنی در گرمای گرم جنگ ، محفل توله را از نو احیاء میکند ، یعنی انجمن رازآشنائی که سالها فروخته بود . بجرئت میتوان گفت رودلف فن زبوتن در ف بنیاد گذار حقیقی این محفل بود .

اهمیت افسانه توله

در تفکر باطنی آلمان

راوشننگ^۱ در کتاب هیتلر بمن چنین گفت مینویسد :

« ما آلمانی‌ها پیوسته يك پایمان در آتلانتید^۲ است . »

پژوهنده ، برای یافتن خاستگاه افسانه توله ، در شب ظلمانی اعصار ماقبل تاریخ کم میشود .

میدانیم که توله در روایات یونانی امپراطوری حقیقی یا خیالی ظلمات^۳ است . در روایات سامی نیز ، بویژه در کتاب خنوخ^۴ میخوانیم : « بین شمال

۱ - Hermann Rauschning

۲ - Atlantide

۳ - Hyperborée ر.ک . حاشیه صفحه ۶۰

۴ - Enoch حاشیه نویسنده ، گرچه کتاب خنوخ را مجمول می‌شمارند ، ولی اصالت تاریخی آن مسلم است ، زیرا امروزه در این نکته همداستانند که قدمت آن از تمامی بخش‌های کتاب مقدس بیشترست .

د و غرب جایست که بفرشتگان طناب‌هایی داده شده بود تا قرارگاه ویژه
راستان^۱ و برگزیدگان را ببمایند.^۲

درواقع این امپراطوری بنام توله یا نام دیگر در سفر پیدایش تورات،
در اودیسه همر، در آثار هرودوت، افلاطون، سنکا^۳ یا دیودور سیسیلی^۴ توصیف
و تفسیر شده و پیدایش و ناپدید شدن آن و شاهان و قدرت آن بتفصیل آمده و
این خطه را گاه ظلمات (اقصای شمال)^۵، گاه کشور دیگر سرای^۶ یا بهشت
هسپریدها^۷ و غیره خوانده‌اند.

جنبهٔ ته‌ثیلی ظلمات ساده است: این سرزمین، که شاید از آغاز در ضمیر
پنهان مردمان جای داشته و آنرا «سرزمین سبز»^۸ نیز مینامند، همان مام زمین^۹،
«مهد علیا»^{۱۰}، دمترا^{۱۱} قنما، زمین روزی بخش^{۱۲} و مکانی است که از آن جا می‌آئیم
و به آنجا باز می‌گردیم. این همان «بهشتی» است که فراسوی ضمیر آگاه یارویا ایست
که در ما خانه کرده و گاه حقیقی تراز واقعیت عینی است (2 ، 1).

۱- les jnstes

۲- پیمودن، اندازه گرفتن، ذرع کردن، گز کردن، مساحت کردن، مساحی کردن
(فرهنگ معین)

۳- Sénèque فیلسوف و نمایشنامه نویس و از رجال رومی (۳ ق م تا ۶۵ ب م).

۴- Diodore de Sicile مورخ سیسیلی.

۵- Hyperborée

۶- Pays de l'Autre - Monde

۷- Jardin des Hespérides باغ هسپریدها. در یونانی هسپریدها بمعنای پریان
دریائی سرزمین مغرب است و مراد سه دختری هستند که بكمك يك ازدها باغ
خدایانرا در مرز باختری زمین پاسداری میکردند. در این باغ درختانی بودند که
سبب زرین بار می‌آوردند.

۸- Groenland

۹- Terre mère

۱۰- Magna Mater

۱۱- Déméter در اساطیر یونان الهه محصول، حاصلخیزی و حامی کشاورزی.

۱۲- nourricière

یونانی‌ها و لاتینی‌ها به وجود ظلمات و توله، پایتخت آن، آگاهند و گواه آن آثار هردوت (در «قاریخ» او آمده است: «جزیره یخی مستقر در اقصای شمال، که مردان شفاف در آن میزیستند»)، پلین مهتر^۱ و ویرژیل^۲ است و در مه ده^۳ سینه‌ها این طرفه پیشگوئی را میخوانیم:

در قرون آینده لحظه‌ای فراخواهد رسید

که راز بزرگ مدفون در اقیانوس را کشف خواهند کرد.

جزیره نیرومند را باز خواهند یافت؛

و تیتس^۴ از نو سرزمین را نمایان خواهد ساخت

و از آن پس دیگر توله کشور انتهائی زمین نخواهد بود.

در خاطره سلت‌ها و ژرمن‌ها این اقصای توله^۵ یونانیان و رمیان بصورت بهشت عدن برجای ماند و این سرزمین رازآمیز، پر نعمت و گمشده در فراسوی مه و یخ را در تمامی ادوار ادبی بزرگ جهان ژرمنی و سلتی، در تکاپوی گرال^۶ و ادا^۷ و غیره بازمی‌یابند. آلمانیها بیش از تمامی ملل هند و اروپائی اهمیت ویژه‌ای به افسانه توله دادند و بر اساس آن بود که هم آئین الحادی نوین و هم سوداهای سیاسی نهانی را بنا نهادند.

توله هرگز کاملاً فراموش نشد. مسیحیت به خیره با این نوع افسانه‌ها، بخصوص در آلمان، جنگید؛ این افسانه‌ها مردنی نیستند، زیرا همین روح نژادند.

همه جا و همیشه در ادبیات ژرمنی توله حاضر است: در پارتسیفال^۸

۱- Pline l'Ancien طبی‌دان و از مردم گل‌عمو و پدرخوانده پلین کهتر، خطیب و سیاستمدار رومی است.

۲- Virgile

۳- Médée یکی از تراژدیهای سینه‌ها

۴- Thetis الهه یونانی دریا و مادر آشیل روئین تن.

۵- Ultima Thulé

۶- la Queste du Graal طلب پیاله‌ایکه مسیح در شام آخر بکار گرفت.
ر. ک. حاشیه ۳ ص ۴۴.

۷- Eddas دیوان اشعار ایسلندی

۸- Parzival

ولفروم فن اشباخ ، در پارسفال^۱ واگنر ، در فارست^۲ گوته و البته در قصیده سلطان توله همین نویسند .

توله چیست ؟

افسانه است یا واقعبیت ؟ آیا واقعاً توله‌ای وجود داشته است ؟ یا توله آتلاتیید دیگری است ؟ محدثین^۳ بسیار موثق معاصر ماقد رنه گنون^۴ ، ثولیوس اولو^۵ یا دالدور^۶ در قرن نوزدهم به این تمدن ناپدید اسطوره‌ای توجه بسیار کرده‌اند .

مختصلاً در شمالی‌ترین بخش کره زمین تمدن ظلمات در محلی بین لابرادور^۷ و ایسلند وجود داشته است ، که بنا بر روایات ژرمنی يك جزیره بزرگ یخی محاط در کوه‌های بلند و شفاف چون الماس بوده است . ولی با اینحال کشور ظلمات منجمد نبوده است و در نواحی داخلی این سرزمین گرمای ملایمی جاری بوده که بزرگ‌ترین گیاهان سبز و خرمی رسته بوده‌اند . زنهای این سامان از هر جای دیگر جهان زیباتر بوده‌اند و در اثر جادویی تأویل‌ناپذیر زنانیکه پنجمین فرزند هر خانواده‌ای بودند موهبت روشن بینی خارق‌العاده‌ای می‌داشتند . بر مبنای این یافته‌های پراکنده ، که در ادبیات ملت‌های مختلف فراهم آمده ، میتوان گفت که شهروندان ظلمات بازماندگان نژادی بودند که از جای دیگری آمده بودند ، یعنی غیرزمینی بودند^۸ گروهی گفته‌اند که آنها همان غولهایی^۸ هستند که در سفر پیدایش از آنها سخن رفته است : « غولها ، در آن ایام که پسران خدا با دختران انسان می‌آمیزند و این دختران برایشان فرزندان

۱- Parsifal

۲- Faust

۳- traditonalistes

۴- René Guénon فیلسوف فرانسوی (۱۸۸۶ - ۱۹۵۱) بنیانگذار مجله la Gnose که در مقابل جنبه‌های ظاهری ادیان تاریخی معتقد به وجود هکسنت یکتا و بنیادی ، یعنی معرفت باطنی ، بود .

۵- Julius Evola

۶- St - Yves d' Alveydre

۷- Labrador

۸- Nephilim

د می‌آوردند ، در روی زمین بودند و بعدها نیز ، این مردان نام‌آور قهرمانان اعصار کهن‌اند ، (3).

این بخش سفر پیدایش از جمیع جهات بررسی و تفسیر شده است . يك امر مسلم است که این اسطوره را - اگر اسطوره باشد - در بسیاری از روایات دیگر نیز می‌آیند : در وداهای هند برهمنی ، در برخی افسانه‌های یونانی و البته در اساطیر سلتی ، ژرمنی و نوردیائی (شمالی).

نکته باز هم طرفه‌تر: در کتاب خنوخ آمده که پسران خداوند به بازماندگان و کشور ظلمات ، به پسران عقول خادجی (۲) سحر، افسون، فن‌رصدستارگان، و طالع‌بینی ، اخترشناسی، حرکات ماه و خورشید [...] را آموختند . آنها نیز و به اعتاب خود ساختن شمیر، خنجر، سپر و زره را آموختند ... (4)

کاد در شهر پیمانند توله ، پایتخت مقدس ظلمات و نخستین شهر همه جهان و خداوند گاران راز ، یعنی دوازده فرزانه ، که سرنوشت دنیا بدستان بود ، در حلقه دانشمندان و کعبه‌شان و در زیباترین کاخهاییکه بدست بشر ساخته شده بود، می‌زیستند . در آنجا ، در آن دژ رازآشنایان ، تاریخ بشریت برای هزاران سال رقم زده شده بود .

بهر تقدیر و باز بر پایه افسانه‌هاییکه در آلمان از نلی به نسل دیگر میرسید ، بعلی ناشناخته در شش‌هزار سال پیش - یا شاید بیشتر - جزیره اعظم ظلمات در اثر طوفانی مهیب ، که بیگمان کل کره زمین و حتی سراسر منظومه شمسی را لرزاند ، ناپدید شد . ولی البته همه ظلماتیان از بین نرفتند . چند تن از و خداوند گاران راز ، همچون رابطانی بین انسان‌ها و عقول خارج زمینی، همراه با جوانانیکه سرگرم آشنا شدن به اسرار بودند توانستند به سر زمین استواری که همان کشورهای اروپای شمالی باشد برسند. اگر بروایات باور داشته باشیم ، در این هنگام يك کوچ روحانی عظیم بشر آغاز شد .

پس از سالها رنج این مردان بیغش به گویی رسیدند و در آنجا بالاخره توانستند کانون‌های راز آشنائی خود را از نو دائر کنند و از سر احتیاط تصمیم گرفتند از مدخل يك گذرگاه اسرار آمیز به اندرون زمین وارد شوند . خداوند گاران مالا کاخهای زیرزمینی اقامتگاه جدیدشان ، آگارتا ، را سامان

دادند . پیرامون این مرکز جدید بزودی يك تمدن با شکوه گسترش یافت و امپراطوری آسیا باندك زمانی « مرکز جهان » شد . از همه سو مردم انبوه میشدند . بندر [این تمدن] همجا ، بسوی آسیا ، دشتهای بین‌النهرین و نیل ، هند و گنگه افشانده شد و از این هنگام دیگر جریان اسرار تأمین شده بود . مشعل تمدن آگارتا بمدت دو هزار سال تمام پرتو افشانی کرد . سپس روزی فاجعه دیگری رخ داد که علل آن بر ما معلوم نیست . بنا بر باوریکه پر بی‌پا نیست علت این بلیه شاید انفجاری اتمی بوده است . ولی دوران‌دیشی خردمندانیکه در دل زمین مستقر شده بودند کانون را نجات داد و آگارتا جان بدر برد و در زیر پهنه‌ای متروک تمدن بزرگه اعماق بزندگی ادامه داد . پرتوافشانی جادویی تأمین شده بود . راز‌آشنایان مصر ، هند و بین‌النهرین گاه پنهانی به‌گیی برای رهنمود گرفتن می‌آمدند . فیثاغورث ، آپولونیوس تیانی^۱ ، و بگفته جماعتی مسیح نیز ، برای گرفتن رهنمود از خداوندگاران جهان آمدند (۵)

α در حدود هزاره سوم مهاجرت‌های تازه مردم شروع شد : این جماعات ، که سخت‌ترین آسیب را از فاجعه‌گویی دیده بودند از همه « بی‌غش‌تر » ، یعنی « آریائی‌ها »^۲ بودند و رهبری آنها با سرکردگانی بود که مستقیماً از تخته جادویی آگارتا برخاسته بودند و برای سرافرازی خدایان و توله جاودانی به فتح مجدد دنیای کافران پرداختند . هدف آنها بازگشت به سرچشمه‌های نخستین بود ، یعنی به نقاطی که در سه یا چهار هزار سال پیش کشور آسمانی ظلمات قد برافراشته بود . بنیان حماسه‌های هند و اروپائی در این جنبش‌های جدید راز آشنایان بود . رسالت آنها ابتدا استقرار مجدد در شمال و پس از باز یافتن نیروی نوردیائی (شمالی) عزیمت دوباره از گهواره نژاد برای فتح تمامی سرزمینهای بود که از سلطه آریائیها برکنار مانده بود α

β ولی عصر تاریک بشریت ، یعنی « کالی‌یوگا »^۱ ، دوران شوم فرمانروائی

۱- Apollonios de Tyane فیلسوف نو فیثاغورثی آسهای صغیر (متولد در در تیان - مرگ سال ۹۷ میلادی) .

۲- آریائی در لغت بمعنای شریف است .

۳- Kâli - Yuga بنا بر فرضیه ادوار جهانی در اندیشه هندی هر دوره جهانی یا مها یوگا mahâ yuga بچهار عصر تقسیم شده است که آخرین آن عصر کالی‌یوگا یا عصر تاریکی و جنگ و اختلاف است (داریوش شایگان ، ادیان و مکتبهای فلسفی هند) .

الهه خون و مرگ، دوران نهائی من و نتارا^۱، که روایت ودائی از آن سخن میگوید، آغاز شده بود (6,7). بموازات صعود بجانب شمال گروه دیگری از آریاییها به هیمالیا رسیدند. در زیر این کوه سترگ ظلماتیان بازمانده دومین «نیروگاه اسرار»، را برپا کردند که مجموعه‌ایست هرمی شکل از غارها و سردابها، که گویا امروزه نیز هنوز وجود دارند. اگر سخن اوسندوسکی^۲ را باور بداریم این پناهگاه «کانونی والا» ست که حتی جای آگارتای صحرای گویی را گرفته است (8).

بروایت افسانه‌ها و بت‌رئیی که رنه گنون آنرا در کتاب خود بنام شهریار جهان (منتشر شده در ۱۹۲۷) آورده (9) و نیز بصورتی که رازآشنایان آلمان وابسته به محفل توله تعلیم میدادند، فرزندان عقول خادجی به دو گروه تقسیم شده‌اند: یکی «راه دست راست»، را در زیر «چرخ خورشید زرین»، و دیگری «راه دست چپ»، در زیر «چرخ خورشید سیاه»، را در پیش گرفته‌اند. گروه نخستین گویی مرکز آگارتا، این مقر ناشناخته تأمل و خیر و نیروی وریل را نگهداشته است. گروه دومین گویا کانونی جدید برای رازآموزی در شامبلا برپا داشته که شهر خشونت است و بر عناصر و توده‌های انسانی حکم میراند و فرارسیدن «آخر زمان»^۳ را تسریع میکند. چنین است آموزشی که آلفرد روزنبرگ و آدولف هیتلر ابتدا از رودلف فن زبوئندرف و کارل هاوسهوفر و سپس از رودلف هس بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۵ فراگرفتند.

رنه گنون، که هیچ محققى در اصابت رای او در علم روایات تردید نکرده است، وجود چنین مرکز معنوی را دست کم نکرده است و در کتاب شهریار جهان از چنین مرکزی باین عبارت سخن میگوید: «این مرکز معنوی «راه در دنیای ما سازمانی بنیاد کرده که پاسدار مجموعه سنت‌های مقدس از منبع «وحی است و با واسطه آن عقل اول^۴ گویی از خلال اعصار با افراد مستعد

۱- Manvantara معادل ۷۱ مایوگا یا دوره جهانی (همانجا).

۲- Ossendowski

۳- charnière des temps

۴- sagesse primordiale نخستین چیزی که از ذات حق تعالی صادر شده است باصطلاح معانیان عقل اول و به اصطلاح اشراقیان نور اول و نور اقرب نامیده میشود (لفت نامه دهنخدا).

« ارتباط میابد. رهبر چنین سازمانی که تا حدودی نماینده خود مانوا^۱ است بحق
 « میتواند القاب و صفات آنرا داشته باشد؛ و نیز بمناسبت پایگاه عالی معرفتی
 « که برای اجرای وظایفش باید به آن رسیده باشد واقعاً بامبدائی که او خود
 « مظهر انسانی آنست یکی میشود و در مقابل آن مبداء تمین فردی خود را از
 « دست میدهد.»

خداوند گاران سیاست انسانی، رهبران و گردانتدگان جماعات راز آشنا
 میتوانند با پیوستن به نهانخانه ایکه مالک اماتی فرارسیده از ظلمت اصرارست
 «شمول لطف رب انگیز مرکز شامبالاه شوند، البته اگر انجام قربانیها و
 آداب نهانی پوشیده از چشم نامحرمان را گردن نهند. بدینگونه است که
 میتوانند از ذخائر نیروهای پراکنده موجود در طبیعت بهره بگیرند و حتی
 بمدد پاره‌ای تمرین‌های جادویی این نیروها را اهرم قدرت فائقه خود بر نهفت^۲
 جماعات سازند. در آن هنگام هوام الناس در چنگ چنین رهبرانی هستند و
 واکنش آنها تابع تحریک‌هایی است که خداوند گاران شامبالاه از دور
 بر میانگیزند. چنانکه می‌بینیم، رفتار توده‌های ژرمنی در برابر آدولف هیتلر
 دقیقاً با این نظریه میخواند!

افسانه بسیار کهن ظلمات، مانند تمامی روایات بزرگ دیگر، ظهور
 يك هزاره معنوی را در لحظه خاصی از دوره تاریک بشریت - کالی یوگا^۳ -
 مژده میدهد که توجه بمقدمات و تکریم به خفیات را بمردم باز میگرداند. این
 « هزارگان،^۴ با ظهور يك « حجت ناشناس،^۵ آغاز میشود که فردی را دست

۱- رک ص ۷۵ بعد. حاشیه نوپسند، مانو manou، چنانکه گفته‌ایم در مصر
 مه نه، در کرت مینوس، در زبان سلت‌ها ر ژرمن‌ها Menw نامیده میشود و نماینده
 « قانونگذار جهانی » است و در هر دوران بزرگی از تمدن انسانی به پیکر يك
 انسان نخستین درمآید قانون‌های او در « مجموعه قوانین مانو » مسطورست. مانو
 این حق را دارد که با علائمی رمزی بر انسان‌های موهود و مقدر، بهنگام عبور
 بشریت از يك بحران معنوی خطیر، تجلی کند.

۲- inconscient ضمیر پنهان.

۳- رک یا هوش ۳ ص ۹۴.

۴- millénium

۵- Supérieur Inconnu

آموز خود میسازد و در لحظه مناسب این مدیوم^۱ را از تمامی نیروهای لازم برای درهم کوبیدن موانع زندگی اجتماعی و بردن ساختن ملت‌ها سرشار میکند. بدینسان دگر بار نکته طرفه‌ای در مورد آدولف هیتلر بر روایت هرمان راوشینگ^۲ در کتاب « هیتلر بمن چنین گفت » روشن میشود و راز آنچه که خام اندیشان يك نوع آشفته‌گی عصبی و روانی در فوهرر می‌شمرند گشوده میشود: « او شب از خواب برمیخیزد. در آن موقع باید چراغ را روشن کنند. یکی از « ندیمانش بمن گفت که او با فریادهای بی‌اختیار از خواب برمی‌جهد و کمک می‌طلبد. خوف بی‌امانی گریبانش را می‌گیرد که او را تا مرز جناباندن « تحت‌خواب می‌لرزاند. آنگاه دشنام‌های آشفته و در نیافتنی بزبان می‌آورد و چنان « له له میزند که گوئی هم اکنون دارد خفه میشود. »

« شبی بدینگونه هیتلر در اطاق خود ایساده بود. تلوتلو می‌خورد و چون « دیوانگان به پیرامون خود مینگریست و مینالید. اوست... خودش است... « اینجا آمده ا لبه‌های او کبود شده بود و قطره‌های درشت عرق فرو میریخت. « ناگهان ارقام پاك بیمعنی، سپس کلمات و جمله‌های گسیخته بزبان آورد. « وحشتناک بود. او تعبیرات نامأنوس و بسیار غریب بکار میبرد. سپس دوباره « خاموش شد ولی لبهایش هنوز می‌جنبید. او را مالیدند و نوشابه‌ای به گلویش « ریختند. سپس ناگاه غریب: آنجا! آنجا! آن گوشه... کیست آنجا؟ « پا بکف اطاق می‌کوبید و زوزه میکشید. او را مطمئن ساختند که هیچ چیز « خارق‌العاده‌ای رخ نداده است و بدینترتیب کم‌کم آرام گرفت و سپس مدت « درازی خوابید. »

در ژانویه ۱۹۱۸ محفل توله، که در آن زمان دو بیست و بیست عضو داشت یکسره به پاسداری از افسانه ظلمات و برقرار ساختن روابط جادویی با نیروهای هم‌آورد، ولی همزاد شامبالا و آگار تا می‌پرداخت. در این هنگام محفل رسماً صلیب مقدس آریاها، یعنی اسواستیکا^۳ یا صلیب شکسته راست بر^۴، را بعنوان

۱- médium بمعنای میان و وسط و مراد شخصی است که میتواند بکمک موهبتی خداداد با ارواح ارتباط یابد و در این معنای اخیر معادل پدیدار اختیار شده است.

۲- Hermann Rauschning

۳- la swastika

۴- dextrogyre

نشان خود برگزید .

از میان رهبران محفل توله مردی آشکارا سر برمیآورد بنام دیتریش اکارت^۱ (۱۸۶۸-۱۹۲۳) . اگر سخن ماریل^۲ را باور داریم او مرشد کامل آدولف هیتلر در امور باطنی بوده است (۱۰) .

این مرد ، که با نیروی پایان ناپذیرش نویسنده خشن‌ترین دشنام‌های ضد سامی و سراینده لطیف‌ترین غزلیات است ، ناظران و تحلیل‌گران را سر درگم کرده است . او کار خود را حدود ۱۸۹۰ با روزنامه‌نگاری و بعنوان نویسنده ستون تئاتر روزنامه برلینر لوکال آنسایگر^۳ آغاز کرد و از سنجش^۴ تئاتر آرام و هموار به آفرینش درام رسید . او چندین درام نوشت که حوادث آنها در دربار فردریک ریش قسمرز و فردریک دوم هوهنشتافن میگذشت . در حدود ۱۹۱۷ دیتریش اکارت با رودلف فن زیوتندرف هنگامیکه به مونیخ آمد پیوند دوستی بست و در همین سال او عضو محفل توله بود . در ماه دسامبر ۱۹۱۸ برای نشان دادن تداوم آلمان برغم شکست هفته نامه سلوک آلمانی خوب^۵ را منتشر ساخت و بخرج خود ۲۵۰۰۰ نسخه از شماره اول آنرا پخش کرد . در واقع این بیان نامه‌ای بود که بوسیله آن اکارت برضد بردگی سرمایه‌داری ، انقلاب ۱۷۸۹ و اندیشه‌های کارل مارکس موضع میگرفت .

بهین ترتیب او د جنایتکاران نوامبر ، را (که متارکه جنگ ۱۹۱۸ را پذیرفته بودند) خوار میداشت و با د جمهوری یهودیان که آلمان را اشغال کرده‌اند ، می‌ستیزید . هدف او آزاد ساختن آلمانیها ، بازگرداندن روح آلمانی به آنها ، فداکاری برای خاک ژرمانیا^۶ بود و جنبانندن هر آلمانیها به سنتها و اسطوره‌های ملی . ویژگی ضد سامی او از همان آغاز نه بر پایه اندیشه یا احساس ، که بر اساس د زیست شناختی ، استوار بود . یکی از مقالاتش

۱- Dietrich Eckart

۲- Pierre Mariel

۳- Berliner Lokalanzeiger

۴- critique

۵- Auf gut deutsch

۶- Germanie

با دعوت به بازپردازی نژاد ناب‌آریائی پایان میافت و چنین نتیجه می‌گرفت که باید یهودیانی را که زنان آلمانی می‌گرفتند با سه سال زندان و حتی مرگ کیفر داد.

در حینی که هاوسهوفر و هس پایه‌های ژئوپولی‌تیکی محفل توله را به آدولف هیتلر عرضه می‌داشتند، اکارت به آموزش مبادی باطنی افسانه ظلمات به‌ربر آینده آلمان همت گماشت. بیگمان او بود که برای هیتلر پیدایش جادویی اقوام آریائی و روابط آنها را با «عقول فرآمده ازخارج» توضیح داد. او بود که هیتلر را به برخی مناسک آشنا ساخت؛ مناسکی که دقیقاً باید این «مرشد برگزیده آلمانی‌ها» (بتعبیر اکارت) را با نیروهای نهانی و حجت ناشناس مربوط سازند تا او را مدیوم یک قوم و «مسیح» موعود قرار دهند. ^۱

هیتلر در اهدائیه پایان جلد دوم نبرد من سر بسته از او چنین سپاسگزاری کرده است: «در اینجا می‌خواهم شانزده قهرمانی^۱ را که جلد اول این کتاب «به آنها اهدا شده همچون سرمشتی فراروی هواداران و قهرمانان مکتب خودمان بگیرم؛ قهرمانانیکه با آگاهی کامل خود را برای ما فدا کرده‌اند [...]». «من می‌خواهم از این دست یکی از بهترین‌ها را بگذارم، مردی که زندگی «خود را، از راه شعر، از راه اندیشه و بالاخره از راه عمل، وقف بیداری «ملت خود، «ملت ما» کرده است، یعنی دیترایش اکارت. ^۲

در دسامبر ۱۹۲۳، هنگامیکه دیترایش اکارت خود را فنا می‌دید، یک نیایش باطنی، که معنای آن جز بمعدودی راز‌آشنایان معلوم نبود، در مقابل یک سنگ آسمانی سیاه بجا آورد، که درباره آن اغلب گفته بود: «سنگ کعبه» و حجرالاسود واقعی هم اینست که بوسیله فرشته‌ای آورده شد و فرشته دیگری «آنرا باز گرفت و اعراب بیهوده درمکه به تکریم آن می‌پردازند». قبل از فرارسیدن احتضار، هنگامیکه هاوسهوفر و روزنبرگ از او پرسیدند که پس از مرگ او چه بر سر هیتلر خواهد آمد دیترایش اکارت با تبسم تنها این کلمات را بزبان آورد: «از هیتلر پیروی کنید. او بسازی که من زده‌ام خواهد رقسیده. ما به او «وسایل ارتباط یافتن با ازها بهتران را داده‌ایم. در یفاگوی من نشوید: تأثیر «من بر تاریخ آلمان از هر آلمانی دیگری بیشتر بوده است...»

۱ - حاشیه نویسنده، شاهزاده قهرمان عبارتند از شانزده نازی، که بهنگام

کودتای نافرجام مونیخ در نوامبر ۱۹۲۳ از پا درآمدند.

معمای

صلیب

شکسته

**Una croce nemica della
croce di Christo**

(« صلیبی دشمن

صلیب مسیح »

پاپ پی یازدهم ، ۱۹۳۹)

روسیه ابتدای این قرن را مرضی میلرزاند: رژیم امپراطوری انحصار-
طلب و فزوت قادر به رویارویی با اوج گرفتن مکاتب توده‌ای نبود . بیگمان
کمونیسم امتیازاتی داشت . پیرامون امپراتریس الکساندرا ، شاهدختی از تبار
آلمانی (البکس هسای)^۱ را نهانشناسان^۲ فرانسوی ، استاد فیلیپ ، پاپوس^۳ ،
اخترشناسان و جادوگران گرفته بودند. بمرگ راسپوتین^۴ چیزی نمانده بود.
تزار ست نهاد یکسره زیر سلطه همسرش بود و از خود اختیاری نداشت .
کشیش‌های تبتی نیز در سنت پترزبورگ در کاخ سلطنتی اقامت داشتند. موضوع
روز رازآموزیهای غریب ، طلسمات و انجام مناسک اسرارآمیز بود .
در این محیط يك يهود ستیزی^۵ شدید نیز روبگسترش بود : دشمن

۱ - Alix de Hesse هس یکی از نواحی آلمان است .

۲ - occultiste

۳ - Papus

۴ - Raspoutine

۵ - antisémitisme

تاج و تخت امپراطوری جهود است. یهودیت بین‌المللی و بیوطن توطئه اغتشاش می‌چیند و برای پیروزی کمونسم میکوشد تا مآلا یهودیان همچون خداوند گاران بر سراسر جهان حکم رانند. تنها طبقه اشراف و قدرتمند سلطنتی میتوانند یهودیان را درهم کوبند.

باید نقشه جهانگشائی یهودیان ثابت میشد. پرده بر گرقن از استراتژی آنها ضروری بود و چون دلایلی وجود نداشت پس آنها را اختراع کردند.

نوشته‌اند که بانگیزش الکساندرا در جستجوی متنی برآمدند که بیان‌نامه بین‌المللی یهود بود و آنها یافتند که صورت جلسات خردمندان صهیون نامیده میشد که ما از آن صحبت داشته‌ایم.

این متن را، که جایجا مبالغه‌آمیز و بیشتر کاریکاتوری، و با اینحال با ظرافت بسیار و آگاهی کامل از ساختار ذهنی کلیمیان برشته تحریر درآمده، بیشک يك عضو پلیم مخفی تزاری - اخرا نا ۱ - بمنظورهای تبلیغاتی پرداخته بود. یکی از پایه‌ها و منابع الهام این متن جزوه‌ای بود که چند دهه قبل يك رمان نویس بازاری فرانسوی، موریس ژولی^۲، بنام گفتگوهای ماکیاول و منتسکیو در جهنم یا سیاست در قرن نوزدهم نوشته و برای نخستین بار در بروکسل در ۱۸۶۴ منتشر ساخته بود.

ماجرای از نظر بحث ما هنگامی بسیار جالب میشود که خبر می‌یابیم امپراطور الکساندرا، هنگامیکه يك شاهدخت آلمانی بود، در يك یا چند نهانخانه پان ژرمانیست راز آشنا شده و به خواندن آثار گوینو و چمبرلن همت گماشته بود و هنگامیکه تزار تصمیم به اعلان جنگ با آلمان گرفت دلش سخت بدرد آمد.

در طریقت‌های نهانی که الکساندرا سرسپرده بود صایب شکسته پیوسته جلوه میکرد. ولی این راز سر به مهر مانده است که آیا سواستیکا را مسافران آلمانی از لاما سرائی در تبت باز آورده بودند و یا در آهنگام به یکی از کهن‌ترین علائم انجمن‌های راز آشنائی ژرمنی باز گشته بودند؟ بهر تقدیر الکساندرا اهمیت بسیاری برای خواص سحرآمیز سواستیکا قائل بود و هنگامیکه

خطری او یا خانواده‌اش را تهدید میکرد دستور میداد هر چه زودتر یکی از آنها را روی يك برگ کاغذ یا روی يك دیوار بکشند .

در ۱۹۱۷ ، پس از سقوط ژریم امپراطوری ، تزار و همسر و بچه‌هایشان را بماتم سرای ایپاتیف^۱ در اکتارین بورگ^۲ آوردند و در تالاری نگهبانان خانواده سلطنتی را زیرچشم داشتند . الکساندرا بر دیوارهای این تالار ، که در پایان عقوبتگاهشان شد ، برای آخرین بار چندین صلیب شکسته کشید تارفع بلا کند . ولی این بار پیهوده بود .

ماجرا بفرنج است : صلیب شکسته امپراتریس کل روسیه ، که زادنامش آلکس هسای^۳ بود ، صورت جلسات خردمندان صهیون ، نهادخانه‌های پان ژرمنی آلمان و روسیه عناصری مجزا نیستند و رشته‌ای جادویی آنها را بهم می‌پیوندد و برای آنانکه منکرند همین بس که قیصر ویلهلم دوم بهنگام عزیمت به تبعدگاه خود در هلند باروبنه‌ای بهمراه داشت که خود روی همه آنها صلیب شکسته کشیده بود . ازاینرو تصمیم قتل عام یهودیان از مدتها پیش گرفته شده بود ؛ کار هیتلر تنها پیاده کردن برنامه‌ای بود که بآن پیوسته بود ، یعنی برنامه عناصر ضد سامی ، که جزوه صورت جلسات خردمندان صهیون را ابتدا در روسیه و سپس بانگیزش فنزبوتندرف و دیتریش اکارت در آلمان پراکندند و آلفرد روزنبرگ نیز در پورش‌های خود بر علیه آئین کلیسی و بلشویکی ، از آن بسیار سود جست و علامت پیوند دهنده همه این مردان و زنان سواستیکا ، یعنی صلیبی دشمن صلیب مسیح بود .

صلیب شکسته چیست و چرا ؟

پس از لودویک مولر^۴ دانمارکی ، که در سال ۱۸۷۷ درباره سواستیکا کتابی بیمانند نوشته است انبوه باستانشناسان و نژاد شناسانی که آنرا بررسی

۱- Ipatieff

۲- Ekaterinbourg

۳- née Alix de Hesse

۴- Ludwig Müller

کرده‌اند در این امر همدانسانند که سواستیکا از بدو پیدایش دارای خواص طلسمی بوده است^۱

در اروپا ، همچون آسیا ، سواستیکا تنها يك گل تزئینی^۱ نبوده ، بلکه طلسمی بوده که اثر محافظتی ، سرّی و جادویی داشته است و سواستیکا و نمادهای همراه آن ، نقش آن روی سنگهای قبر ، روی سلاح‌ها یا اشیاء معمولی و روی قرص‌های پیدا شده در حصارلیق کنونی (تروا)^۲ ، سنجاق بروئزی ویلانوا^۳ ، جنگه‌افزارهای قفقاز و دانمارک ، کمربندهای زنانه و غیره بوفور این کاربردست را اثبات میکند و افسانه‌ها و خرافات عوام و حتی اسناد مکتوب مؤید آتند و بدینسان علامتی فرخنده برای آرزوی بخت بلند ، تندرستی ، شکوفائی و باروری شده است . باوجود تنفر ناشی از زشتکاریهای نازیها چنین است معنای سواستیکا برای انبوه مردمیکه حتی امروزه نیز آنرا در اروپا و آسیا و آمریکا بکارمیرند^۴

بر پایهٔ روایات و افسانه‌های عوام ، بخصوص لتونیائیها^۴ ، هندوها و برخی قبایل امریکای شمالی که هنوز خورشید پرستند و نیز نوع نمادهای وابسته به سواستیکا هموماً پذیرفته‌اند که سواستیکا علامت خورشید بوده است که سرچشمهٔ حیات و باروری است . جماعتی نیز آنرا نمادی از رعد ، که تجلی خشم خداوندست ، دانسته‌اند که برای دفع آن باید این علامت را بر روی اشیاء معمولی یا پیشنهادی خانه‌ها قرار دهند و ذکر بگیرند^۴

۱ - motif

۲ - حصارلیق . - محل شهر باستانی تروا (Troie) ، ولایت چناق قلعه ، شمال غربی ترکیه - آمیائی ، حدود ۶ کیلومتری جنوب شرقی دهنه داردانل . (دائرة المعارف مصاحب).

۳ - Villanova روستائی نزدیک بولونهای ایتالیا که در ۱۸۴۳ يك آرامگاه بزرگ ماقبل تاریخی در آن کشف شد . مردم ویلانوا مرده خود را می‌وزاندند و خاکسترش را در ظرفی می‌گذاشتند و بنواک می‌سپردند . حدود قرن هشتم قبل از میلاد اتروسک‌ها جای آنها را گرفتند .

۴ - Lettons - مردم جمه‌وری شوروی سوسیالیستی ساحل دریای بالتیک بنام لتونی Lettonie که پایتخت آن ریگاست .



گرچه آثار بسیاری در این زمینه نوشته شده ، ولی اطلاعات مسلم درباره خاستگاه و مسیر پخش آن اندک است. این علامت را در دوران نوسنگی بر روی خرسنگها ، کوزه های زمخت ، چرخهای دوک ، سپس بر روی اشیاء پروتزی و آهنی ، گل کمر بند در قفقاز از نخستین عصر تمدن ماقبل شهری در این مناطق (تقریباً ۴۰۰۰ سال ق. م.) می یابند . بعدها این علامت را در محرابها ، آرامگاه ها ، گلدان ها ، سکه ، پوشاک و حتی زیورهای مدرن مانند قلاب کمر بند و سنجاقهای لتونیائی ، قبضه شمشیرهای ژاپونی وغیره میتوان دید.

قدیمی ترین نمونه آن گویا در ترانسیلوانی کشف شده است . در پالافیت^۱ های دریاچه بورژ^۲ نیز نقش آن بر صفحات گیلی دیده میشود . شلیمن^۳ در حصار لیک از دوران پارینه سنگی نژاد آریائی (قرن شانزدهم ق.م.) صدها دوک باعلامت سواستیکا از خرابه های تروا کشف کرده است (1).

از جمله یافته های این دانشمند آلمانی شایسته است کشف بتی از سرب را یادآور شویم که سواستیکائی بر روی فرج دارد و این یکی از قدیمی ترین شواهد کاربرد صلیب شکسته بعنوان علامت باروری است . در واقع این علامت اکثراً مجاور اعضای تناسلی مرد و بخصوص زن در دورانهای مختلف تمدن نقش شده است.

بعدها صلیب شکسته را در حوزه فرهنگ میسنی^۴ و نیز در ایتالای عصر برنز یافته اند. در هند تنها در قرن چهارم ق. م. ، در چین ابتدای قرن پنجم میلادی و در ژاپن يك قرن بعد بهنگام ورود رسمی مذهب بودا ظاهر میشود و بصورت علامت محبوب ژاپن درمی آید.

۱ - Palafitte ساختمان دریاچه ای مربوط به اواخر دوران نوسنگی.

۲ - Le lac du Bourget دریاچه ای واقع در کوه های آلپ فرانسه.

۳ - Schliemann

۴ - Mycènes شهر قدیمی یونان و کانون اصلی نخستین تمدن یونانی بنام تمدن میسنی در حدود ۳۰۰۰ ق. م. در آغاز دوران پروتزی.

سواستیکا در مجموعهٔ مکتبی ناسیونال سوسیالیسم خوش نگشته است، چون بیان می‌بینیم این علامت در سراسر نواحی سامی، مانند مصر، کلدان، آشور و فنیقیه کاملاً ناشناخته است و اگر هم پیدا شود یکسره استثنائی و پاک تصادفی است. دومین گره^۱ در مورد سواستیکا مینویسد: «در همه جا این یک سمبول کاملاً آریائی است» (2). ژرژ کلیمانسو^۲ نیز در ۱۹۲۷ میگوید: «این یک نماد آریائی تمام عیار است». برخی مصنفان - منجمله استاد دانمارکی لودویگ مولر که در جلب اذهان به سواستیکا در کمی کمتر از صد سال پیش بسیار کوشیده است - بر آنند که آریائی‌ها این علامت را، که نماد خورشید است، حتی قبل از پراکندگی تاریخیشان بکار میبردند و دلیل گسترش همگانی آن در کشورهاییکه اقوام هندو-اروپائی اقامت گزیده‌اند همین است. پس معمای خاستگاه آن به معمای مقر اولیه آریائی‌ها بر میگردد، یعنی قفقاز، ظلمات اسطوره‌ای یا بگمان پاره‌ای نظریه پردازان نازی سواحل بالتیک. ولی با اعتقاد بسیاری از پژوهندگان یاد سواستیکا در قرن هفدهم و هجدهم و بخش اعظم قرن نوزدهم تقریباً بطور کامل از حافظه و ضمیر مردم آلمان محو شده بود و تنها در سال ۱۸۹۱ بود که ارنست کراوزه^۳ در کتابش بنام توئسکولند^۴، ژادهای آریائی و زادگاههای خداوند، بر اساس کارهای مولر توجه مردم ژرمنی را به سواستیکا و اهمیت اساسی پژوهش در این زمینه را برای ردیابی قرارگاههای آریائیان جلب کرد.

در ۱۸۹۸ ویلهلم شوانر^۵ سواستیکا را در هفته‌نامه‌اش بنام آموزگار خلق بعنوان یک نماد کاملاً آریائی معرفی کرد. سپس در سال ۱۹۰۸ یک نویسنده بی‌نامه بنام گیدولیت^۶ با کتابهایش صلیب شکسته را بیان مردم برد، مانند

۱- L. de Milloué

۲- George Clémenceau دولتمرد فرانسوی (۱۸۴۱-۱۹۲۹). او پزشک بود و از ۱۸۷۰ به سیاست پرداخت.

۳- Ernest Krause

۴- Twiskoland

۵- Wilhelm Schwaner

۶- Guido List

اسرار رون^۱ ، مذهب ژرمنی - آریائی‌ها از جنبه‌های باطنی و ظاهری آن^۱ عبود از وقانیم^۲ به مسیحیت ، عبادات ژرمنی - آریائی‌ها ، خط تصویری ژرمنی-آریائی‌ها. اندیشه بنیادی که از تمامی این کتابها می‌تراود اینست که سواستیکا نماد صفای خون و برای معدود رازآشنایان دارای يك مفهوم باطنی است که با مطالعه حماسه رونی ادا^۳ آشکار میشود. غایت این نشریات پشتیبانی از جنبش ضد سامی پان ژرمانی برهبری شوئرر^۴ در اتریش بود ، یعنی یکی از نخستین کسانی که بعدها هیتلر به استادی پذیرفت .

بدینسان سواستیکا مدت زمانی قبل از جنگ جهانی اول نشانه چند تن ضد سامی از مریدان گوینو وچمبرلن شد . در فرهنگ بزرگ آلمانی مایرو- بروکهاوس^۵ (چاپ ۱۹۲۶) تعبیر ضد سامی سواستیکا و کار برد آن در برخی محافل آلمانی قبل از ۱۹۱۴ بعنوان نبرد آریائیها بر ضد سامی‌ها را به گیدولیت نسبت داده‌اند .

با توجه به نفوذ سرنوشت ساز روسیه در هیتلر از سال ۱۹۱۸ بمناسبت تماس‌هایش با محفل توله و بایگیری داستان سواستیکای امپراتریس الکساندرا میتوانیم اعتبار عظیمی را که پیشوا برای این علامت قائل بود دریابیم . بعزت رفت و آمد مریدان ییشمار سواستیکا در دربار روسیه و همنشین امپراتریس با آنان بدشواری میتوان ریشه اعتماد او را به این طلسم ماقبل تاریخ باز شناخت. میدانیم که دارمشتات^۶ یکی از فعالترین مراکز ضد سامی در پایان قرن گذشته بود؛ ولی سواستیکارا، بیشتر از آنکه بعنوان علامت ضد سامی بکار رود، نوعارفان^۷ بانو بلاواتسکی اختیار کرده بودند . و از آنجا که در دربارهای آلمان عصر ویلهلم دوم از این نوعارفان بسیار بودند میتوان انگاشت که شاید امپراتریس

۱- runes حروف قدیمی‌ترین الفبای ژرمنی و اسکاندیناوی .

۲- wotanisme

۳- Edda

۴- Schonerer

۵- Mayer & Brokhaus

۶- Darmstadt

۷- théosophes

روسیه سواستیکای اسرار آمیز خود را از زادگاهش دارمشتات بهمراه آورده و یا یکی از نوهارفان روس باو شناسانده است. نیز احتمال می‌رود سواستیکا را پزشک تبتی مرموزش بادمایف^۱ (یا به تبتی ژوساران)^۲ باو نموده باشد. این شخصیت غریب کاملاً به رسوم و آداب تبت آشنا بوده است. تبت از نظر معنوی برای پیامبران نازیم یکی از مهمترین حوزه‌های رازآشنایی و نیز خطه‌ایست که صلیب شکسته راست‌گرد یا چپ‌گرد^۳ را بوفور می‌بندد.

هنگامیکه در ۱۲ مارس ۱۹۳۳ فرمان هیندنبورگ اعلام داشت: «از امروز پرچم سیاه - سفید - قرمز و پرچم صلیب شکسته باید باهم برافراشته شود» فقط تأیید رسمی عملی انجام شده بود، زیرا پرچم صلیب شکسته دیری بود بر فراز تمام شهرهای رایش برافراشته بود.

چند روز بعد سواستیکا به پرچم قدیمی امپراطوری افزوده شد و هرمان گورینک در خطابه‌اش رایشناک در ۲۱ مارس ۱۹۳۳ آرایش جدید را چنین تفسیر کرد: «این نشان ویژگی علامت کهن و بسیار کهن نیاکان ما را در خود دارد. این نشان جاودانه تازه و نمودار خورشید، یعنی رستاخیز است» (3).
چنین بود توجیه رسمی سازی موقت که هیتلر بآن رضا داده بود تا از همان آغاز صدارت عظمی درون هم پیمانانش و نیز هیندنبورگ، مارشال پیر، را نخراند و دست بالا آگاهانه یا ناآگاهانه کاری مشابه کار دولت موقت روسیه را میکرد که در برخی اسکناس‌هایش بالای عقاب دوسر حکومت پیشین یک صلیب شکسته به‌علامت پیروزی بنایان آزاد روس بر رژیم امپراتوری نهاده بود.

درواقع هیتلر هرگز نیت حفظ پرچم امپراتوری را نداشت و معنایی که گورینک رسماً برای سواستیکا بدست میداد بعهد ناکامل بود. هیتلر، رهبر حزب، بترتیبی که خود توضیح داده است، هنگامیکه قرار بود پرچمی برای جنبش ناسیونال سوسیالیسم اختیار شود، از قرار دادن سواستیکا روی پرچم امپراتوری

Badmaiev - ۱

Jaussaran - ۲

dextro_ov senestrogyre - ۳

سر باز زده بود. با آنکه پیوسته میگفت رنگهای قدیمی - سفید ، سیاه ، قرمز - برای کهنه سر بازی چون او « بسیار مقدس » بودند ، ولی تمامی طرحهای هوادارانش را ، که پرچم قدیم را با سواستیکا می آراستند ، رد کرد . زیرا میگفت : « این پرچم نماد رژیم بود که بوسیله مار کسیم در شرایطی ننگین واژگون شده بود. پس نمیتوانست علامت جنبشی باشد که میبایست همین مار کسیم را سرنگون سازد...»

و اما سواستیکائی که بر روی پرچم مطلوب او در طی تابستان ۱۹۲۰ نهاده شده بود و میرفت تا چون يك « جادوی القائی » بر روی توده ها اثر گذارد ، بکمان او نمادی از « نبرد برای پیروزی آریائیها و نیز پیروزی کار « تولیدی بود ، یعنی اندیشه ای که جاودانه ضد سامی بوده و خواهد ماند.»

از آنجا که سواستیکا شاید بیش از هر چیز نشانه ای از نبرد نژاد آریائی بر علیه نژاد سامی و تجلی آمین ها و عادات هندو اروپائی در مقابل مذهب یهود بود ، هیتلر خود آنرا بعنوان نمادی که از دیرباز می شناخت و بآن پیوسته اندیشیده بود بحزب تحمیل کرد ، چنانکه بزودی خواهیم دید (4).

افشای کاربرد نهانی صلیب شکسته بعنوان يك طلسم در دربار روسیه بی خطر مینمود. ولی از یاد نبریم که این طلسم يك علامت شناسائی برای اعضای يك توطئه مخوف پروسی در روسیه نیز بود . چنین کشفی در اکاترین بورگه میتوانست بزرگترین اتهامی را که بلشویک ها بر خانواده امپراطور و بخصوص همسرش بار کرده بودند معقول جلوه دهد، بدین تعبیر که اینان با اشراف آلمانی توطئه چیده بودند تا نه تنها انقلاب سرخ را تضعیف کنند ، بلکه بنا بر معنویات نهانخانه های پروسی روسیه را در طریقت قتنی وارد سازند و بدینسان آرزوهای کهن قتن ها را بر آورند .

درین ندیمان ژنرال ورانگل^۱ ، فرمانده ارتش سفید ضد انقلابی ، که بهنگام اعدام های اکاترین بورگه بیش از يك روز با این شهر فاصله نداشت ،

کارگزارانی از نهادخانه‌های پروسی - تننی بودند . بگمان اینان میبایست خانواده امپراتوری یا دست کم زن امپراتور را ، که مظهر استوار نفوذ آلمان در روسیه بود ، نجات میدادند ؛ چون شکست این طرح سبب بقدرت رسیدن رژیم کمونیستی در روسیه و پیروزی « توطئه بین‌المللی یهودیان » میشد و این خطری مستقیم برای آلمان بود .

شکست آلمان اندک زمانی پس از قتل عام اکاترین بورگه اغلب ژرمن بارگان^۱ روس را با احتیاط برانگیخت ، که همانند ژنرال کلر^۲ ، کراسنوف^۳ ، اسکروپادسکی^۴ و بیسکوبسکی^۵ درصدد اتحاد با آلمان برای کوبیدن بولشویزم بودند ، بهنگامیکه لودندورف و هرمان^۶ اندیشه از سر گرفتن نبرد با شوروی‌ها را داشتند .

با اینحال شاید ذکر این نکته خالی از فایده نباشد که اغلبی از روس‌های کم و بیش سرشناس ، که در ابتدای جنبش ناسیونال سوسیالیسم پیرامون هیتلر و لودندورف پرسه میزدند ، در زمان اشغال آلمانی‌ها در کیف بودند . از این قبیلند سرهنگ وینبرگ^۷ و ستوان کابلسکی بورك^۸ (که ارتش سفید را تا اکاترین بورگه همراهی کرد و از جمله کسانی بود که اجساد خانواده امپراتوری را کشف کردند) که فعالیت چشمگیری در پخش صورت جلسات خردمندان صهیون در خارج روسیه داشتند ، و نیز « ژنرال - پرنس ، آوالف^۹ ، که درگسترش و بسط جنبش پروسی - تننی بالتیکوم شرکت داشت ، ژنرال اسکروپادسکی و غیره .

۱ - germanophiles

۲ - Keller

۳ - Krasnov

۴ - Skoropadski

۵ - Biskoubski

۶ - Herrmann

۷ - Winberg

۸ - Kabelski Bork

۹ - Avalov

باین فهرست طولانی میتوان يك روس را ، که بلافاصله قبل از جنگ جهانی اول تابعیت آلمانی یافته بود ، بنام پلرورباخ^۱ افزود که نظریه پرداز انبساط آلمان در بالتیکوم (بخشی از بالتیک منطبق به لهستان و روسیه) و اوکراین بود . او ، که هوادار پرشور انبساط مستعمراتی آلمان و منادی تمدد جهانی این ملت بود و به جنبش خود نام بالتیکوم داده بود ، در اینزمان در کیف میزیست .

هر تقدیر باید توجه داشت که با برافراشتن صلیب شکسته نخستین جنگ صلیبی بر علیه بلشویسم ، یعنی جنگ سپاهیان ژنرال فون در کلتز^۲ ، سپس سپاهیان چریک آلمانی و عناصر روسی ، که بوسیله آوآلف معامی از بین زندانیان جنگی اسیر در آلمان انتخاب شده بودند ، در گرفت . بدینسان بود که در سال ۱۹۱۹ نخستین نبرد با پرچی آراسته به علامت سواستیکا در دشتهای بالتیکوم رخ داد ، یعنی منطقه ای که از فرهنگ ژرمنی تاثیر بسیار پذیرفته و در همه دورانها قایت آمال پروسی - تنیها بود .

سپاهیان چریک در بازگشت به برلن با زمین سواستیکا را هنگام کودتای کاپ^۳ برافراشتند و سپس ، هنگامیکه منحل شدند و بقایای تیپ ارهاردت نخستین چماقداران (S. A.) هیتلر را تشکیل دادند همان سرود قدیمی نظامی بالتیکوم^۴ با اندک تغییر و با گذاشتن « S. A. هیتلر » بجای « تیپ ارهاردت » در کوچههای مونیخ طنین افکن شد :

صلیب شکسته بر کلاهخود پولادین

نواد سیاه ، سفید ، قرمز

۱- P. Rohrbach

۲- von der Goltz

۳- Wolfgang Kapp دولتمرد آلمانی (۱۸۵۸-۱۹۲۲) و ملی گرای پرشور که با هر نوع صلح سازشکارانه ای در جنگ جهانی اول بشدت مخالف بود و بکمک تیپ بالتیکوم ارهاردت کودتائی نافرجام در برلین (۱۹۲۰) ترتیب داد .

۴- Baltikumer

ما را

چماق‌داران هیتلر (S. A.) مینامند

اکنون دیگر خاستگاه سیاسی صلیب شکسته و ارتباط آن با نسخه جعلی مشهور به صورت جلسات خردمندان صهیون امری قطعی است. و در پایان این بررسی میتوانیم نکات مسلم را چنین خلاصه کنیم: آلیکس هس‌ای، شاهدخت آلمانی، زاده دارمشتادت، یکی از شهرهای مقدس پان ژرمانیسم، و ضد سامی و عضو نهانخانه‌های گوناگون پروس بود و حتی پس از آنکه بنام الکساندرافئودورونا^۱ امپراتریس روسیه شد، با پروسی-تنتی‌ها روابط نزدیکی داشت. میبایست تا سرحد امکان و فراسوی سیاست مرئی و آشکار تزار را به مشروعیت امپریالیسم آلمان مجاب ساخت. نیکلای دوم، که مردی سست رای بود، کار را بدست همسرش رها کرد و قبل از جنگ جهانی پان ژرمانیست‌ها در روسیه جاخوش کرده بودند و فعالیت آن‌ها به بار نشسته بود. روسیه، در ذهن الکساندرا و دوستانش، باید قهراً سرزمین‌های بالتیکوم و اوکرائین را به آلمان وامیگذاشت. صلیب شکسته در خود روسیه علامت پیوند و شناسایی شده بود. برای ایجاد آشوبی بازم بزرگتر طرح جزوه صورت جلسات خردمندان صهیون را ریختند. انقلابی که در گرما گرم جنگ فرا رسید این بازی ظریف را یکسره آشفته ساخت. الکساندرا نتوانست مقاصد عالی نیاکان خود را بخوبی پیاده کند و روسیه از نفوذ سری اشراف آلمان بدر رفت.

در آلمان نهانخانه‌های پروسی - تنتی سیر مطلوبی داشتند و طرح‌هایی بسیار گستاخانه ریخته میشد. ولی با شورش‌های ۱۹۱۸، استعفای قیصر و تسلیم ناگزیر آلمان خیالات خام ناگهان فرومرد. جان‌عینان، اما، در پرده آماده میشدند و گروه‌های نهانی کار خود را پی میگرداند. آلمان بحیات خود ادامه میداد و انبساط آن تنها بمدت کوتاهی مهار شده بود.

آیا هیتلر کم یا بیش با این نهانخانه‌های پروسی - تنتی پیوند داشت؟ شاید نه؛ ولی با اینحال او از خیلی پیش آلت فعل این انجمن‌ها بود. زیرا

① در ۱۹۱۲ بن بیست و دو سالگی ، که لااقل بظاهر هنوز در کوچه‌های وین ول میگشت ، بر روی يك برگ کاغذ ، که هیچگاه دور نینداخت ، و ما عکس آنرا داریم ، طرحی از يك پرچم سرخ ، که در مرکز آن يك دایره سفید با يك صلیب شکسته سیاه قرار داشت ترسیم کرده بود . در زیر آن يك عنوان و يك نام بچشم میخورد : « انقلاب آلمان » ، « آدولف هیتلر » . گرچه این موضوع عجیب را اغلب نمیدانند یا ناچیز می‌شمرند ، ولی با تکیه بر آن میتوان چنین انگاشت که از همین زمان هیتلر با گروههای پان ژرمانیستی ، که شاخه‌های آن تا دربار روسیه گسترش میافت ، در ارتباط بود . بهمین دلیل نیز نتند نرفته‌ایم اگر بیاندیشیم که از همین دوران هیتلر سرسپرده گروههای نهانکار بود که پس از شکست ۱۹۱۸ ، یعنی هنگامیکه رؤیاهای پروسی - تثنی مستقیماً تهدید میشد ، آشکارا فعال شدند و سکه رائج آنها توله ، وریل و فعالان آن دیترایش اکارت ، فن زبوکن درف و هس بودند ...

بدینسان مقدمات اجرایی بنیاد گرفتن حزب ناسیونال سوسیالیسم از مدتها پیش فراهم و برنامه‌اش ، که نبرد من بازتاب کم‌رنگی از آن است ، بوسیله استادان سری که چندان در اندیشه نام نبودند مدون شده بود .

گرچه این استتباطها چندان دشوار نیست ، ولی پرتوی از بنیاد متفاوت بر مبادی جنبش نازی و نقشیکه بازیگران مخلف آن بمهده داشتند میافکند .

سابقه آشنائی آدولف هیتلر با صلیب شکسته از اینهم فراتر میرفت . در دهالکی پدرش اورا در کالج کاتولیک لامباخ برهبری بندیکتنها گذاشته بود و هیتلر چند سالی در آنجا ماند .

② اهمیت این امر هنگامی روشن میشود که بدانیم پیر^۲ این دیر در حدود سی سال پیش پدرش تئودوریش هاگن^۳ بوده است . پدرهاگن يك روحانی بسیار فاضل و در اخترشناسی و علوم خفیه دیگر سرآمد بود و بعلت دلبستگی به نظریه‌های هزاره گرا^۴ تمامی تاویلاتی را که برقیامت نامه حضرت یوحنا^۵

۱- benédictins از فرقه‌های مسیحی .

۲- Supérieur

۳- Théodorich Hagen

۴- millénariste

۵- Apocalypse de St. Jean

نوشته بودند بدقت خوانده بود و نیز انجیل جاودانی ژواشیم فیوری ، یعنی متنی را که در عصر فردریک دوم هوهنشتافن سخت موثر و نافذ افتاد .

در ۱۸۵۶ پدر هاگن بار سفری طولانی به خاور نزدیک را بست و از جمله در بیت المقدس و سپس در جزیره پاتموس^۱ اقامت گزید ، جائیکه یوحنا حواری شاهد تجلیاتی بود که او را به تحریر قیامت نامه اش برانگیخت . سپس راه کاروان ها را در پیش گرفت و ترکیه و ایران و کشورهای قفقاز را دید و بشخصه در آنجاها به جستجوی پناهگاه « سلطان جهان » برآمد . پس از دوازده سال زیارت و سیاحت در ۱۸۶۸ به لامباخ بازگشت . بلافاصله این کشش کم و بیش مرموز ب جستجوی کارگران و مثبت کاران برآمد و به آنها دستور داد در چهار گوشه دیر بر روی سنگ ، چوب و اشیاء مقدس علامتی را که دیگر بندیکن ها خوب لمیشناختند ، یعنی سواستیکارا ، نقش کنند . او خود هیچگونه توضیحی برای این عملش نداد . اگر هم در شرق آشنا به رازهایی شده بود که او را وادار میساخت با این علامت وابستگی خود را به یک کیش غیر مسیحی نشان دهد برای ما روشن نیست .

هنگامیکه آدولف هیتلر جوان به دیر لامباخ رسید پدر هاگن در گذشته بود ، ولی سواستیکا هنوز پرتوافشانی میکرد . محتملا نخستین برخورد با این علامت جادویی برای کودک سرنوشت ساز بود . روشن نیست که این برخورد فقط یک تأثیر عاطفی بر او گذشت و در نتیجه نقی پایدار در ضمیرش بجا ماند و یا ، چنانکه دالائی لامای آینده را بر اساس علامتی که مؤید الوهیت اوست برمیکزینند ، جانشین سری پدر هاگن در طالع این کودک ترشو و خجول نشانهائی یافته بود که او را از دیگران ممتاز میساخت . اگر این فرض دوم بنیادی داشته باشد میتوان چنین پنداشت که از همان دهسالگی سرور آینده آلمان در کف استادان نهانکار بوده و این امر توجیه بهتری از طرح پرچم ۱۹۱۲ هیتلرست .

واقعه دیگری نیز مؤید این گمان است . هنگامیکه هیتلر در شبانه روزی لامباخ بود ، یک کشیش سیترسبن^۲ بنام لانکه^۳ از این دیر بازدید کرد . زندگی

۱ - Patmos

۲ - cisterciens از فرقه های فرعی بندیکن

۳ - Adolf Josef Lang

مرتاضانه دیر این مرد بلند بالا ، بور و آبی چشم را جلب کرده بود. در لامباخ ماهها در کتابخانه‌ایکه پیشتر از آن پدر هاگن بود در بروی خود می‌بست . او از این محل بندرت و تنها برای خوردن ماحضری خارج میشد و باهیچکس سخن نمیکفت، سخت بیتاب مینمود، گوئی يك كشف بزرگه او را فرو کوفته بود.

اندک زمانی بعد آدولف یوزف لانگ فرقه‌های مذهبی را رها کرد و از زندگی رهبانیت دست کشید و در وین يك گروه باطنی بنیاد کرد بنام طریقت نوین معبد ، که چنانکه از نامش برمی‌آید ، از طریقت شمسواران معبد قرون وسطی الهام یافته است . او خود را مهین استاد این گروه نامید و اعلام داشت بوسیله یکی از خلفای ژاک دوموله^۱ بر ازهای ویژه‌ای آشنا شده است (5). این گروهك گرچه چندان پیشرفتی نکرد، ولی تا آنجا گسترش یافت که در ۱۹۰۵ يك مجله نهانکاری با گرایش‌های پان ژرمنی تمام عیار بنام استاد^۲ منتشر ساخت که سردیر آن فن لیبن فلس^۳ یا همان آدولف یوزف لانگ بود و نکته مهم آنکه نشان ویژه این مجله صلیب شکسته بود .

استاد^۴ پاسخی به انتظار مردم اتریش و آلمان آن عمر بود و چند شماره آن از مرز ۱۵۰/۰۰۰ نسخه گذشت ، که در زبان آلمانی کامیابی چشمگیری برای هفته‌نامه‌های ویژه علوم سنتی و تخیلی بود.

حوالی ۱۹۱۰ آدولف هیتلر جوانی دودل و بیدرد^۴ بود که میخواست معمار شود و برای امرار معاش کلات پستال‌هایی را که خود نقاشی میکرد میفروخت و همیشه پس اندازی داشت که شماره‌های استاد^۴ را بخرد .

در این مجله لانگ - لیبن فلس با نگاره‌ای وسیع مجموعه اندیشه‌هایی را می‌پراکند که مبنای آن‌ها پژوهش واقع‌گرای سودائی^۵ نژاد آریائی بود : کیهان زائی^۶ و کیهان سازی^۷ کم کم پامیگرفت .

۱- Jacques de Molay مهین استاد طریقت معبد در فرانسه که در سال ۱۳۱۴ میلادی سوزانده شد .

۲- Ostara

۳- Georg Lanz von Liebenfels

۴- indolent

۵- réalisme fantastique

۶- cosmogénèse

۷- cosmogonie

مسلم نیست که مجله استاد را مورد حمایت گروههای پروسی - تثنی بوده باشد که طرح ملحق ساختن بخشی از روسیه و نابودی نژاد یهود را داشتند ؛ ولی این دو دست کم در دونکته هماواز بودند ؛ یکی صلیب شکسته و دیگری پیشگوئیهای پیامبرانه ژرمنی. آیا هیتلر با لانکه و نویسندگان استاد ارتباطی داشت و آیا این ارتباط را پس از اقامت در لامباخ حفظ کرده بود ؟ تقارنات چندی این گمان را پذیرفتنی میکند. آیا در آن هنگام بود که بوسیله استاد با نهانکاران پروسی - تثنی تماس گرفت و طرحیکه از آن سخن گفتیم کشید ؟ و آیا از این زمان بود که او دست آموز ، این جماعتی شد که شاخکهای حساسی در آلمان ، اتریش و روسیه و همه جا داشتند ؟ در این مقام پرسشهای ما تقریباً همگی تصدیقند و در این زمینه، هماواز با لویی پوول و ژاک برژیه در با مداخله دگرگان ، نتیجه میگیریم :

« در سراسر این باب، با همه گسیختگی شناخته و ناگزیرش تنها به طبعی
 « از تقارن‌ها و مقابله‌ها و علائم و انکارها اشاره شد. بیگمان اجزائی که در این جا
 « بمقتضای روش ما گرد آمده‌اند بهیچوجه سیاست و اقتصاد را در تفسیر پدیده
 « هیتلری نفی نمیکنند. این نیز طبیعی است که چنین اعتقاداتی سلسله جنبانان
 « همه چیز در ذهن و حتی در نهفت^۲ انسانهای مورد بحث نبوده‌اند. ولی
 « تصورات جنون آمیزی که اشاره کردیم ، چه وهم و چه واقعیت بحساب آیند ،
 « در لحظاتی این مفزها را در تسخیر داشته‌اند و لاقلاً این نکته برای ما مسلم
 « مینماید. »

۱ - Le matin des magiciens نوشته Jacques Bergier و Louis Pauwels

۲ - inconscient

کیهان پردازی های

دلهره آور

نازی ها

چنانکه دیدیم دستگاه آفرینش در مجله ای چون استاردا همان جهان کوپرنیک و نیوتون نبود . اندیشه نویسندگان این مجله بر منطقی غیر عقلانی استوار بود که جنبه های اعجاب انگیز را فرو نمیکذاشت . حتی میتوان گفت که این وارد ساختن جنبه اعجاب انگیز در علوم دقیقه یکی از آشکارترین نشانه های ذهنیتی است که در پیسگامان و بنیادگذاران ناسیونال سوسیالیسم ، مانند لانگ لین فلس ، هیتلر ، روزنبرگ ، هوربیکر یا هاسهوفر می جوشید .

از اینرو بینش این مردان را از جهان زمانی میتوان دریافت که هم نمادگرایی آنها را ، مانند صلیب شکسته بشرحی که گذشت ، و هم اندیشه های آنان را درباره تشکیل جهان هستی ، موقعیت زمین در جهان آفرینش و نیز آفرینش توده های انسانی بشناسیم . زیرا در اینجا نه تنها بازگشت به تجربه گرایی عوامانه ، ماقبل علمی و رستاخیز روح ماوراء طبیعی در مقابل بینش طبیعی ، بلکه برداشت دیگری از خدا ، روابط خدا با جهان هستی و رابطه ایندو با انسان در کارست .

با این دید ناسیونال سوسیالیسم پیش از آنکه يك انقلاب سیاسی واجتماعی باشد يك واژگونی روح است . از نظر مارکس باید با تغییر جامعه انسانرا تغییر

داد ؛ ولی بدیده هیتلر با دگرگون کردن روح است که انسانرا میتوان دگرگون ساخت و تنها چنین انسانی میتواند به دگرگونی اجتماع همت گمارد .

فراهم آوردن این «انسان نو» بدون بینشی تازه از جهان هستی و سرنوشت نژادها امکان پذیر نمیبود . این پیش‌بینی‌های قاطع پیامبرانه از دانشی عامیانه مایه میگرفت که قطعیت تجربه عینی ، این دردانه علوم جدید ، را انکار میکرد . به این معنی باید جهان جادویی برضد واقعیات محسوس برمیخاست و اشراقی در برابر استدلالی^۱ ، لاهوت^۲ در برابر ناسوت^۳ و کیمیاگر در برابر شیمی‌دان می‌ایستاد . بدینسان پیامبر نژاد برگزیده به پیامبر طبقه برگزیده میناخت .

این بود فشرده‌ای از اصول باطنی معرفت جهان و پیدایش انسان بنظر حواریون ناسیونال سوسیالیسم ، یعنی استادرا ، محفل توله وانجمن ورپل . این چکیده را ما با توجه به مقالاتیکه در لشکر سیاه^۴ (مجله اس . اس‌ها) و در مجله معدن آلمان^۵ در ۱۹۴۲ منتشر شده ، و نیز تعدادی از سخنرانیهای پروفیسور هاوسهوفر فراهم آورده‌ایم و بدینترتیب همت برتألفی گماشته‌ایم تا در يك چهارچوب مشترك افکاری را که گاه بسیار پراکنده‌اند متمرکز سازیم .

درازل - و از « آغازی » ، که زمانش معین نیست - عنصر آتش ، آزاد از هر بندی و بنیروی خلوص عنصریش ، سراسر جهان هستی را پر کرده و به آن زندگی بخشیده بود . این آتش نامتناهی ، جاویدان ، یکدمت و دارای حرکات دائمی و نیروی انبساطی و نیز دارای حیات و شعور بود . چنین آتشی همانند خدای قباله^۶ برروی خود خم شد تا « آفرینش » بجای آن بنشیند . چگونه این آتش توانست تمایز یابد و متراکم شود ؟ درهیچ جا پاسخ روشنی بچشم نمیخورد . تنها در چند جا هاوسهوفر آنرا « يك اعجاز تفسیرناپذیر » میخواند . سپس « اجرام جاودانی جهان » (اصطلاحی که از همان نخستین شماره‌های

۱ - calculateur

۲ - métaphysique

۳ - physique

۴ - Das Schwartzte Korps

۵ - Deutsche - Bergwerks - Zeitung

۶ - Kabbale ر . ک . بانوشت ۷ ص ۴۳ .

اوستادا بچشم میخورد در نشریه لشکر سیاه آنرا باز میایم (شروع به رشد و گسترش کردند . ولی این نکته را هم نمیدانیم که این « اجرام جاودانی، در يك ماده كاملا متجانس چه میگردند .

بدبینی بنیادی

یکی از اوام بسیار دیوانه‌وار این کیهان پردازی بیگمان کویرهای پهناوری است که بین منظومه‌های ماهنگ جهان قرار گرفته‌اند و ستاره‌های دنباله‌دار عظیم چون موشک‌هایی با مسیر هذلولی از آن برمی‌جهند . از اینرو کمال هستی همان فرمانروایی مطلق آتش عنصری است، که قبل از آفرینش بود و پس از پایان آن نیز برجا خواهد ماند . این جهانی است که اجزای آن پیوسته یکدیگر را جذب و دفع میکنند و انسان شاهدهی حقیر در برابر این مواجعات کیهانی است که پایانی ندارند .

کیهان پردازی برخاسته از جنبش‌های پان ژرمنی بینشی سخت پویا از جهان هستی و سرنوشت آن ، و درست همچون رویاهای يك آلمانی این عصر ، زیست‌گرا^۱ اراده‌گرا و آتشین است . انسان جز همین درس نبرد بی‌پایان‌چشم دیگری نباید از سپهر تیزرو داشته باشد .

زمین ما در گذشته‌ای دور دست بزرگتر و مأمّن نژادهای خدایان بوده است . امروزه آریائی‌ها و در گذشته شهر وندان ظلمات^۲ آخرین نوادگان نژادهای خدائی‌اند . سیاره‌ای که امروز ماوای ماست اکنون رو با نقیاض است و حرکتش پیوسته به کندی میگرداید .

این برداشت خوش بینانه‌ای نیست : منظومه ما ، که یکی از کهن‌ترین منظومه‌های جهان است ، در مناطق محیطی یله شده و رو به خاموشی دارد ؛ در فواصل دوارانگی-ز، فراسوی کهکشان ، و رفته کهکشان‌های فیما بین ، ستاره مرکزی و آخرین پناهگاه آتش ناب و آزاد ، مادر شهر دنیاها ، که برای متعادل ساختن اینهمه منظومه‌ها جثه مطلوب را دارد ، از چشم ما کاملاً پنهان مانده است.

۱ - vitaliste

۲ - Hyperboréens

در پایان کار « فزای ماده » و مرحله جدید انبساط پس از آن فرا میرسد که دیگر شوربخشی نیست ، بلکه نوشدن یا بهتر يك « نو-زایی » است . ما با این مرحله در تماسیم : تمام شدن عناصر زایا در اجرام آسمانی پیرامون ما خبر از آن میدهد که ما به « واپسین عصر » طبیعت رسیده‌ایم . نبرد بزرگ بین نیروهای زایا ، که باید نوسازی را بمهده گیرند ، و نیروهای دوزخی ، که میخواهند از رستاخیز آریاها جلوگیرند ، آغاز شده است ؛ زیرا بدیده هیتلر و هاوسهوفر و هس و روزنبرگ بیگمان يك رستاخیز در کارست .

دنیای یخ‌های پروفیسور هوربیکر

« در حینی که هیتلر سیاست را می‌پیراید ، هانس هوربیکر علوم کاذب را می‌روید . مکتب انجماد جاودان علامت رستاخیز مردم آلمان است . (1) این اعلامیه‌ای بود که يك مرد شصت و پنج ساله کم‌آوازه یا ناشناس در ۱۹۲۵ برای چندین هزار دانشمند آلمانی و اتریشی فرستاد . بهمان اندازه که کارل هاوسهوفر در منظومه ناسیونال سوسیالیسم جاخوش کرده و حتی یکی از نظریه پردازان رسمی آنست ، هانس هوربیکر گمنام مانده است . با اینحال هوربیکر در نزد هیتلر سخت گرامی بود و از فوهرر عنوان « کوپرنیک آلمان » را گرفت .

با این وصف آثار این مرد اتریشی ، زاده تیرول در ۱۸۶۰ ، که در يك کارخانه ماشین‌های بخار طراح ، و نیز مخترع ، خود آموخته^۱ و بتفنی ستاره‌شناس^۲ و فیزیکدان بود ، بخلاف يك دستگاه علمی مسدود برخاسته بود . زیرا هانس هوربیکر به افسانه‌های پیدایش جهان و کشف و شهود بدون بنیاد علمی پایگاهی برتر میداد .

برداشت او از جهان هستی ، که در ذهن هیتلر چنین مهم مینمود ، رد کامل و در بست تمامی اکتشافات علمی و ستاره‌شناسی پنج قرن اخیرست .

نبرد دائمی یخ با آتش

هوربیکر که مکتبی نسبتاً زیاد داشت و مجله استاد را مؤمنانه میخواند

۱- autodidacte

۲- astronome

و عضو انجمن‌های مختلف نهانکاری بود ، در ۱۹۲۲ مجله شخصی خود بنام کلید رخدادهای جهانی را بنیاد گذاشت . او هم بنوبه خود آوازه‌ای بهم زد و با داشتن هزاران و بعد دهها هزار هوادار توانست انجمن مطالعات خود را تاسیس کند و سرپرندگان خود را در آن گردآورد .

هنگامیکه نازیها در آلمان بقدرت رسیدند (۱۹۳۳) گروههای هوریکر نام‌آور بودند و کارهای آنان مورد توجه بسیاری از ذهن‌های شیفته مطالب اعجاب انگیز و مورد استهزای محیط‌های علمی بود .

هوریکر يك اتریشی است که دید تاریخی او اصولاً آلمانی است و هیتلر يك اتریشی است که خداوندگار آلمان شده است : یکی مرد تخیل و دیگری اهل عمل است .

تقریبه هوریکر کوششی در جهت تفسیر کلی جهان ، ستارگان و پیدایش حیات و پاسخی به این دو پرسش است : ما چه هستیم ؟ و به کجا می‌رویم ؟ اندیشه بنیادی او نبرد جاودانی در کیهان بین یخ و آتش ، نیروی دافعه و نیروی جاذبه است . این اصل دوگانگی، که ضمناً يك منطق اضداد^۱ و ترکه منطق این‌همانی^۲ مطلوب دانشمندان غربی نیز هست ، مجموعه آفرینش و آنچه بلاواسطه بما مربوط است ، یعنی منظومه شمسی و سیاره مارا میگرداند. کاربرد این مکتب نقیضین^۳ در مسائل کیهان پردازی مکتب یخ جاودانی یا باختصار ول^۴ نامیده می‌شد .

هوریکر، سیراب از سرچشمه اساطیر و کهن تیپ‌هاییکه در ژرفنای نهاد بشریت و بویژه در نهفت نژاد ژرمنی ، قوم برگزیده او، زنده‌اند ، هواداریک فرضیه ادواری شوند^۵ دنیاهاست . زمین ، زندگی و انسانیت يك سیر تکاملی پیوسته نداشته‌اند ، بلکه دارای سیری صعودی بشکل دندان اره بوده‌اند که جابجا در پی سقوطهایی ، آفرینش را به سطح پیشین خود فروافکنده است. پس

۱- logique des antagonistes

۲- identité

۳- doctrine des contradictions

۴- Welt Eis Lehre Wel

۵- devenir ، از مصدر شدن

از تمدن غولها زمین گویا دچار بلیات مکرر شده که قاره‌ها را یکسره بکام کشیده و تباهی انسان برتر را بدنبال داشته‌است، که گواهان دیرینه سال‌آنها افسانه‌های ظلمات و آتلاقی‌دند. برای بازیافتن حالت نخستین - و بتعمیری حالت انسان - خدا - باید زیجست^۱ دیگری انجام داد که بجهان از نو حیات می‌بخشد و از آن پس دوره جدیدی آغاز میشود.

این دید ادواری در تاریخ چیزی جز تکرار یک اندیشه بزرگ سنتی نیست، همانکه رنه گنون در فرانسه در همان زمان در کتابهای ستودنی‌اش بروشنی آورده است، یعنی اندیشه‌ای که پایه کیهان‌شناسی هندی و نظریه مان وان تارا، ی آن، و غیره است.

آدولف هیتلر شیفته این نظریه بود، زیرا درست با آنچه میخواند که او در اندرون خود میافت و آنرا «حقیقت علمی» می‌شمرد. بدینسان ما در «سخنان بی‌پرده»^۲ او چنین میخوانیم: (4)

«افسانه از عدم بر نیامده و نمیتواند یکسره ساخته و پرداخته اوهام باشد. مانعی ندارد و بگمان من جالب هم هست که بیانگاریم که اساطیر بازتاب چیزهایی هستند که وجود داشته‌اند و بشریت از آن یاد مبهمی در خاطر دارد. در تمامی روایات انسانی، اعم از شفاهی و مکتوب، ذکری از یک فاجعه کیهانی عظیم رفته است. آنچه تورات در این زمینه نقل میکند خاص یهودیان نیست، بلکه مسلماً آنها خود از بابلی‌ها و آشوری‌ها گرفته‌اند. در افسانه نوردیایی نبرد بین غولها و خدایان در جریان است.

«بگمان من این مطالب تنها بکمک این پی‌نهاد^۳ قابل توضیح است که فاجعه‌ای انسان‌ها را با تمدن عالی نابود ساخته است.»
هیتلر با ملاحظات زیر مطلب را دنبال میکند:

«من بسیار آماده پذیرفتن فرضیه‌های کیهانی هورمیگر هستم. زیرا بهیچوجه نمیتوان این امر را مردود شمرد که ده هزار سال قبل از میلاد تداخلی بین مدار زمین و ماه انجام گرفته که ماه را در مدار کتونی قرار داده است.

۱- mutation از زی (زیستن) و جست (جهیدن)

۲- Libres Propos

۳- hypothèse

د همچنین ممکنست که زمین جو مخصوص ماه را جذب کرده و این یکسره
 د شرایط زندگی بر روی کره زمین را دگرگون ساخته باشد. میتوان پنداشت
 د که قبل از این حادثه انسان میتوانست در هر ارتفاعی از سطح دریا زندگی کند
 د (باین دلیل ساده که تحت تأثیر فشار جوی نبود). نیز میتوان اندیشید که زمین
 د بر شکافته و آب در این شکاف فروغلطیده و انفجاراتی بدنبال آن رخ داده و سپس
 د با فروریختن باران های سیل آسا جفت های انسانی توانسته اند تنها با پناه بردن
 د به نواحی بسیار بلند از خطر آن بگریزند. بنظر من این مسائل روزی حل
 د خواهند شد که انسان بتواند از راه کشف و شهود رابطه ای بین این رخدادها
 د برقرار سازد و بدینسان مسیر مطلوب را به علوم دقیقه نشان دهد. در غیر این صورت
 د ما هرگز نخواهیم توانست پرده ای را که بین جهان کنونی و جهانی که قبل از ما
 د بوده است کنار زنیم.

د اگر صدر هر يك از ادیان را در نظر آوریم پی میبریم که خصلت انسانی
 د آنها بیشتر از دورانهای بعدی بوده است. من فکر میکنم که منشاء ادیان
 د تساوی رنگه باخته دنیای دیگری است که در خاطر انسان از آن بادی دور.
 د دست برجای مانده است. روح انسان این تصویرها را با مضامین برگرفته از
 د عقل خود ورز داده و بگونه ای ساز و برگ مکتبی ادیان را فراهم آورده،
 د که هنوز هم آنها را توانمند میدارد. (5)

بقیة هور دیگر سرگذشت منظومه شمسی ما چنین است: در ابتدا در
 آسمان خورشید عظیمی بود صد برابر درخشانتر و بزرگتر از خورشید ما (1).
 این ستاره درخشان با سیاره غول آسایی که از یخ های کیهانی تشکیل شده بود
 برخورد کرد. این توده در ژرفنای خورشید رسوخ کرد و پس از مدتی درنگ
 انفجاری بیار آورد و پاره های کوچک و بزرگی که بدینسان در فضا فروریختند
 سیاراتی شدند که آشنای ما باند: ماه، مشتری، زحل، مریخ و غیره، که همگی
 کراتی منجمد و عاری از حیات بودند. تنها در زمین ماست که بین یخ و آتش
 و مرگ و زندگی نبرد برقرارست.

از دید هیتلر در زمان ما نظریات هور دیگر د يك پیشرفت تازه و بنیادی
 در تاریخ پیدایش جهان است. بهتر است به خود پیشوا در سخنان بی پرده اش
 گوش بسپاریم:

« يك پيشرفت بزرگ در زمان بطلمیوس حاصل شد که گفت زمین کروی
 « است و ستارگان بدور آن میگردند . پیشرفت در این راه مرتباً ادامه داشته
 « است. اول کوپرنیک بود، ولی او هم بنوبه خود کهنه شد و پیوسته چنین خواهد
 « بود. در روزگار ما هوریکر گام تازه‌ای بجلو برداشته‌است. علم امروز مدعی
 « است که ماه پرتابه^۱ بخشی از زمین در فضاست و زمین نیز از خورشید برخاسته
 « است . لب مسئله آنست که بدانیم آیا زمین از خورشید برآمده و یا گرایشی
 « به نزدیک شدن بآن دارد یا نه . بدیده من تردیدی نیست که سیارات پیرامون
 « خورشید تحت تأثیر يك نقطه ثابت یعنی خورشیدند . چون خلاء وجود ندارد
 « پس ممکنست سرعت چرخش و گردش انتقالی سیارات کند شوند. لذا میتوان
 « انگاشت که مثلاً مریخ روزی قمر زمین شود. در این مجموعه هوریکر به نکته‌ای
 « توجه کرده است . او معتقدست که عنصری بنام آب در واقع چیزی جز یخ
 « گداخته نیست (نه آنکه یخ را آب منجمد بشماریم) ؛ در جهان یخ هست نه
 « آب . این تئوری يك انقلاب است و همگان بخلاف هوریکر برخاسته‌اند.»
 هینلر چنین نتیجه میگیرد :

« من دستور ساختن رصدخانه‌ای را در ساحل مقابل دانوب خواهم داد
 « که در آن سه تصور کیهان‌شناسی تاریخ ، یعنی تصور بطلمیوس ، کوپرنیک و
 « هوریکر نموده شده باشند.»

ولی این کیهان‌شناسی هوریکری ، که هینلر شرح ناکرده از آن سخن
 میگوید ، واقعاً چه بود ؟

در آخر زمان طومار چرخه‌ها در اثر يك فاجعه کیهانی بسته میشوند؛ ماه
 که بدور سیاره ما میچرخد بزمین نزدیک خواهد شد و بر کره ما اثر جاذبه^۲
 فزاینده‌تری خواهد داشت و در نتیجه اوقیانوس‌ها را برمیکشد و جزر و مدهای
 غول‌آسا بر میانگیزد . موجودات زنده دوباره بر قلله کوهها پناه خواهند گرفت
 و بدینسان متدرجاً از گرانی وزن خود خواهند آسود. آنها بزرگتر و نیرمندتر
 خواهند شد. پرتوافشانی خورشید شدیدتر خواهد شد و زیجست^۳ هائی بیارمیا یند
 که نژادهای تازه‌ای از حیوانات و انسانهای جدیدی خواهند آفرید، که همانند

۱ - Projection

۲ - mutation ر. که. پانوشت ص ۱۲۱

پیشینیان ، یعنی غول‌ها ، خواهند شد . بالاخره ماه بازم نزدیکتر خواهد شد و در تحت اثر سرعت خواهد ترکید و بشکل حلقهٔ پهنی از خرسنگه^۱ و گاز و یخ در خواهد آمد که بر گرد زمین با سرعتی فزاینده خواهد چرخید و پس از مدت زمانی نامعلوم که این حلقه متلاشی شد بر روی زمین فرو خواهد ریخت و زمین یکسره زیر و زبر خواهد شد : اینست پایان دوران آفرینش و قیام قیامت .

زمین اما از این فاجعه عظمی جان بدر خواهد برد و پس از چرخه‌های تازه زندگی بدون ماهواره دوام خواهد یافت . ولی روزی مریخ ، که کوچکتر از سیارهٔ ماست ، وارد در میدان جاذبهٔ زمین خواهد شد ، و چون بزرگتر از آنست که گرفتار زمین شود ، مانند ماه بصورت ماهواره زمین در نخواهد آمد ، بلکه با زمین مماس خواهد شد و جو آنرا خواهد ربود و این جو در فضا نابود خواهد شد . اقیانوس‌های جوشان پوسته زمین را فرا خواهند گرفت و این پوسته خواهد ترکید . کره زمین ، که اینک ستاره‌ای مرده است ، پس از تبدیل به یک گلولهٔ عظیم یخ در خورشید فرو خواهد افتاد و بدینسان جهان آماده برای تجربه یک فوران جدید حیات خواهد شد .

نظریات هوربیگر بر اندیشه هیتلر ، روزنبرگ ، هس و هیملر سخت موثر افتادند . هر چند در اینجا ما طرحی کلی از کیهان پردازی هانس هوربیگر بدست دادیم ، ولی کژاندیشی‌های موجود در آن نباید ما را بشکفت آورد . در همین زمان رودلف اشتاینر اثری سترک منتشر ساخت که گرچه مخالف اخلاقیات دستگام نازی بود ، ولی بینش او از کیهان‌شناسی ، از جمله در کتاب تئوسوفی صلیب کلرنگ^۲ پیوسته هوربیگر را بیاد می‌آورد (6) . نزدیکتر بزمان ما گورجیف^۳ در کتاب خود بنام قصه‌های ابلیس برای نوه‌اش^۴ ، دید دیگری بهمان اندازه پریشان از جهان هستی ، تشکیل ستارگان و موجودات بدست داده است (7)

۱- roche (دارپوش آشوری)

۲- Théosophie du Ross - Croix

۳- G. I. Gourdjeff

۴- Récits de Belzébuth à son petit - fils

و بوریس موراوئیف^۱ در کتاب گنوس یا بررسی سنت باطنی نص‌گرای شرق^۲ نیز نظریاتی فراروی ما مینهد که نمیتوانند روح‌های علمی را اقیان کنند. (8)
 شایسته تکرار است که پرداختن به این منظومه‌های فکری مستلزم برداشتی نوین از انسان و جهان است و باید « منطلق اضداد » را پذیرفت و از هزاران سال خردگرائی، که مرده ریگه مسلم تفکر ارسطویی است، برید.

۱ - Boris Mouravieff

۲ - Gnôsis, études sur la tradition ésotérique de l'orthodoxie orientale

آلفرد روزنبرگ

و «اسطوره قرن بیستم»

یادآوری مهم

دو فصل آینده ویژه بر شکافت کتاب اسطوره قرن بیستم است بشکلی که تاکنون انجام نشده و برای دریافت عمق تأثیر اندیشه‌های سری پان ژرمنی در ساختارهای رایش سوم اهمیتی اساسی دارد .

آلفرد روزنبرگ شخصیتی اغواگر و چند چهره است. هر چند نزد د اهل ظاهر^۱، در حزب ، امثال گوبلز و گورینگ چندان محبوب نبود ، ولی دوست رودلف هس و کارل هاوسهوفر و محرم هیتلر بود . او مردی است که بی‌پرده از همنوایی اندیشه‌های جادویی با ناسیونال‌سوسیالیسم سیاسی دم زده و سالک سخت‌کوش نه‌انخانه‌هایی است که راه نازیسم را هموار کرده‌اند .

روزنبرگ که در شهر تالین^۲ کشور استونی^۳ در ۱۲ ژانویه ۱۸۹۳ متولد شده است . در آغاز تبعه روسیه بود و از دانشگاه مسکو در ۱۹۱۷ دیپلم معماری خود را گرفت . ولی سال ۱۹۱۷ سال بیم‌افزایی است . پس از قدرت یافتن

۱- تجزیه و تحلیل . واژه analyse از ریشه یونانی بمعنای جدا کردن اجزاء از هم است .

۲- exotérique

۳- Talinn

۴- Estonie از کشورهای ساحل بالتیک .

شوروی‌ها روزنبرگه وارد ارتش سفید میشود و بزودی درمیابد که کار این جماعت دشوار خواهد بود و شاید یگانه امید، آلمان و یلهلم دوم باشد. روزنبرگه خود را به کیف، شهریکه در اشغال آلمانی‌هاست، میرساند و بعنوان داوطلب وارد خدمت میشود. آیا چنانکه اغلب ادعا کرده‌اند در این دوره با نهانخانه‌های پان ژرمنی در ارتباط بوده است؟ احتمال آن میرود و نیز محتمل است که از همان آغاز اقامتش در کیف مورد توجه پروس - تنی‌های بالتیکوم قرار گرفته باشد، که با امپراطریس الکساندرا قودورونا روابط نزدیکی داشتند.^۱

کم کم روسیه تزاری سرایی رنگ باخته میشود؛ آنگاه آلفرد روزنبرگه بیاد می‌آورد که بالتیکی و از نژاد آلمانی و میهن مغنویش آلمان است؛ از سال ۱۹۱۹ او را در مونیخ باز می‌یابیم که باز بوتندرف و هاوسهوفر آشنا شده است. اندک زمانی پس از قرار یافتن در مونیخ عضو کمیته رهبری محفل توله میشود. اندکی بعد در اثر ملاقات با دیتریش اکارت و با واسطه او هیتلر را میشناسد. این بالتیکی جوان خداوندگار آینده آلمان را با اطلاعات معماری، احاطه بر مضامین نژادی و استمداد نویسندگی‌اش سخت تحت تأثیر قرار میدهد. از این هنگام است که یک دوستی حقیقی و احترام متقابل این دو مرد را بهم می‌پیوندد. در ۱۹۲۳ هیتلر، که در روزنبرگه بچشم «فیلسوف حزب» مینگرد، او را به سر دیری نخستین روزنامه نازی، فولکیشر بشوباختر^۲، میکمارد. سال بعد، پس از بیرون آمدن از زندان لاندسبرگ^۳ او را مشاور اول خود در سیاست خارجی میکند و روزنبرگه تا زمان انتصاب یوآخیم فن ریبین‌تروپ^۴ در سال ۱۹۳۶ در این سمت برجای میماند.

روزنبرگه در انتخابات ۱۹۳۰ بعنوان یک نازی بنماینده‌گی برگزیده میشود و در همین سال مشهورترین اثر خود، اسطوره قرن بیستم، را منتشر میسازد که هم ارائه نژادگرایی نازی‌ها و هم یک دید خیالپردازانه از تاریخ جهان است. در ۱۹۳۳ رئیس بخش امور خارجی حزب میشود و در این سمت

۱- رک. ص. ۱۰۰. ببعده.

۲- Völkischer Beobachter

۳- Landsberg

۴- Joachim von Ribentrop

است که نخستین تمارهای خود را با کبسلینگ نروژی برقرار می‌کند، که اولین سنگ بنای دیپلماتیک یک امپراطوری جهانی است. در ۱۹۴۰ جمع آوری آثار هنری هلند، بلژیک و فرانسه را سازمان می‌دهد و بخشی که باین مناسبت بنام اداره باستانی روزنبرگ^۱ ایجاد کرده ۱۳۷ واگون آثار گرانبهای هنری، از جمله ۱۰۸۹۰ تابلوی استادان نقاشی را به آلمان منتقل می‌سازد.

از ۱۹۴۱ سمت کمیسر و ژرمنی ساختن، کشورهای بالتیک، روسیه سفید و اوکراین منصوب میشود. او در مدت چهار سالیکه در این سمت بود کشتارهای دسته جمعی مردم «غیر آریایی»، این مناطق را نادیده گرفت یا پراکنیخت.

آلفرد روزنبرگ پس از بازداشت در مه ۱۹۴۵ در برابر دادگاه متفقین در نورنبرگ قرار گرفت و بعلت ارتکاب جنایات ضد بشری بمرگ محکوم و در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۶ بدار آویخته شد.

هیتلر، اما، ستایش خود را نسبت به اسطوره قرن بیستم، که بی گمان بنیاد جادویی مکتب در چشم همگان بود، هیچگاه پنهان نمیداشت، تا جائیکه جنبه ستودنی کتاب سخنانی از این قبیل را بر زبان هیتلر جاری می‌ساخت که «اثر روزنبرگ بیشتر از آثار چمبرلن در خور اعتناست». در نتیجه این نظریه پرداز علاوه بر مناسب دیگرش سمت نماینده ویژه پیشوا برای نظارت بر کل آموزش و تعلیمات معنوی و اعتقادی ناسیونال سوسیالیسم، را نیز یافت.

هیتلر بعلت درگیری شدید در سیاست عملی تنها طرحی کلی از فلسفه نژاد گرایی ترسیم کرد، ولی روزنبرگ در این طرح مکتبی بسیار پیش تاخت و درست در همین بُعد مشخص اسطوره قرن بیستم بیش از نبرد من نص اساسی رایش سوم شد، یعنی کتابیکه هر یک از رهبران رژیم باید پیوسته به آن مراجعه میکرد.

آلفرد روزنبرگ بوجه یک «آلمانی برون مرزی»، بتعبیر آن زمان و نیز بعنوان یک بالتیکی، که تمامی تفاوت‌های موجود بین نژاد ژرمنی و سایر نژادها را خوب دریاخته بود، با چیره دستی بسیار از کلیه تصاویر کهن تیپ‌ها، که در افسانه‌ها و عادات و آداب ژرمنی حقیق فراهم آمده بود، بهره گرفت. بدین ترتیب او پراحتی نمادهای متعددی را بکار میبرد: بره مقدس مسیحیان، که از آن قدرت دارد و آنرا به مسخره میگیرد، کلاغهای وتان، نیزه حضرت ژرژ، اسب حضرت

مارتن، گرگ فنیس^۱، بر نوشته‌های^۲ نمادین درفش‌ها، سخنان و کارهای قهرمانی همه ژرمن‌های مرده در نبرد، که نام خود را در تاریخ بجا گذاشته‌اند، و غیره. در واقع آلفرد روزنبرگ با مشعل افشاگر نژاد خواننده را بزرگ‌ترین تمدن‌های نابود شده می‌راند. در ابتدا افسانه کهن آتلاتید ذهنش را قبضه میکند، که همین خود نمودار تاثیر محفل توله و تأیید دیگری است بر اینکه در ۱۹۳۰ - زمان انتشار اسطوره قرن بیستم - این انجمن نهانکار هنوز جنبش نازی و رهبرش را در چمبر استوار خود داشت. به روزنبرگ گوش فرا دهیم:

چندین مضمون اساسی اسطوره قرن بیستم

مرده ریگ نهانخانه‌های آلمان الأبات مهاجرت

« این امر بهیچ روی غیر ممکن نمی‌نماید که در محلیکه امروزه امواج
« اقیانوس اطلس می‌غلتند و بدنبال خود کوه‌های عظیم یخی را میکشند، در گذشته
« قاره شکوفائی بوده باشد که برگستره آن يك نژاد آفریننده تمدنی پیشرفته
« بنیاد کرده و از آنجا فرزندان را بصورت دریانورد و رزمنده سراسر جهان
« فرستاده باشد. ولی اگر مسلم شود که این پی‌نهاد^۳ وجود آتلاتید پذیرفتنی
« نیست، باید وجود يك مرکز شمالی را برای تمدن ماقبل تاریخ قبول کرد... »

در این مرکز تمدن ماقبل تاریخ است که اسطوره خورشیدی، یعنی اسطوره خورشید و ماهواره‌هایش زاده شده است؛ پدید آمدن این اسطوره تنها در جایی امکان داشته که دمیدن خورشید الزاماً يك پدیده کیهانی بسیار عجیب بوده باشد یعنی در اقصای شمال (ظلمات)^۴. زیرا تنها در آنجاست که تقسیم سال به دو نیمه کاملاً مشخص قابل تصور است؛ تنها در آنجاست که خورشید میتواند یقین به وجود مایه رستاخیز جهان هستی را تا ژرفنای روح رسوخ دهد و اینست همان اصل اولیه

- ۱- Fenris گرگی کوه بیکر، دشمن خدایان و نماینده هیولا (chaos) ی جهان در اساطیر ژرمنی.
- ۲- inscription
- ۳- hypothèse
- ۴- Extrême Nord

روشن وی ابهام^۱.

« از يك مرکز شمالی خلقت - خوبست آنرا آتلاتید بخوانیم ، بدون
« آنکه الزاماً وجود يك قاره غرقه در اقیانوس را بپذیریم - جنگجویه-انیکه
« نخستین نمونه‌های مخلوقات شمال بودند بصورت امواج پیاپی و به انگیزه
« کشورگشائی و سازماندهی روی بسراه نهادند و این امواج انسانی آتلاتید
« بر عرشه قایق‌هایی بشکل قو یا اژدها تامدیرانه و افریقا دریاها را در نور دیدند.
« مسیر زمینی آنها از راه آسیای مرکزی شاید تا چین و از راه امریکای شمالی
« تا جنوب این قاره بود ».

سخن روزنبرگ در زمینه مهاجرت‌های شمالیان به سراسر جهان بسیار
دراز آهنگ است . همینقدر یاد آور شویم که او در پاره‌ای نشانه‌ها (تصاویر ،
جامه‌ها ، طرح‌ها) دلایلی بگمان خودش تردید ناپذیر از منشاء شمالی بسیاری
از ملت‌ها میابد . مثلاً بربرهای افریقای شمالی ، که بخشی از آنها هنوز دارای
رنگ روشن و حتی چشمهای آبی هستند ، ریشه در موج کهن شمالیان آتلاتید
دارند . بربرهاییکه شکارچیان چادر نشین اند نیز مسلماً مبداء شمالی دارند (مثلاً
در منطقه کنستانتین^۲ بربرهای موبور ده در صد جمعیت را تشکیل میدهند و در مناطق
دیگر از اینهم بیشترند) . پوزانیاس^۳ سخن از « لیبیائیهای موبور ، بمیان میاورد
و در آرامگاههای تبس^۴ ، که نژادهای چهار گانه مصر را میتوانیم ببینیم ، لیبیائی‌ها
همیشه با چشمان آبی ، ریش بور و پوست سفید نموده شده‌اند . قابر مختلف سلسله
هجدهم مصر نیز تیپ‌های شمالی خالص را نشان میدهند . بگمان روزنبرگ
پژوهش‌های باستانشناسی همراه با اسناد بجا مانده از ماقبل تاریخ بی تردید مدلل

۱- حاشیه نویسنده : باید بتاکید بگوئیم که عنایت ما باندیشه روزنبرگ اصولاً از
اینجا موجه است که این اندیشه گرچه تلفیقی از معتقدات پان ژرمانیائی برخاسته از
انجمن‌های نهانکارست که از آنها سخن گفته‌ایم ، ولی با واسطه کتاب اسطوره قرن بیستم
و شخصیت اجتماعی نویسنده اش بود که ناگاه این معتقدات فعلیت یافته (actualisé)
و در حکومت نازی تبدیل به « جزئیات دولتی » شدند .

۲- Constantine شهری در الجزایر .

۳- Pausanias سردار اسپارتی .

۴- Thèbes شهر باستانی مصر علیا در دو سوی رودخانه نیل .

میدارد که :

« يك نژاد موبور و آبی چشم ابتدا از شمال پرتوافشانی کرده و در سراسر زمین پخش شده است که در چندین موج بزرگه چهره معنوی جهان را مشخص ساخته است و این تاثیر، حتی در کشورهاییکه این نژاد نتوانست پایدار بماند نیز، برجاست.»

سفر آتلانتی‌ها^۱ بافریقای شمالی، که برغم افسانه پردازیهای پیرامون آن، مسلم است، مهاجرت‌های آریائی‌ان به هندوستان، مهاجرت‌های دوری‌ها^۲، مقدونیان و لاتینی‌ها، همه و همه، همچون حرکت اقوام ژرمنی مهاجر، موید آنست که این نژاد شمالی دوران‌ساز و برگزیده در بخش‌های بسیار مختلف دنیای قدیم پراکنده شده است.

معنا و جنبه باطنی

تاریخ جهان از دید اسطوره آریائی

روزنبرگ میکوشد با موج عظیم خون شمالی را بنمایاند که برقلاوت هندوستان فروبارید و در آنجا استنباطی ارجهان آفرید «تا بدانجا پناور و ژرف، که حتی در زمان ما نیز هیچ فلسفه‌ای نمیتواند بر آن برتری یابد». ولی اندک‌اندک بویژه در دوره بین سرودهای قهرمانی وداها تا ادپانیشادها جادوگری و خلسه تهی‌مایه^۳ سر بر می‌آورد؛ رسم قربانی رواج میابد؛ نماز، که در ابتدا برای برهمنان حقیقی يك معراج شورانگیز روحانی بود، يك عمل جادویی و نوعی افسون میشود. برغم آموزش تا پناک آتمان^۴، که در این هنگامه تباهی برمیخیزد و چون بیداری روح آریائی در مقابل خرافات غیر آریائی تجلی میکند، انحطاط فزاینده است، مضمون فرقه (کاست) دیگر میشود. اندیشه نژاد، که تا

۱- Atlantes مردم آتلانتید.

۲- Doriens یکی از طوایف مردم قدیم یونان و از نژاد هند و اروپائی.

۳- vulgaire

۴- atman در فلسفه ودانتای هند برهنم هم مبدأ عالم استوهم ضمیر و لطیفه وجود ماست که بآن آتمان میگوئیم (داریوش شایگان). ادیان و مکتهای فلسفی هند.

جلد دوم، ص ۸۰۸)

آهننگام صریح بود ، بلرزه درمیآید ، معرفت جزمی - فلسفی غریزه خاك را از میدان بدر میکند و از آنجا که جهان را یگانه واقعیت موجود میانکارند ، ایده شخصیت در روح مردم هند بنا بودی میگرداید . از اینهنگام دیگر روح هند از زایندهگی بازمیایستد و خون بیگانه در آن رسوخ میکند ، پرستش بومی افعی ما ، و پرستش احلیل برخاسته^۱ رواج میابد ؛ سمبول شیوا^۲ که با صد بازو نموده ، میشود جنبه مادی میگیرد و هنری ناپاکزاده و زشت همچون پیچکهای ، جنگلی رو بکسترش میگذارد.

پس از قرن ششم در ایران آریائیهای ایرانی گسترش میابند . در اینهنگام سپیتاما^۳ (یا زرتشت) ، که یکی از والاترین شخصیتهای تاریخ هند و اروپائی است ، آموزش را بر پایه اندیشه پاسداری از نژاد ترویج میکند . زرتشت خواستار اتحاد موجودات هم نژاد بود . در اندیشه او اهورامزدا ، خداوند جاودانی روشنائی ، محافظ آسمانی آریائیها بود . برای پایداری پیروزمندان در برابر بدی و وسوسه ، زرتشت بخون آریائی بر میگردد که باید هر ایرانی را به خدمتگزاری خدای نور برانگیزد ، که مآلا باید بر انگروماینیو^۴ (اهریمن) چیره شود . از همین برداشت مذهبی است که ایرانیان در گذشته نیرو میگرفتند و هنگامیکه پرهیز از آمیختگی خون آریائی با خون آسیائیها دیگر امکان پذیر نشد امپراطوری ایرانیان فروریخت . ولی هنوز هم موعظه زرتشت از تأثیر باز نایستاده است . امروزه در مرکز و شمال اروپا همان روح ، نژادی که در گذشته در زرتشت میجوئید با نیروئی عرفانی بیدار شده و از هستی ، خویش بنحوی والاتر آگاه میشود . این احساس شمالی و انضباط شمالی ، برخاسته از نژاد هم اکنون نیز اسم اعظمی^۵ است در مقابل شرق سوریائی ، که در زیر نقاب یهودیت و یک جهان وطنی منکر نژاد در اروپا خزیده است.

۱ - phallus

۲ - Shiva یکی از خدایان بزرگ آئین هندوست و نماینده نا بودی و تجدید حیات بعد از آن (دائرة المعارف مصاحب)

۳ - نام خانوادگی زرتشت

۴ - Angromayniu

۵ - mot d'ordre

پس از هند و ایران اکنون نوبت آموزش یونانی^۱ است. بگفته روزنبرگ
 « رؤیای انسانیت شمالی بهتر از هر جا در تخیل یونانیان آمده است. از دره دانوب
 « موج از پس موج فرامیرسد و جماعات بومی را غرق و همه چیز را نو میکند.
 « نخستین تمدن میسنی^۲ آخائیها^۳ دارای سجایای شمالی مشخص است. بعدها
 « قبایل دوری دژهای ساکنان قدیمی و از نژاد بیگانه را تسخیر کردند، آنها را
 « بزیر یوغ کشیدند و تسلط مینوس^۴ را درهم شکستند، که همان پادشاه افسانه‌ای
 « فینیقی و سامی بود که با تکیه بر ناوگان دزدان دریایی خود به کشوری
 « حکومت میکرد که بعدها یونان خوانده شد [. . .] يك سازه‌مان کاملاً اشرافی
 « از آمیختگی خون‌ها جلو گرفت. نیروهای شمالی، که در اثر کشمکش‌های
 « خود روبه ضعف گذاشته بودند، بدنبال مهاجرت‌های متوالی نو میشدند.
 « اوری‌ها و سپس مقدونیان حافظ خون آریائی خلاق بودند، تا روزیکه این
 « قبائل بنوبه خود روبه انحطاط رفتند و برتری آسیای بدوی، که از هزاران
 « مجرا راه میگشود، بصورت‌های گوناگون یونان را مسموم ساخت، جای
 « مرد یونانی را شرقی نزاری گرفت که تنها در نام با او مشترك بود.»

چنین است شمای^۵ تاریخ یونان در اسطوره قرن بیستم. روزنبرگ
 دوران مشهور به « قهرمانی » را که هومر سروده است، زیباترین مرحله این
 تاریخ میدانند. در این هنگام بود که سجایای « این نژاد فاخر و آفریننده پالاس آتنه^۶ »

۱- Hellade یونان را خود یونانیان Hellas مینامند.

۲- Mycénien منسوب به میسن شهری در یونان قدیم و کانون اصلی نخستین تمدن یونانی.

۳- Achéen یکی از نخستین اقوام هند و اروپائی که در حدود هزاره دوم قبل از میلاد از شمال سرازیر و در یونان مستقر شدند میسن یکی از مراکزی بود که آخائیها بنیاد گذارند.

۴- Minos پادشاه کنوسوس Cnossos و قهرمان يك افسانه پرشاخ و برگ.

۵- Schéma

۶- Pallas Athéné یا Athéné الاهی الهی حکمت، حامی فزون صلح و جنگ، فرمانروای طوفان و نگهبان آتن (دائره المعارف مصاحب).

و آپولون^۱ شکوفا شدند. آئین هومر، که از نوردیا (شمال) الهام میگردد، مضامین اعجاب انگیز و ظلمت را خوش ندارد، چون بیفش است. شاهد آن «آپولون زرینه مو»، (خروز و کومرس^۲)، مدافع نژادگی^۳ و هم آهنگی و پاسدار توازن است؛ نماد آن قوست که خود از شمال میآید. شاهد دیگر پالاس آتنه، که از مفر خود زئوس^۴ برون جسته است و دوشیزه‌ای خردمند و متفکر، «دختر آبی چشم خدای دمان^۵ است». خاک یونان شاهد نخستین نبرد قاطع بین «ارزش‌های نژادی»، بود. بجای حقوق کهن بر پایه مادر سالاری بروال آمازون‌ها^۶ و روسپیان^۷ - یعنی اساطیر کهن راز آمیز و سرشار از خدایان تشنه‌ی خون - تمدنی نشست که در آن «همه چیز از قوانین نور و آسمان، روح و اراده پدر تبعیت میکرد». ایلپاد در مجموع چیزی «جز یک سرود بزرگ پیروزی نور و زندگی بر تاریکی و مرگ»، نیست و تمامی اساطیر یونان تمثیلی از چیرگی بر نیروهای ظلمانی و پست زمین و دوزخ است. آپولون بر اندازنده دیوان و جادوگری غیر شمالی است.

با اینهمه پیروزی آپولون و روشنائی بر خدایان ظلمت کامل نبود و این خدایان زنده ماندند و آمیختگی عنصر ظلمانی با عنصر اپواونی در رسوم شنیع دیونیوسی^۸ چهره نمود: رموز دیونیوسوس، این شادخوارها، این رقص‌های

۱- Appolon از خدایان المپی و دارای جنبه‌های محدثف، خدای مجازات، کومک و درمان، خبردادن از منیبات، موسیقی و شعر، حامی افتخام و احشام، نورو خورشید (دائرةالمعارف مصاحب).

۲- Khrousokomos

۳- noblesse

۴- Zeus. در دین یونان خدای خدایان (همانجا).

۵- tonnant

۶- Amazones در افسانه‌های یونان قبیله‌ای از زنان که هیچ موجودی را به سرزمین خود (در آسیای صغیر) راه نمیدادند و وقت خود را به شکار و جنگ میگذراندند (دائرةالمعارف مصاحب).

۷- bétairé روسپیان بلند پایه.

۸- dionysiaque در دین یونانی خدای بارآوری و شراب دیونیوسوس بود که در سرزمین‌های مختلف سهر میکرد و مردم را پرورش رز و اسرار پرستش آن‌ها موخت باکانتها (bacchante) از اطرافاتش بودند. آئین پرستش وی هیجان انگیز و همراه با مهکساری و خوردن و آشامیدن گوشت و خون حیوانات قربانی را وسیله اتحاد با او میدانستند (دائرةالمعارف مصاحب).

هذیانی منادها^۱ با روح یونان در تضاد کامل اند. آنچه در ارتباط با علامت احلیل برخاسته^۲ باشد ضد یونانی و دارای خاستگاه بسیار قدیمی آسیایی است و روزنبرگ بتأکید چنین مینویسد: «قانون دیونیسوس قانون آزادی بیحد و مرز جنسی و بمعنای آمیختگی بیکران نوادی بین یونانیان و آسیائیان بدوی از هر منشاء و هر تیره‌ای است.» این آئین ناپاک غیر آریائی که در آن وسوسه‌های سامی دست بالا را دارند در تمامی حوضه مدیترانه پخش شد. بنوعیکه سنای رم ناگزیر در ۱۸۷ قبل از میلاد بموجب فرمانی مشهور اعیاد با کانال^۳ را ممنوع ساخت.

از تاریخ رم نیز نتایج مشابهی برمیآید: «رم نیز بوسیله امواج انسانی فرارسیده از شمال بنیاد گرفت که خیلی پیش از ژرمن‌ها و گل‌ها در دره‌های حاصلخیز جنوب آلپ پخش شدند و حکومت اتروسک^۴ها را، که قومی مرموز و بیگانه و برخاسته از آسیای بدوی بودند، منقرض ساختند...»^۵

رمی‌ها مجبور بودند پیوسته بر علیه آسیائیان شمشیر بکشند. از نظر تاریخ نژادها انهدام کارتاژ، یعنی کانون فنیقی افریقای شمالی، ضروری بود. «شاید اگر همزمان با سرکوب کارتاژ به محو سایر مراکز یهودی - سامی سوریه و

۱- Ménade زنیکه زندگی خود را وقف رموز باکوس کرده بود و با باکانت‌ها صفات مشعرک بسیار داشت.

۲- phallus

۳- bacchanales در دین رم جشنی بافتخار باکوس. اوائل جنبه دینی داشت و بعدها به مجالس عیاشی و میگساری تبدیل و لذا غیر قانونی شناخته شد (دائرةالمعارف مصاحب)

۴- Etrusque منصوب به اتروریا، سکنه، زبان یا تمدن آنست. قوم اتروسک حدود ۸۰۰ قبل از میلاد از آسهای صنبر به ایتالیا مهاجرت کردند. زبان و فرهنگ آنها با ایتالیائیها متفاوت بود. تمدن اتروسک عالیتیرین تمدن ایتالیا قبل از طلوع دولت رم است (دائرةالمعارف مصاحب).

۵- حاشیه نویسنده، عظمت رم تنها از آنرو بود که بهمت آریائیهای ناب نوردیائی برپا شد.

آسیا کامیاب میشدند تاریخ جهان سیر دیگری مییافت . فسوسا که شاهکار تیتوس^۱ بسیار دیر انجام گرفت...، فساد شرق رم را فرا گرفته بود و در برابر آن شخصیت رفیع کاتون اوتیک^۲ برافراشته بود. «گرچه خود کشی او را خود کشی رومی پیر نامیده‌اند، ولی اکنون پیر را باید بمنی «ژرمنی» گرفت . بعدها در ارتش‌های «امپراطوری یگانه عنصر نجیب ژرمنی بود ؛ روح شمالی در کاتون میجوید و در گارد ژرمنی او نیز، که بحق گلوگاه ویتلیوس^۳ پلید را درید .» از میان او باش رم ، که با فساد مکرسی و تشنجات جنگهای خانگی پروار میشدند ، چند چهره برخاسته‌اند . روزنبرگ کاتون نجیب را قبلا بر شمرده است و سپس از «سیلا^۴ی آبی چشم و امپراطور اگوست ، که هر دو کاملا شمالی بودند ، سخن میراند . انحطاط در اثر وجود آنتونین^۵ها ، که اغلبشان اسپانیایی بودند نیرو گرفت (سجایای مارك اورل^۶ هم بوسیله روح آلوده به « جذام مسیحیت » او سستی یافته بود) . سپس سبتیم سور^۷ افریقائی و پسرانش فرا میرسند و در ۲۱۲ حق شهر وندی به تمامی افراد آزاد امپراطوری رم ارزانی میشود ؛ و اینست بتقریب پایان جهان رومی ، که دیگر هیچ بجز جمع پریشانی از خلقها نیست ؛ « همه سناتورهایی که بر کرسی‌های سنا لمیده‌اند غیر رومی هستند .» ؛ نمایندگان ادبیات یگانگانند: اسپانیایی‌ها چون مارتیال^۸ و سنک^۹ ؛ یونانی‌ها چون بلوتارک^{۱۰}

- ۱- Titus امپراطور رم که در سال ۷۰ میلادی بیت المقدس را پس از محاصره‌ای طولانی تصرف و ویران کرد (همانجا)
- ۲- Caton d'Utique دولتمرد رومی و نهمه کانون قدیمی . مدافع جمهوری و روافی بی پروا و هوادار رومی بود که پس از شکست او خ-ود را کشت (۴۶-۹۳ قبل از میلاد) .
- ۳- Vitellius امپراطور روم (۱۵ تا ۶۹ میلادی)
- ۴- Sylla ژنرال و دولتمرد رومی (۱۳۷ تا ۷۸ قبل از میلاد) .
- ۵- Antonins نامیکه به ۷ تن از امپراطوران رم (داده شده) که از ۹۶ تا ۱۹۲ میلادی حکومت کردند بیشتر آنها لایق و عادل بودند (دائره المعارف مصاحب)
- ۶- Marc Aurèle از آنتونینها .
- ۷- Septime Sévère امپراطور رم (۱۹۳ تا ۲۱۱ میلادی) .
- ۸- Martial شاعر لاتینی اسپانیایی تبار (۴۰-۱۳۰ میلادی)
- ۹- Sénèque دولتمرد ، نویسنده و فیلسوف رومی (۴ قبل از میلاد - ۶۵ میلادی)
- ۱۰- Plutarque زندگی نگار و مورالست یونانی (۴۶/۴۹-۱۲۵ میلادی)

استرابون^۱، دیون کاسینوس^۲...

اگر رمی‌ها را نماینده خون شمالی بدانیم، اتروسک‌ها، که در بخشی از ایتالیا قبل از فرارسیدن رومی‌ها میزیستند، نماینده خون آسیائی و کامجویی و تباهی‌اند و با حضور آنها میشد پیش‌بینی کرد که علامت خارجی انحطاط‌رم‌چیسند. جرثومه سس، کامجویی غیر طبیعی و برابری‌جویی در بین آنها از همان آغاز وجود داشت.

پس روزنبرگ توجه ما را باین امر جلب میکند که مشخص روح توسکانی (اتروسک) دوتیپ است: روسپی مذهبی^۳ و کشیش کرامات فروش^۴، که بکمک مراسم وحشت‌انگیز همگام میشوند تا خوف ارواح دوزخی را برطرف سازند... نیز از اتروسک‌هاست: شادخواریه‌های باکانال^۵، کل‌بساط‌سحر و جادوگری هرزه، که مذهب‌رم را آلوده است، قدرت کاهنان^۶، اعیاد مردگان، نبرد گلادیاتورها، قربانی کردن انسان؛ آئین‌هایی چون پرستش «مادر بزرگ»، که در طی جنگ‌های پونیک^۷ کشیش‌ها در آسیای صغیر در جستجوی آن بودند. «این اعتقاد دیوانه‌وار به ساحرگان، که هزاران مغرب‌زمینی گرفتار آن شدند» و در ادبیات مذهبی امروزه نیز سرزنده است ریشه در کهنات اتروسک‌ها دارد. باید تمامی جنبه شیطانی و «بی‌اندام»، معماری گوتی و نیز «دوزخ»^۸

۱- Strabon جغرافی‌دان یونانی

۲- Dion Cassius مورخ یونانی (۱۵۵-۲۳۵ میلادی)

۳- Hétaïre religieuse

۴- prêtre thaumaturge

۵- bacchanales ر.ک. پانوش شماره ۳، ص ۱۳۵

۶- aruspice روده‌بین - کسی که بانگریستن به احشاء کشته‌گان خیر از آینده میداد.

۷- Punique جنگ‌های طولانی بین رم و کارتاژ

۸- Inferno بخشی اول کمدی الهی دانته

۸- حاشیه نویسنده درباره دانته، با اینحال روزنبرگ، همداستان با سلف خود جمبرلن در دانته به چشم مردی با خاستگاه شمالی مینگریست و نامش را پروایتی Dante Aldiger یا حتی Durante Aldiger میدانست که سراسر عمرش را وقف زرگداشت آرمان ژرمنی قدرت امپراطوری کرده بود. در این زمینه ر.ک. کتاب یاد شده J. Evola بنام رمزگرا.

کمندی الهی داتته را به تأثیر شوم اتروسکی - آسیائی مربوط دانست .
 « تمامی این تساویر جهان زیر زمینی در دیده روزنبر که منشاء اتروسکی دارند ، که طرح های مقابر توسکانی بوفور آنرا مدلل میسازند . خلاصه ، اتروسکها خون رمیان را مسموم و جهان تخیلی عذابهای اخروی را در دیانت مسیح وارد کرده اند . پس باید از همه این خرافات شرم آور ، که «روح اتروسکی» برای قرون وسطی بمیراث گذاشته است ، برید و بدینسان کلیسای رم نیز ، که جاودانه با عذابهای دوزخ اتروسکی در آمیخته ، فرو خواهد پاشید .»

در این دنیای رمی رو به فروپاشی کامل و در هنگامه درهم آمیختگی نژادهاست که مسیحیت ابتدا چون دزدی رسوخ میکند . زیرا مسیحیت با خود مخوف ترین زهر سامی را همراه آورد که همان اعتقاد به گناه فطری^۱ است که همه وسواس های جنسی از آن برمیخیزد و بدون آن روانکاو دیگری معنی کنونی را نمیداشت . جهان گناه فطری دنیائی مجرم است که رنج ، ببرد و علتی برای دوام جز این ندارد که در رنج کمال یابد و نتیجه ناگزیر آن نظریه فیض است که مضمون های یکسره مخالف با اندیشه نژادی است . « هر که در رم صاحب « سجدیای بود در برابر مسیحیت نوپا ایستاد ، درست بدینمناسبت که مسیحیت ، « در جنب مکتب مذهبی اش ، نماینده یک گرایش سیاسی پرولتاری و ویرانگر^۲ بود . وانگهی درباره شکنجه هاییکه بر مسیحیان روا داشته اند گزافه گوئی شده و در حقیقت خود آنها بوده اند که حمله را شروع کرده اند ، زیرا رم آزاد . « منشانه همه خدایان را می پذیرفت ؛ بویژه قدر امپراطور دیو کله سین^۳ ناشناخته « مانده است ، که یک ژرمنی دورگه بود و رحمتش حدومرزی نداشت . امپراطور « ژولین مشهور به مرتد^۴ نیز شایسته تحسین است . بعکس باید چشم هارا بر روی

۱- *péché originel* در الاهیات مسیحی گناه آدم اهوالبشر که در نتیجه آن نوع بشر خود را از فیض خدا دور کرده است . مسیحیان این کیفیت را مربوط به طبیعت بشری میدانند که از اصل شریست . اینان معتقدند که آب تعمید این گناه را میشوید (دائرة المعارف مصاحب) .

۲- *nihiliste*

۳- *Diocletien* امپراطور رم (۲۸۴-۳۰۵ میلادی)

۴- *Julien l'apostat* امپراطور رم (۳۶۱-۳۶۳ میلادی) .

د نابر دباری^۱ مسیحیت گشود که بمجرد فرمان کنستانتین^۲ بروز کرد. و اما شخصیت عیسی مسیح بلافاصله پس از مرگش دگرگونی یافت و با کل لاطاللات ناشی از شرایط زندگی آسیائی، یهودی و افریقائی در آمیخت. بکمان روزنبرگ مسلماً مسیح از نژاد یهودی نبود. او همانند افرایم^۳ (واحد قرن چهارم) می پنداشت که مادر عیسی زنی از سبط دان^۴ و پدرش يك لاتینی بوده است. پس او تبار سوربائی و رمی داشت.

بولوس^۵ با بهره گیری از این جریان مسیحی اریه د و سرشار از يك د تعصب رام نشدنی انقلاب بین المللی را بر علیه امپراطوری رم موقوفه میکرد. او میخواست یهودیت را با روح رمی سازش دهد. برعکس، انجیل یوحنا^۶ که

۱ - intolerance

۲ - Constantin امپراطور رم (۳۰۶-۳۳۷) که مسیحیت را یرسمیت شناخت ، قسطنطنیه را ساخت و کلیساهای واتیکان رم و حضرت صوفی (Sainte Sophie) قسطنطنیه از یادگارهای اوست .

۳ Ephraim

۴ - Dan نام یکی از دوازده بنسری یعقوب پیامبر. وی نهی یکی از اسباط دوازده گانه است . این سبط شهری را در شمال بضر ب شمشیر گرفت و به آتش سوخت و سپس مجدداً آنرا بنا کرد و دان نامید (لغت نامه دهخدا).

۵ - Paul یکی از بارزترین شخصیت های تاریخ مسیحیت . وی یهودی از اتباع رم و نام اصلی وی شاول بود و شغل خیمه دوزی داشت . در اورشلیم تحصیل کرد و در یهودیت سخت متعصب بود سپس به مسیحیت گروید و مأخذ عمده زندگی او کتاب اعمال رسولان و رسالات منتسب به اوست که بیگمان توسط وی نوشته شده و برخی بعقیده گروهی از محققین هزمان متأخرتری تعلق دارد ، از شاهکارهای ادبیات جهان و در همین حال مأخذ بسیاری از عقاید مسیحیت اند (دائرة المعارف مصاحب) .

۶ - Jean یوحنا پسر زبدی و سالومه . او یکی از دوازده حواری مسیح و برادر یعقوب زبدی و صاحب یکی از انجیل اریه است . بسیار دیر زیست و در ۹۴ سالگی درگذشت . در آخرین شام مسیح در محضر او بود و مسیح در حالت مرگ مادر خود بدو سپرد . او مردی حلیم و مهربان و دلیر بود و هنگامیکه مسیح بدست یهود گرفتار شد او بود که با پطرس مسیح را همراهی نمود لکن شاگردان دیگر گریختند . عموماً معتقدند که کتاب مکثفه (قیامت نامه) و نامه های یوحنا در حدود سال ۹۶-۹۷ میلادی نگارش یافته است . اینها آخرین کتاب عهد جدید میباشند (لغت نامه دهخدا)

حال وهائی یکسره اشرافی دارد ، واکنشی برضد این تباهاکاری بود . در حدود ۱۵۰ میلادی مارسیون^۱ یونانی کتاب عهد قدیم را طرد میکند و هوادار این عقیده شمالی است که جامعه بر روی کوششهای همگان و بر پایه سلسله مراتب و استوارست ، بخلاف استنباط سامی ، که به يك نیروی الهی خودکامه و جباریت و بی حد و مرز باور دارد . نخستین معتقدات جزمی مسیحی (تثلیث ، عیسائی که از يك دوشیزه زاده شده) بیشك منشاء شرقی دارند و نمودار پیوندی شکفت بین يك معنویت تجریدی وافسون اهریمنی است : سرانجام مسیحیت نه از « زندگی ، مسیح ، که از و مرگه او و نتایج اعجاب انگیز آن ، که مضمون تمامی رسالات پولوس است » ، برخاست . يك مسیحیت منفی و يك مسیحیت مثبت داریم . و مسیحیت منفی به سنت اترووسکی - سوربائی ، جزئیات تجریدی و عاداتی می بالد که از دیرزمان جاخوش کرده اند . مسیحیت مثبت نیروهای خون و شمالی را بیدار میکند ، درست مانند نخستین ژرمن هائیکه وارد ایتالیا شدند . مسیحیت دومین به تصویر عیسای زنده و مسیحیت نخستین به عیسای مصلوب دل بسته است .

در این مرحله از بررسی خود روزنبرگ میکوشد ثابت کند تا کجا ژرمن ها امپراطوری رم را در همه زمینها ، بخصوص در قلمرو نظامی ، حیات تازه بخشیده اند : « در زمان کنستانتین تمامی ارتش رم از ژرمن ها تشکیل شده بود . او سپس شخصیت و کارهای تئودوریک^۲ را میسناید و ایتالیا را شاهد می آورد که بهمت بازوهای شمالی با فرهنگ شده است . و گوتها^۳ و سپس لمباردها^۴ در ایجاد منش امپراطوری رم همان و تأثیری را نهادند که نخستین موج شمالی

۱- Marcion ملحدگنوسی (۸۵ - ۱۶۰) در ۱۴۴ در رم تکفیر شد و آئینی بنام مارسیونیت (marcionite) بنا نهاد . مسیحیت به دیده بنهادگرای او در انجیل لوقا و ده رساله پولوس خلاصه میشد .

۲- Théodoric کبیر پادشاه استروگوتها و کنسول و حاکم رمیان (حدود ۴۷۴ - ۵۲۶) طرفدار آریوس (آورنده بدعتی در دین مسیح) بود و بایاب در افتاد (دائره المعارف مصاحب) .

۳- Goth قوم ژرمنی که منشاء اسکاندیناوی داشتند .

۴- Lombards قوم ژرمنی قدیم (دائره المعارف مصاحب)

در گذشته جمهوری رم را بنیاد کرده بود.

روزنبرگ با بهره‌گیری از مطالعات چمبرلن درباره سیر تکاملی تاریخ برایین باورست که غرب بوسیله ژرمن‌گرایی نوسازی شده است؛ او از سوی دیگر ثابت می‌کند که بین رم قدیم با منش شمالی و غرب جدید متأثر از ژرمن‌ها دورانی قرارداد دارد همراه با آمیختگی بیحد نژادها، یعنی یک نوع تباهی، جلوه‌گری و آنچه بیمارگونه است، شبه منتقدات سوریاپی آماسیده و ووح تب‌آلود مردمان و بخش مهمی از جهان». نویسنده از کلمه‌ای که چمبرلن برای بیان ویژگی این دوران بکار برده استفاده کرده است: آشوب اقوام^۱. سراسر تاریخ از این زمان تا فرم^۲ را میتوان نبردی بین ژرمانیسم و آشوب اقوام، یعنی موج تیره‌ای که از دانوب تا این^۳ گسترده است، شمرد. بخش مهمی از خون شمالی تن به اسارت و تباهی میدهد ولی آنچه در این بخش از تاریخ قهرمانی است جوهر ژرمنی دارد. دورتر برویم. و از زمان پدید آمدن ژرمن‌ها در حدود ۲۰۰۰ سال پیش تا کنون و در هر نقطه‌ای از جهان پیدایش تمدن‌های ملی، یک کارمایه آفریننده و یک روحیه و بی‌پروای سعی و عمل، حتی اگر این نیروها بچنگی بی‌امان با یکدیگر و برخیزند، باز هستی خود را تنها مدیون موج جدید شمالی که با غرقه ساختن و بارور کردن همه چیز چون خیزابهای متلاطم به سر تا سر اروپا سرازیر شده،

۱- le chaos des peuples

۲- Réforme انقلاب دینی در اروپای غربی در قرن ۱۶ میلادی که بعنوان نهضتی برای اصلاح مذهب کاتولیک آغاز شد و به نهضت پروتستان انجامید در قرن ۱۶ فساد دستگاه پاپی به منتهی رسید. بعضی پاپ‌ها در این ایام رسماً فرمانده قشون شده بچنگ مرفتند و لذات دنیوی را بر حفظ مصالح روحانی ترجیح میدادند و چون خوشگذرانها و شکوه و جلال دستگاه آنها پول زیاد میخواست امروزش میفروختند. نهضت دینی بتوسط م. لوتر در آلمان با اعتراض وی بر علیه آمرزش فروشی شروع و آئین پروتستان تا کنون در دنیای غرب از نیروهای اساسی بوده است (دائرة المعارف مصاحب).

۳- Rhin یا با آلمانی Rhein شطی در اروپای غربی بطول ۱۳۲۰ کیلومتر

که از آلپ‌های سوئیس سرچشمه میگیرد و پس از دریافت شاخه‌های بسیار به اروپای شمال می‌ریزد.

« تا دامنهای قفقاز را شسته و تا ستونهای هر کول^۱ زنجیر گسیخته و تنها در
« کویر آفریقای شمالی آرام گرفته است. »

مارتین لوتر، مبشر

مسیح آریها

اندیشه کیشی جهانی و یکتا ، که بمدد عقاید تبدیلی عهده‌دار تمثیت و
هماهنگی کل زندگی دولت و مجموعه علم، هنر و اخلاق شود ، « رسویی از افکار
دوران آشوب اقوام است ، که هستی ما را زهر آلود کرده‌اند. »

مارتین لوتر^۲ بر علیه این استنباط قد برافراشت و در برابر تک‌سالاری^۳
سیاسی و جهانی پاپ اندیشه یک سیاست ملی را بمیان کشید. « لوتر تجلی واقعی
ژرمانیسم در برابر آشوب اقوام است. درینجا که گسترش ژرمانیسم را « تیرم‌رایی
» یک نژاد آلمانی سد کرده که ویرانگر هر شوکتی است و بخش‌های بزرگی
« از فرانسه ، سوئیس و آلمان را آلوده و در عصر ما اندک اندک بر زندگی
« اروپا چیره شده است. »

کوتاه سخن، نبرد بوسیله عناصر ژرمنی و شمالی اروپا در مقابل جهانگشایی
رم و کاتولیسیسم سلطه گرد آمده یافت که نبردی سهمگین بود : « تاریخ آلیگامیان^۴ »

۱- Colonne d'Hercule نامی که قدما به دماغه‌ای در مدخل شرقی تنگه
جبل الطارق داده‌اند. بنا بر افسانه‌ها در این نقطه هر کول بکلرهای قهرمانی خود پایان
داد و بدینمناسبت دو ستون یادبود بنا کرد .

۲- Martin Luter مصلح دینی آلمانی (۱۴۸۳-۱۵۴۶) که بهضت پروتستان را
آغاز کرد و بدینگونه طاسم‌تصیب مذهبی وسد استیلاء استبداد مذهب کاتولیک را درهم
شکست (دائرة المعارف معاصره).

۳- monarchie

۴- albigeois منسوب به شهر آلمی در جنوب فرانسه. فرقه دینی قرون وسطائی در
جنوب فرانسه ، که در قرن ۱۱ میلادی در آلمی پیدایش یافت . این فرقه رسماً اهل
بدعت در دین مسیح بشمار می‌آیند ولی در واقع آلیگامیان از کاتارها بودند و هیچوجه
مسیحی نبودند ، بلکه پیرو آئین تثنویت مانی بودند که قرن‌ها در نواحی مدیترانه رواج
داشت . آلیگامیان مردمی بسیار رضایت‌کش و با حرارت بودند و واعظان زبردستی
داشتند . باب اینوکتیوس سوم بر علیه آنها اعلان جهاد کرد (دائرة المعارف معاصره)

د هواداران وده ۱ ، اهل خلوص ۲ ، هواداران کالون ۳ ، هواداران رفرم و لوتر
 د تابلوکی شورانگیزازیک جنگه حماسی است . بویژه فرانسه ، که امروزه چنین
 د منحن شده ، از شمال تا جنوب صحنه نبردهای قهرمانی بود که چهره‌هایی
 د بسیار دلیر از آنها برخاست . درین مردم با فرهنگ امروزه کیست که واقماً
 د چیزی درباره تولوزگوتی ۴ بدانند که خرابه‌های آن روایت‌ها از یک انسانیت
 د مفرورمیکند ؟ کیست که دودمان‌های مهان ۵ این شهر را بشناسد ، که درمعر که
 د جنگهای خونین نابود ، ناچیزوبرانداخته شده‌اند ؟ کیست که با کنت‌های فوآ ۶

۱- P. Vaudès تاجر لیونی وبنیانگذار (؟) فرقه مسیحی ققرای لیون یا ودی‌ها
 درقرن ۱۲ میلادی، که تفکیر وازلون طرد ومکتبش که بنحط ازقماش کاتارها بشمار
 می‌آید محکوم شد .

۲- Cathares نام عمومی پیروان نهضتی مذهبی که درقرون وسطی شایع ومعتقد به
 ثنویت بود و در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی تا انگلستان گسترش یافت . آئین کاتارها از
 مانویت وکنوستیسیسم ناشی شده بود وریاضت‌کنی و تسلیم مطلق جسم به روح نزد
 معتقدین این مذهب بعنوان وسایلی برای نیل بکمال بکارمیرفت . تعقیب و شکنجه
 کاتارها (ازجمله بوسیله سازمان درونکای یا تفتیش عقاید) ومساعی پاپهائی مانند
 اینوکتیوس سوم برای برانداختن آئین کاتاری منجر به اضمحلال این نهضت درقرن
 ۱۵ میلادی گردید (دائرةالمعارف مصاحب).

۳- Jean Calvin متأله پرستان فرانسوی (۱۵۰۹-۱۵۶۴) در دوران اصلاح
 دینی که مذهب کالوینی از تعالیم وی پیدایش یافت . قریب ۱۰۰ سال پیش از آنکه
 لوتر اعتبار کلیسای کاتولیک را کنارگذارد بدنیا آمد. درشهرهال سوئیس کتاب مشهور
 مبادی دین مسیحی را منتشر ساخت . کالون بخلاف لوتر ، که مردی آتشین مزاج
 و سریع‌التاثر بود ، مردی حساس‌گر و استدلالی بود ومیخواست زندگی روزمره
 براساس مذهب قراردهد وکوشش داشت زنو را بصورت «کشوری کامل» که حکومتش
 در دست اولیای دین باشد درآورد . نظریات او با بعضی مطالب بنیادی آئین کاتولیک
 منافات دارد (دائرةالمعارف مصاحب).

۴- gothique منسوب به گوت‌ها

۵- seigneur

۶- Foix کرسی ولایت آریژ فرانسه . کنت‌های فوآ پس ازقرن ۱۱ میلادی بقدرت
 رسیدند (دائرةالمعارف مصاحب).

«مدلی یابد که کاخ دژهای^۱ آنان امروزه چیزی جز توده‌ای غم افزا از سنگ
 «نیست و دهکده‌های آنان بایر و غیرمسکون خفته‌اند و در زمین‌های آنان
 «امروزه تنها روستائیان مفلوک ماوی گزیده‌اند. یگانه اثری که از فرمانروائی
 «ویزیگوت‌ها^۲ برجا مانده همان مدرسه عالی پرتستانتیسم فرانسه در
 «مونتوبان^۳ است.»

همین قهرمانی را روزنبرگ در قوم کوچکی در میان آلپ‌های فرانسه و
 ایتالیا، یعنی ودی‌ها می‌بیند و نظر به پردازتاریخ سری ژرمانیسم سرگذشت آنها را
 از نومینگارد و بویژه میگوید که پیر وده^۴ یک تیپ کاملاً شمالی بوده است، چنانکه
 مجسمه او در مایانس^۵ نشان میدهد: جمجمه‌ای همانند ژرمن‌های قدیم، پیشانی
 «بلند و پرتوان، چشمان درشت، بینی نیرومند و برجسته و بسیار محذب، دهان
 «محکم و کاملاً نمایان.» او «پاپ روسیاه اینو کنتیوس هشتم» را رسوا میکند
 «که در ۱۴۸۷ حکم به براندازی ودی‌ها داد؛ هم اوست که قتل‌عام‌های تنگین
 مرندول^۶ و کالویر^۷ را بر ملامی‌سازد.

فرانسه در آن هنگام هنوز تحت نفوذ ژرمنی - شمالی بود و شمار کسانی که
 برای عقیده پیکار میکردند خیلی زیاد بود. روزنبرگ جنبش هواداران کالون را
 در قرن شانزدهم بررسی میکند و مهر بیدریغ خود را به ستم‌دیدگان بزرگوار

۱ - château

۲ - Wisigoth نام گوت‌های غربی در مقابل Ostrogoth یا گوت‌های شرقی یا
 «درخشان»

۳ - Montauban

۴ - P. Vaudès . ر . ک . پانوش . ص ۱۴۳ .

۵ - Mayence در آلمانی Mainz شهر و بندر آلمان غربی در ساحل چپ
 رود رن .

۶ - Merindol محلی که ودی‌ها در ۱۵۴۵ قتل‌عام شدند .

۷ - Calvière

چون لوفورا تا پل^۱، بریسونه^۲، گیوم فارل^۳، لوئی دو بر کن^۴ و سرکردگانی چون کنده^۵ و کولینی^۶ نشان میدهد. تل‌های هیزمی که فرانسوای اول بدنبال موضوع شب نامه‌ها^۷ برافروخت الهام بخش او در پرداختن يك صفحه سراسر خشم و کین خواهی است. آنچه در فرانسه کهن حال و هوای قهرمانی دارد در معرکه جنگهای مذهبی بروز میکند. «نیروی حزب هواداران کالون در انرژی و استادانه سرکردگانش بود و در قهرمانی برخاسته از يك برداشت تازه از «زندگی و نیز رستاخیز خون قدیم...»

ولی قتل عامهای نفرت انگیز در بسیاری از شهرها، جنگهای قتال مانند جنگ مون کنتور^۸، همگی به تحلیل رفتن خون فرانسوی میانجامند. باینهمه بیفزائیم مهاجرت عظیم صدها هزار هواداران کالون را، که در پروس و هلند انبوه شدند و اعتقالبشان بصورت صدیقترین شهروندان این کشورها درآمدند.

دراثر این حوادث سجایای ملت فرانسه تغییر یافت: «بدینسان، هنگامیکه در قرن هفدهم و هجدهم فلسفه کلاسیک فرانسه به تبدلات کلیسا حمله برد و از نو و آنرا ویران کرد، بیگمان نظرافت و سرزندگی بسیار داشت، ولی فاقد آن نجات

۱- Lefèvre d'Étaples مقاله دانشمندوست فرانسوی (۱۴۵۰-۱۵۳۷) و از پیروان بریسونه

۲- Guillaume Briçonnet اسقف فرانسوی (۱۴۴۵-۱۵۱۴) و فرزند کاردینال فرانسوی بهمین نام. به او کمان الحاد بردند پیروانش را پراکندند.

۳- Farel مصلح مذهبی فرانسوی و از پیروان بریسونه.

۴- Louis de Berquin

۵- Condé

۶- Coligny از هواداران کالون در قرن شانزدهم.

۷- l'affaire des placards در شب هفدهم به هجدهم اکتبر ۱۵۳۴ اعلامیه‌هایی در پاریس حتی بدر اطاق شاه نصب کردند حاکی از محکومیت پاره‌ای عقاید کاتولیکی و لوتر. فرانسوای اول در مقابل عقیده خود را به آئین کاتولیک اعلام داشت و به شکنجه و آزار مخالفان پرداخت. کالون از جمله پروتستانهایی بود که در این هنگام تبعید شد.

۸- Moncontour شهری در فرانسه سال ۱۵۶۹ میلادی ارتش پرستان و دریا سالار کولینی در آنجا مقهور و شهر تقریباً منهدم شد.

« واقعی اندیشه بود که افرادی چون بر کن و کننده و کولینی را ممتاز میساخت. «
 انقلابی که در حضور کولینی میتوانست بی‌پایه و پرتوان باشد، در ۱۷۹۳ می‌امید
 و خونریز و سترون شد. ژویه ۱۷۸۹ نیز «علامت يك ضعف شدید سجایا بود...»
 در میان ژیروندین‌ها^۱ و ژاکوبین‌ها^۲ هیچ نابغه روشن‌بینی نبود، بلکه تنها خورده -
 بورژواهایی باد کرده از خود بینی، عوام‌فریبانی خودپرست و «کفتارهایی بودند
 که در آورد گاههای سیاسی بفارت اجساد میپرداختند». شکست هواداران کالون
 اگر صلابت نژاد را درهم نشکست، یکمان آنرا به کاستی کشاند. پس از این
 شکست مرد آلپیی^۳ میخته با مدیترانه‌ای در صف مقدم قرار گرفت و دکاندار و وکیل
 دعاوی و سوداگر خدادند کاران زندگی سیاسی شدند و بدینسان پول بفرمانروایی
 رسید. نژادگان حقیقی فرانسه یا کشته و یا بر کنار شدند. در این هنگام است که
 « هر که در فرانسه نجیبانه میان‌دیشد خود را از بند و بست‌های پلیس سیاست
 « کنار کشیده و در کاخ دژهای ولایات در انزوایی محافظه کارانه بسر میبرد و
 « پسرانش را به ارتش، و بویژه به نیروی دریایی، میفرستد تا انحصاراً بمیهن
 « خدمت کنند. در پایان قرن نوزدهم هنوز در مجالس رقص نیروی دریایی
 « سوداگران میتوانستند این نکته شکفت انگیز را کشف کنند که در مجموع افسران
 « موبور بودند. «

امروزه آخرین قطرات خون گرانبهای فرانسه رو به فناست. نژاد آلپی
 چیرگی یافته است. « بسیاری از مناطق جنوبی یکسره مرده اند و بومیان افریقایی
 « را مانند رم در زمان گذشته جذب میکنند. تولون^۲ و مارسی^۴ مرتباً تخم
 « تباهی را در سراسر کشور میپراکنند. در اطراف نوتردام^۵ پاریس جمعیتی

۱- Girondins نام يك گروه سیاسی در انقلاب کبیر فرانسه، که گرچه بارزیم سلطنتی
 مخالف بودند، با اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در جهت منافع زحمتکشان هم
 میانه‌ای نداشتند.

۲- Jacobins انجمن انقلابی، که ابتدا دارای تمایلات معتدل و سپس بنیادگرا
 شدند.

۳- Toulon

۴- Marseille از بنادر جنوبی فرانسه.

۵- Notre Dame کلیسای جامع گوتی مشهور پاریس.

د انبوه شده‌اند که پنحوی فزاینده رو به تلاشی دارند . مردان سیاه و دورگه
 د دست در بازوی زنان سفید پوست میگردند و یک محله کلیمی با کتیه‌های جدید
 د سر بر می‌آورد . نوخاستگان نفرت انگیز دورگه نژاد زنان هنوز زیارا که از
 د همه جای فرانسه به پاریس جذب میشوند می‌آیند . و پایتخت کنونی فرانسه
 اکنون منظره‌ای در برابر ما مینهد که در گذشته آتن و رم و تخت جمشید داشته‌اند.
 از اینجاست که پیوند با فرانسه از نظر نژادی چنین هولناک است : پیکر فرانسه
 کانون اجرام بیماریهای مرگبار است .

د تاریخ فرانسه امروز پایان یافته است . روزنبرگ ، مفرور از این
 دریافت ، به اثبات آن میپردازد . زیرا ، حکومت فرانسه هرچه باشد دیگر
 خیزش خلاق وجود ندارد ؛ فرانسه نژاد را پست شمرده است ، صفای نژادی را
 آلوده است و ناگزیر به عقوبت آن تن در میدهد . البته آلمان هم ناخوردیهای
 گران مرتکب شده است . ژرمنی بسیار در قبال منش‌های غیر ژرمنی آسانگیر
 بوده است . د سوداگر بورس نباید آن حتی را که یک قهرمان دارد بچنگ آورد .
 د هوادار قانون غیر اخلاقی و ضد ژرمنی تلمود^۱ نباید در بنیاد نهادن زندگی ملی
 د به حقوقی برابر با یک افسر هانسی^۲ یا آلمانی دست یابد . و لی پس از جنگ
 و از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ آلمان بدست این نژاد د آلمانی - یهودی ، یله شده بود
 که بر فرانسه حکم میراند و از سوی دیگر اسطوره نژاد بوسیله د فرومایگان^۳
 مارکسیست ، سستی گرفته بود .

سپس مولف در زمینه جنبش مریدان هوس^۴ ، که با جنبش پروتستان‌ها در
 فرانسه بسیار فرق داشت ، حاشیه‌ای طولانی میرود . مؤلف این امثال را برای
 نمودن اختلافات نژادی موجود بین آلمانی و چک ، بین چک نجیب از نژاد
 اسلاوی - شمالی و فرومایگان ، که بعقیده او د داغ نفرین آلمانی - دیناری^۵ را

۱ - Talmud مجموعه مدون شریعت شفاهی یهود بضمیمه تفاسیر خاخام‌ها، در مقابل
 شریعت مکتوب. یهودیان مؤمن همه جا آنرا معتبر میدانند (دائرة المعارف مصاحب).

۲ - hanséate ، وابسته به Hanse انجمن بازرگانان و سپس شهرهای شمال آلمان
 و اروپای شمالی که در آغاز گرایش‌های بازرگانی داشت و سپس قدرت سیاسی یافت.

۳ - Sous - humanité

۴ - hussite هواداران و مریدان Jan Hus ، مصلح مذهبی چک (۱۳۶۹-۱۴۱۵)
 که بعلمت بر شمردن خطاهای کاتولیسیسم دو بار تکفیر و مالاخره زنده سوزانده شد .

۵ - dinarique یکی از نژادهای اروپایی

برخود دارند ، بکار میبرد . بدینسان هنگامی که کام ملی چکها ، یعنی مراد مردم فرومایه ، حاصل شد ، يك « انحطاط موحش معنوی و اخلاقی » بیارآمد . ملت چک از باروری ناتوان مانده است و تنها عناصر آلمانی که به آنجا رو کرده اند دارای خلاقیت بوده اند . « درینجا که تا با امروز نیز صفت نمایان بسیاری از چکها آمیزه ای از خشونت و سجایای حقیر است »

آلمان ، « کشور آزادی واقعی »^۱، توانسته است علاوه بر ۳۰۰ / ۰۰۰ هوادار کالون ، که دارای سرشت شمالی ناب یا خونی از جوهر ژرمنی بوده اند ، بسیاری از تبعید شدگان انقلاب فرانسه را جلب کند . آلمانی توانسته است روان های فخبه را « برمبنای احساس ژرمنی زندگانی » گرد آورد . حدیث دیگری است اجتماع « پان اروپائی » ، آنگونه که یهودیان و اترناسیونالیست ها خواهاقتند ، که چیزی جز گرد آمدن تفاله ها نیست . ولی آلمان را در غرب فرانسه ای تهدید میکند که از هر چه آلمانی است نفرت دارد و در شرق روسیه ای که در آن خون مفعولی اندک اندک همه عناصر ژرمنی را غرقه ساخته است . و بگمان روزنبرگ « بولشوویسم شورش طبع مفعولی است بر ضد ساختارهای تمدن شمالی ، و اشتیاق « به استپها و نفرت چادر نشینان [. . .] ، که تعبیر خاص آن کوششی برای « خلاص شدن از شر اروپاست » . در برابر چنین بولشوویسم مفسد و پستی يك ایمان تازه برمیخیزد ، « اعتقاد به دفاع از جوهر خدائی انسان بمدد خون ، « ایمانی برخاسته از این معرفت تابناک ، که خون شمالی تجلی آن رمزی است « که بجای مراسم دینی کهن نشسته و بر آنها چیره شده است » .

تنها نیروی شمالی آفریننده است و سبب برپائی بسیاری از تمدن ها شده و آنچه خوب و زیبا که در جهان انجام گرفته مدیون آنست . « هندی آریائی به « جهان منافیز یکی چنان عمیق ارزانی داشته که هنوزمانندی نیافته است ؛ ایرانی

۱- حاشیه نویسنده ، برداشت مکتب سازی از « آزادی واقعی » چنین است ، استقلال درونی ، قدرت بیان يك جهان بینی و امکان يك قضاوت مذهبی ناب درباره جهان و اشياء داشتن .

۲- steppe جلگه های هموار و عموماً بدون درخت اروپا سیاه . ابتدا گهاستان بوده ولی حالیه تقریباً تمام آن کشت میشود . گاهی بسایر گهاستانهای منطقه معدل (مثلاً در امریکای شمالی) یا نواحی نیم کم آب کناری صحاری سوزان اطلاق میشود (دائره المعارف مصاحب) .

« آریایی اسطوره‌ای مذهبی پرداخته است که نیروی آن تا با امروز نیز همه را
 « سیراب میکند ؛ یونانی دوریایی^۱ زیبایی این جهان را در کارگاه خیال‌چنان
 « تصویر کرده که هرگز چیزی به حد کمال آن نرسیده است ؛ رم ایتالایی
 « نمونه انضباط آهنین دولتی را در برابر ما نهاده تا نشان دهد چگونه باید
 « يك امت مورد تهدید سازمان یابد و از خود دفاع کند . بالاخره اروپای ژرمنی
 « درخشانترین آرمانی را که بشریت میشناسد ، دنیا بخشیده ، که مکتب ارزش
 « نهادن به سجایا در بنیاد گرفتن هر تمدنی و سرود شامخ‌ترین فضایل روح‌شمالی
 « در زمینه آزادی عقیده و شرف است . »

آلفرد روزنبرگ در این مورد مینویسد که هر نژادی روحی دارد و زندگی
 هر نژاد نه يك تسلسل منطقی، بلکه بصورت ترکیبی عرفانی است، که روش‌قیاس
 منطقی^۲ گره‌گشای آن نیست . قرن‌ها روح نژادی اروپای شمالی به نبردهای
 ناگسستی پرداخته و در قرن نوزدهم به مبارزه با دوحریف سازش‌ناپذیر کشانده
 شده است ؛ یکی کلیسای رم و مومنانیکه با خاکساری و فرمانبرداری به يك مرجع
 عالی ارادت می‌پورزند و دیگری فرد محوری مادی که هدفش چیرگی اقتصادی
 بر جهان و حکومت پول است .

در برابر این دو نیرو « روح شمالی » برخاسته است که بنیادش بر شرف
 و آزادی معنوی است . روح شمالی و ژرمنی هنر واقعی و علم را ایجاد کرده است
 (به عین عبارت روزنبرگ : « آنچه را که ما علم مینامیم محصول کار خلاق
 ژرمن‌هاست ») ، و چنین علمی « نتیجه فنی نامشخصی نیست ، بلکه ثمره نوع ویژه‌ای
 « مطرح ساختن مسائل مربوط به جهان است . » دانشمندان واقعی و آنها که
 « معتقدند کار ، اکتشاف و مالکیت نیروهای هستند که جامعه را در يك امت نژادی
 « مردمی و دولتی سازمان میدهند ، امروزه با مقاومت‌های مالی و بورس‌بازی روبرو
 هستند ، چنانکه در گذشته با نیروهای مذهبی در ستیز بودند .

روح ژرمنی-شمالی برداشتی پویا از زندگی دارد و استنباط را کدِ خدائی
 واحد و قادره‌تعال (اعم از یهوه مومنان کلیمی یا « انسانیت » ، « لیبرالیزم » یا

۱- dorique دوری‌ها از اقوام هند و اروپائی هستند و قدیمترین سبک معماری را
 در یونان باستان بوجود آوردند .

۲- syllogisme

هر نوع تجرید خداگونه دیگر یا خدای مستبد کاتولیکها) را طرد میکند و از خدای عهد قدیم (تورات) میگذرد و در این مقام به اندیشه لوتر پابندست که خود را، هر چند خیلی دیر، «از یهودیان و دروغ‌هایشان» آزاد ساخت و اعلام داشت «که ما دیگر هیچ کاری با موسی نداریم»؛ روح ژرمنی از توحید فلسفی^۱ و از این «گرختی کشیش مآبانه، که بعدها در اثر برتری فنی و دیپلماتی رم بآن «تحویل شد، بیزارست؛ و دنیای آزادی را از دنیای طبیعت باز می‌شناسد و مجزئه و بمعنای مادی اصطلاح و نیز سحر و افسون و کرامات و بویژه جنبه افسانه‌ای «مسیحیت» (تولد معجز آسای مسیح، صعود او به آسمان و غیره) را رد میکند «در مقابل تورات عهد قدیم و اعتقاد نامه نیکه^۲ پیامبخیزد، که کارانبوهی از «کشیشان بود که اغلب آنها خواندن و نوشتن نمیدانستند. این روح برضد کشیشان و همگام با «شورشی ناصر^۳» است، که سخنانی از این قبیل بزبان آورده است: «من نه برای آوردن صلح، بلکه برای کشیدن شمشیر آمده‌ام. من میخواهم بر روی زمین آتشی بیفروزم و امیدوارم این آتش از هم اکنون زبانه کشد.» این پیام نه يك بار، چنانکه کشیشان مدعی هستند، بلکه همیشه بزبان میسی آمده است؛ و دلیل موجه پویائی ژرمنی و نبرد بی‌امان در راه تحول خاص ژرمانیسم

۱- monisme

۲- Nicée شهر قدیمی آسیای صغیر که بمناسبت اعیاد دیونیسوسی مشهور بود. بعدها بدست سلجوقیان و سپس امپراطوری بیزانس افتاد و در پایان یکی از مراکز مهم امپراطوری عثمانی شد. شوراهای مذهبی نیکه پاره‌ای از معتقدات بنیادین مسیحیت را تدوین کرده‌اند.

حاشیه نویسنده، اعتقاد نامه نیکه *Symbole de Nycée*، اعتقاد جزمی به پسر، که از پدر آمده و با بیای او جاودانی است و همین نقطه عزیمت بسیاری از قرقه‌های مسیحی شده است. بر پایه همین جدل کلامی امپراتور یولیانوس «مرتد» شمرده شد. اسقف آریوس در اثر مخالفت با عقیده بالا، که «اصول دین» مسیحی بر آن استوار است، در پایان نخستین شورای مذهبی نیکه، که بدعوت امپراتور کنستانتین در ۳۲۵ فراهم آمد، تکفیر شد و مدافع این عقیده آتاناسیوس اسکندران بود.

۳- کنایه از عهسی مسیح.

همین است. کسبکه آگاهی کامل فلسفی را به روح شمالی بخشیده اما نوکل کانت^۱ است که «کار اساسیش عبارت از تمایزی است که بالاخره بین امور تشریحی و «معرفت علمی برقرار کرده است.»

بالاخره روح شمالی در گوهر خود «قهرمانی» است. این دهنوی اشتباه شومی است که نشان بارز انسان بدوی همهجا وجود احساسات قهرمانی است. یهودیان، مصریان و اتروسکها در ابتدای تاریخ خود هیچکدام خاطراتی از اعمال قهرمانی برجا نگذاشته‌اند. آنها مردمی چادر نشین، چوپان، دزد، غدار و دریانوردان بزدل نزدیک سواحل و از نظر هنری بی‌آزرم بوده‌اند... همین! بعکس، انسان شمالی تمامی اشکال قهرمانی را بظهور آورده و در حین بالندگی خود جانمایه رویای^۲ یک نژاد را آگاهانه برپا داشته، که قانون واقعی هر تمدن حقیقی است. پس «بزرگترین دستاورد تاریخ انسان شمالی این‌اندیشه «ژرمنی است که طبیعت نه در اثر سحر و افسون (بنا به ادعای آسیائیان) و نه اشکالی «از ادراک^۳ (چنانکه بعدها یونانیان ادعا میکردند)، بلکه تنها با مراقبه «باطن^۴ مقهور میشود... غرب ژرمنی نگذاشته است این زنده‌انگاری^۵ را «کلیسای رم، برغم تکفیر، زندان و آدم سوزی، از آن بر باید و این زنده-انگاری عرفانی در عین حال کیهانی نیز بوده است؛ یا برعکس، انسان ژرمنی «چون احساس‌های کیهانی - خورشیدی داشته در باقیه که در روی زمین نیز «قوانین ناشی از شوندی^۶ جاودانی است. و شاید همین احساس بسیار همیق باشد «که او را قادر ساخته است اشکال لازم علم را برای خود بسازد و یک دستگاه «تمثیلی از اندیشه‌ها بیافریند این سلاح‌ها هستند که او را به شطی که جاودانه

۱- Emmanuel Kant (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) یکی از فلاسفه مشهور جهان و بزرگترین فیلسوف آلمان در قرن ۱۸ میلادی. نقد عقل محض از نوشته‌های مهم اوست که سه بحث مهم را بسمان آورده است: نقد قوهی حس، نقد قوه فهم و نقد قوهی عاقله (دائرة المعارف مصاحب).

۲- vitalité végétative

۳- entendement

۴- observation interne

۵- vitalisme

۶- devenir

جاری است نزدیک میکند.»

بدینمناسبت تکلیف ژرمنی نوین، انسان آلمانی پرداخته ناسیونال سوسیالیسم سهمگین و عبارت از بیدار کردن نسلهای قرن بیستم است. اینست اسطوره زمان ما! «باید این ویژگیهای خونی را بجوش آورد، زیرا همینکه «بازشناخته شدند میتوانند بیک نسل نوین یک خط نوین بدهند، و در پرتو نبردهای غرورآفرینی که قوم ژرمنی در گذشته بانبروهای اجنبی کرده است باید «هماوایی کاملی بین عقل و اراده درخط روح و نژاد ژرمنی، بوجود آید. باید دربرابر متوایان آشوب نژاد ایستاد و درپیرامون قهرمانی و شرف ژرمنی گردآمد و سنت شمالی اراده و زندگی را بازیافت.

این برنامه‌ایکه آلفرد روزنبرگ در صفحات شعله‌ور کتاب خود - که اغلب تا مرز اوهام^۱ و داستان‌های علمی تخیلی^۲ پیش میروند - بمردم آلمان سالهای ۳۰ عرضه میکند بی‌کم و زیاد همان برنامه‌ایست که نهانخانه‌های پان-ژرمانیست بمدت بیش از ۵۰ سال با شکیبایی فراهم آورده بودند. ولی ناگاه درانترتهور روزنبرگ بالتیک، و کامیابی‌های ناسیونال-سوسیالیسم کل ایده‌تولوژی‌ایکه تا آنزمان محرمانه مانده بود در روز روشن منفجر میشود. ایجاد نژادها به روایت روزنبرگ، نوآوری خود او نیست، بلکه کاری است متکی بر صدسال پژوهش‌های مردم شناسی و دیرین شناسی، که دانشمندان آلمانی و اسکاندیناوی تنها باین منظور دنبال گرفته‌اند تا بطور قطعی تر^۳ بر خاستن تمدن جهان از شمال را پی‌ریزی کنند.

و این نکات مکتبی، که در نگاه نخست خوارمایه مینمایند یا دست‌کم چندان ارجی ندارند با خطابه‌های هیتلر ملغمه‌ای فراهم آوردند که در دست او موحتش‌ترین سلاحی شد که تا آنهنگام یک آموزش باطنی در اختیار یک دبکتاتور گذاشته بود.

۱- le fantastique

۲- science fiction

۳- la thèse

فلسفه و

اسطوره

هنر آلمانی از نظر آدولف هیتلر و آلفرد روزنبرگ واقعیت فراگیری است که بهترین وجهی اختلاف بین انسان آلمانی و کسی را که بامت ژرمنی تعلق ندارد نشان می‌دهد. روزنبرگ بما میگوید که هنر اصیل منشاء آریائی دارد. اشکال هنری سامی و مفولوی تقلیدهایی بیروح از آفرینش‌های آریائی هستند .

تمدن جادویی و زیباشناسی باطنی

روزنبرگ از این اندیشه عزیزت میکند و بی‌درنگ به سامان دادن تمامی تاریخ هنر میرسد ، که در عین حال تاریخ تفکر سری غرب است و هنر پیامی است که بخطی مرموز نوشته‌اند . تنها خردمندانیکه محرم رازهای الحادی هستند میتوانند آنچه را که در دل سنگ‌های يك کلیسای جامع^۱ ، خمیريك پرده نقاشی و مرمر يك مجسمه نهان است « بخوانند » .

از همین جا ارزش والای را که هیتلر به جلوه‌های « هنر آلمانی » میداد بهتر میتوان دریافت . از تناثرهای غول آسا ، کاخهایی به انکارهای کوه پیکر رم و ورزشگاههای عظیم تا کوچکترین یادمان^۲ شهرک‌های حقیر آلمان ، برای کسانیکه میتوانند زبان سری خدایان ژرمنی را بخوانند ، گویای نوزائی ژرمنی و مقاصد نهانی خداوند گاران رایش‌اند . وشگفت آنکه در این بناها به کاردستی

۱ - cathédrale کلان کلیسا

۲ - monumente بنای یادبود (بر ساخته داریوش آشوری)

اهمیت بسیار میدهند . لذا ، در عصریکه ماشین‌ها در بسیاری از کارهای دشوار جای انسان را گرفته‌اند ، هزاران کارگر را می‌بینیم که تخته سنگهای عظیم را با دست بر مباد فرزند و در اینراه بسبک دوران باستان تنها از طناب کمک میگیرند . همین اصل در کشیدن بزرگ‌گراها عملی میشود و در طول صدها کیلومتر گروههای بی‌پایان جوانان آلمانی زمین را با کلنگ میکنند . اینها مردان و بخش‌کاره هستند که شادی خود را میسرایند و پیوند خود را با خاک آلمان جشن میگیرند . باید کارمایه ژرمن‌های کهنسال را زنده کرد و با رنج و خون با جباه يك نژاد مورد تهدید کوشید .

در نطقی بمناسبت افتتاح يك بزرگراه هیتلر افکار خود را بروشنی چنین بیان میدارد (۱۹۳۷):

« ضروری است که آلمانی‌ها به زمین خود وقوف یابند ، آنرا لمس کنند ، و با آن و در آن زیست کنند . باعتقاد ما بنای يك جاده یا يك ساختمان عمومی و نباید کار ماشین باشد . باید با ماده پکسره انبازا شویم ... »

این خواست گرائی ژرمنی هرگز محصول لمحهای از تمدن صنعتی بحران زده نیست ، بلکه در واقع واکنش‌های اساسی يك خوی نژادی ویژه است . بقول هیتلر برای درك و عملکرد آلمان ، باید آنچه را که روزنبرگ در اسطوره قرن بیستم تحت عنوان « ذات هنر آلمان » نوشته است خواند . زیرا اکنون تاریخ هنر مطرح نیست ، بلکه تأویل عمیق نموده‌های هنری روح آلمانی در کارست که باید آنها را « وقوف پیاپی به پدیده ناسیونال سوسیالیسم » دانست (روزنبرگ) .

روح کهن تیپ‌ها و

زیبایی آرمانی ژرمن‌ها

از نظر روزنبرگ و نیز هیتلر یکی از پایه‌های ناسیونال سوسیالیسم بریدن

۱ - communion

۲ - volontarisme

از زیباشناسی کلاسیک بود. و تقریباً تمامی حکمائیکه از سکون زیباشناسی یا ثبوت ارزش‌ها در هنر سخن گفته‌اند این نکته اساسی را فراموش کرده‌اند که یک آرمان نژادی از زیبایی وجود دارد که با اتحاد عرفانی انسان و جهان بسیار نزدیک است.^۱ پس هر اثر هنری عبارت از یک عنصر منقوش است که آنرا تنها در رابطه با روان نژادهای مختلف میتوان درک و فهم کرد.

زیبایی برای آریاییها و بخصوص یونانیها همیشه محور زندگی بوده است. از اینرو قهرمان همیشه زیباست، یعنی یک خصوصیت نژادی نمایان دارد: و ما بر روی هزاران گلدان و دستگامی^۲ پیوسته یک تیپ را می‌بینیم که بسیار دکم تغییر میکند و آشکارا یگانه تپیی است که در درون یونانیان احساس قهرمان، و زیبا و فاخر را برمی‌انگیزد، که یک کلام همان تیپ شمالی است؛ در مقابل یونانی سهی اندام، زورمند و نژاده سیلنوس^۳ را داریم که با مشکلی بر از شراب مانند یک حیوان ابله نموده شده، یا همچون یک د زنگی نمای^۴ احمق غربی شده.

ولی یونانی رو به تباهی می‌رود و در این هنگام اشکالی از یک انسان آمیخته با اندام‌های وارفته و کلمه‌های ناپه‌نجان سر بر می‌آورد. در عصریکه مردم سالاری و پیشرفت میکند آشوب نژادها دست در دست انحطاط هنری راه می‌پیماید. و دیگر روانی نیست که در صدد تجلی باشد یا تپیی نیست که روان را مجسم کند. همانطور که هومر، آفریننده شمالی، روان یک نژاد را خلق کرده بود و پدر معنوی مجسمه‌هایی بود که بعدها به افتخار آتیه آبی چشم برپا شد و قلم موی نقاشان را رهبری کرد و در شخصیت ترسیت^۵ یک موجود زشت، قهرمان سنیز و دارای خوی نژادی را خلق کرد، در یونان رو به فروپاشی، هنریش از پیش

۱- حاشیه نویسنده: تمامی نقل قولهای این فصل، که بدون ذکر مأخذ می‌آیند از روزنبرگ و برگشیده از کتاب اسطوره قرن بیستم او هستند.

۲- cratère جام دو دسته دار که قدما در آن شراب می‌نوردند.

۳- Silène در اساطیر یونان نام هر یک از موجودات که نیمی آدم و نیمی جانور بودند. سیلنوس‌ها جزو ملترمین دیونیسوس بودند و معمولاً بصورت ساتیرهای سالخورده، مست، سرخوش و چاق، با ریش انبوه و سر طاس مجسم می‌شده‌اند (دائرة المعارف مصاحب).

۴- négroïde

۵- Theraité

روح يك نژاد اجنبی را نشان داد ؛ پرستش احلیل برخاسته^۱ ، شادخواریهایی^۲ هرزه ، سیلنوس و دیونیسوس ، تمامی اینها ناشی از چیرگی تپه‌های نژادی شرقی - آسیایی بود که در آغاز ابله ، کوتاه‌بین و برده شمرده میشدند .

سقراط یونانی نیست؛ هرچند پرورده سنتهای مقدس آتن و هرچند نجیب ودلاور ، ولی از نژاد اجنبی است ؛ وانگهی در دوره‌ای میزیست که آتن چون شعله‌ای یقیناً سرگردان بود و دموکراسی، گرچه گذشته‌ای اشرافی داشت ، از یگانگان مالمال بود و « به قمر ورطه میلفزید (1) ». در این بیداد عوام-فریبی الکییادس^۳ نفی بلد میشود و آتنی‌ها در سیسیل شکست میخورند ، جنگ داخلی برای میاقدم و سوفسطائیان^۴ خداوندان معنویات اند. سقراط نبوغی نداشت. « پس از سقوط دموکراسی نژادی آتن سقراط سوسیال دموکرات بین‌المللی « آنزمان بود! [...] شاگردش آنتیستن^۵ پسر يك کنیز آسیایی و کسی بود که « واژگونی تمامی سدهای بین نژادها و ملت‌ها را پیشرفت بشریت میسر داد ، در واقع سقراط بوسیله افلاطون در تاریخ اندیشه و تفکر زنده است و اگر سخن افلاطون را باور داشته باشیم سقراط هیچ ذوقی برای بررسی پدیده‌های حیاتی نداشت (2) ؛ او عقل را در برابر طبیعت مینهاد ، او روی از یونان نژادگرا برتافته و منادی يك انسانیت انتزاعی بود ؛ او در زمینه آنچه معقول و خیر بود موعظه میکرد ، که بنظر روزنبرگ^۶ موازی با تباهی نژاد و روح یونانی بود ، سقراط بزرگترین (و شخصاً نجیب‌ترین) نماد « این آشفتنکی‌فراگیر و

۱ - phallus

۲ - bacchanales رک . پانوش ۳ ص ۱۳۵ .

۳ - Alcibiade (حدود ۴۵۰ تا ۴۰۴ قبل از میلاد) سیاستمدار آتنی (دائره - المعارف مصاحب) .

۴ - sophistes معلمین دوره‌گردی که در قرن پنجم قبل از میلاد از شهرهای مختلف یونان به آتن می‌آمدند تا علم و معرفت را میان مردم منتشر کنند . علوم نظری را تابع فوائد عملی میکردند تا شاگردانشان در فن جدل و مناظره ماهر شوند و از نظر سیاسی پیشرفت کنند . بعدها روش آنها (سفسطه) علم شد برای استدلال جدلی باطل دارای ظاهر فریبنده (دائره‌المعارف مصاحب) .

۵ - Antisthène فیلسوف کلمبی یونانی (حدود ۴۴۴ تا ۳۶۵ قبل از میلاد) پس از شاگردی در مکتب سقراط و گرجیاس خود بنیانگذار مکتب کلمبی شد .

« در ستیز با نژاد و روان یونانی » بود . بدینسان یونان در لجه آشوب نژادها فرومیرفت و بجای آنتی‌های منور و جوجه یونانیانی^۱ حقیر می‌نشستند که در ایالات رم انبوه شده بودند .

همین روحی که پیشتر سقراط تجسم آن بود موجب زیباشناسی غربی در عصر انسان‌گرایی بود . این روح در جستجوی « انسان » بود نه « یونانی » ، ژرمنی، یهودی، چینی و غیره . این زیباشناسی ویژگی نژادی را بکناری گذاشت و از جمله دریافت که آکروپول^۲ جلوه انسان شمالی مشخصی بوده است . یونانی جنبش قهرمانی و نژادی را رام و تبدیل به آرامشی پویان^۳ کرد . پارتنون^۴ يك اثر با صلابت و بی‌غش است ، ولی انگاره مطلق داوری در هنر نیست . چهره قهرمانان را نژاد رقم میزند . « تجلی قهرمان در سراسر اروپا را میتوان در « يك قامت بلند و باریک، با چشمان تیز و روشن خلاصه کرد و عضلاتی که در حد اعتدال نیرومندند » هرگز کسی در این اندیشه نبوده که قهرمان را در هیئت يك سیلنوس یا يك سانچوپانزا^۵ نشان دهد .

زیبایی آرمانی یونان از طراز ایستاست ، یعنی یونان « سکون برونی نژاد شمالی را نشان داده است ؛ غرب نوردیائی^۶ یا ژرمنی بعکس « پویائی درونی » این نژاد را نموده است ؛ یعنی دو تیب زیبایی یا بهتر دو چهره از زیبایی نوردیائی . « صورت پریکلس^۷ و سرفردریک کبیر دو نماد از گشودگی روح يك نژاد و آرمانی از زیبایی نژادی هستند که در اصل همانند بوده اند . »

۱- Graeculi

۲- Acropole برج و بارو هائیکه یونانیان بر فراز شهرهای خود میساختند و از اینمیان آکروپول آتن از همه نامبردار ترست .

۳- repos en mouvement

۴- Parthénon معبد آتنا و با شکوه‌ترین ساختمان آکروپول آتن .

۵- Sancho Pança دستیار دن کیشوت قهرمان رمان سروانتس که همه جا نمودار عقل سلیم در مقابل آرمانگرایی اربابش است .

۶- nordique

۷- Périclès (حدود ۴۹۵ تا ۴۲۹ قبل از میلاد) از رجال بزرگ آتن که عصر وی درخشانترین ادوار علم و هنر یونانی بود .

روزنبرگ از جمله آثاری که تصویر آرمانی روح شمالی را حکایت میکنند سه‌لت^۱ مشهور برادران وان ایک^۲ را بر می‌شمرد و خدائی که در اثر میکلا آنتز آدم ابوالبشر را از خواب بر میانگیزد. «این هنرمندان هلندی و ایتالیائی هرگز نمیتوانسته‌اند قادر متعال را جز بنمط شمالی نشان دهند. وان ایک و میکلا آنتز هیچیک نمیتوانستند آرمان خود از عظمت و حشمت را در یک چهره کلیمی باز نمایند.» نه، بهیچ روی نمیتوان به «خدای اروپائی کله یهودی» نهاد!

در قسمتی از کتاب اسطوره قرن بیستم^۳ مولف با قدرت تفرلی سرشاری دید بنهادی هنرمند آلمانی را بدست میدهد که دید جنگجوی آلمانی نیز هست:

«این چه نیروئی بود که بتهوون^۴ را علیرغم طوفان مرگبار به پرسزدن در شهر وین میراند و ناگهان بر جای می‌خکوبش میکرد تا دنیا را از یاد ببرد و با مشت گره کرده ضرب بگیرد؟ چه کسی رامبراندت^۵ را با آن قریب‌کران و اदार میساخت دنیای خارج را خوار شمارد و تا ته کشیدن تمامی نیروهایش در برابر پرده نقاشیش بایستد؟ چه چیزی لئونارد^۶ را وامیداشت تا عمق رازهای پیکر انسان را بکاود؟ یا اولریش اترینگنی^۷ نقشه‌های کلیساها را طرح کند؟ همه اینها چیزی جز تجسم یک اراده زیباشناختی نبود، نیروئی که بالاخره باید آنرا در جنب نیروهای قهرمانی و اخلاقی یک مسمای اولیه^۸ در بحساب آورد [...] مضافاً بر اینکه در هیچ‌جا جوشندگی اراده همانند غرب نوردیائی چنین آشکارا چهره ننموده است و یک قصور نابخشودنی قرن نوزدهم، قرن تهی از اسطوره، همین است که بروشنی این نکته را در نیافته، حال آنکه

۱- triptyque سه تابلو که بوسیله دولولا بهم پیوسته‌اند.

۲- Van Eyck دو برادر اهل فلاندر بنام‌های Jan و Hubert پنهانگذار مکتب فلامان و شاید مبتکر روش نقاشی رنگ و روغن (قرن پانزدهم میلادی)

۳- Beethoven

۴- Rembrandt نقاش، طراح و گراور ساز هلندی (۱۶۰۶-۱۶۶۹)

۵- Leonard de Vinci نقاش، معمار، پیکر ساز، مهندس و نظریه پرداز ایتالیائی (۱۴۵۲-۱۵۱۹)

۶- Ulrich d' Ensingen

۷- Primordial

د قرن بیستم عصر بازیافتن اسطوره‌هاست^۱،

اراده ژرمنی باید دنیا را فتح کند

و زیباشناسی یکی از سلاح‌های آنست

چه در سایه روشن‌های رازمند رامبراندت ، چه در يك اسکرتسوی^۱ بنهون ، و چه در حشمت قهرمانی زیگفرید واگنر هنر شکفتگی يك نیروی روحی است ، که نه تنها زنجیرهای مادی خود را می‌گسلد ، بلکه پیامی کاملاً مشخص را نیز می‌رساند ؛ اراده به روان بنیهای میدهد که از هدف مطلوب آگاه است . شاهد مثال یکی از زیباترین پرده‌های رامبراندت ، یعنی فرزند بازیافته^۲ است ، که میتوان در آن دید تا چه حد کوشش روحی و خلاق نقاش به روان دو شخصیت تابلو انتقال یافته و چگونه او «تبدیل مهر را به عمل آزاد» نشان داده است . وانگهی این امر همان نقش و تکلیف يك اثر هنری است که ما را از انرژی خلاق قالبها آگاه کند ، هنگامی با يك اثر استادانه سروکار داریم که قدرت آفرینندگی آن ما را در چنگ گیرد . چنین است هنر دوستویوسکی^۳ که شخصیت‌هایش عموماً پاره‌هایی انسانی هستند ، ولی در پشت آن‌ها يك قریحه خلاق و سامانگر^۴ احساس میشود .

سپس روزنبرگ^۵ به « پریشنده‌ترین^۵ مسئله تاریخ هنر غرب ، یعنی مصیبت مسیح و نقطه اوج آن ، بصلیب کشیدنش ، می‌پردازد که « از کودکی بور و متبسم ، که بناگاه بر جهان يك نگاه واقماً قهرمانی افکنده است ، مردی شکنجه دیده ، بیجان آمده ، با چهره درهم کشیده و زخمهایی چرکین بر تن ساخته‌اند . در برابر

۱- Scherzo قطعه‌ای موسیقی شاد و تند

۲- Fils prodigue فرزندى که مدت‌ها کانون خانوادگی را رها میکند و در بازگشت با شادمانی پذیرایش میشوند (اشاره به تمثیل مسیح درباره اولاد آدم) .

۳- Dostoievski رمان نویس روس (۱۸۲۱-۱۸۸۱) .

۴- organisateur

۵- troublant

« اعتماد بنفس قهرمانانه مسیح در آثار هنرمندانی چون رودیگر^۱، هیلدبراند^۲، تیری^۳ و زیگفرید^۴، مسیحی در قرون وسطی پرداخته اند مظهر درماندگی کامل » و نومیدی يك قربانی جان «پاره».

ولی با بنای محراب ایزنهیم^۶ شاهد دگرگونی اعجاب انگیزی هستیم. در این شاهکار بی مانند ما « مسیح ترش روی مصلوب را می بینیم که ناگهان مسیحی « خندان میشود که نازک اندام و بوبر از قبر برمی آید، و غرقه در فر و شکوهی عرفانی یکسره از آن شهید در مانده و بی اراده فاصله میگیرد.

وانگهی احساس زیبا شناسی نباید تخدیر کننده باشد. بهنگام شنیدن يك شاهکار موسیقی و یا نگرستنن به يك پرده نقاشی زیبا « ما نباید خود را تسلیم « رؤیاهای شیرین کنیم. بلکه باید در ما نیروهای درست شبیه به نیروهای « هنرمند برانگیخته شود.»

هنرمند آریایی از درون به برین میرود و شنونده یا بیننده تاثیر کار هنری را به درون خود میبرد تا با احساسی که هنرمند را حین خلق اثرش سرشار میساخت برسد. « وظیفه واقعی اثر هنری افزودن نیروی خلاق ما و تقویت آزادی « آن در برابر جهان و حتی چیره شدن بر آنست.»

پندار بنیادی روز نبرگ اینست که هنر در هنرمند شوری میافریند که او را با نیروهای حاکم بر جهان پیوند میدهد، و سپس میافزاید: « انسان سیاهی « در آلمان باید دارای همین کیفیات زیبا شناختی باشد، زیرا مردم آریایی « میتوانند تنها در سیطره هنرمندی باشند که در اوج شور عرفانی باشد.» این يك تعریف کم و بیش دقیق از آن اتحاد سحر آمیزی است که هینلر میکوشید بین خود و شنوندگانش بوجود آورد.

بزرگترین تلاش برای برانگیختن این وجه فاخر اراده از راه حواس،

۱- Rüdiger هنرمند آلمانی

۲- Hildebrand همکرم ساز آلمانی

۳- Thierry نویسنده فرانسوی

۴- André Siegfried اقتصاددان و جامعه شناس فرانسوی

۵- محاضر

۶- Isenheim شهری در راین علیا

بگفته روزنبرگه، موسیقی و درام ریشارد واگنرست؛ همان واگنر وحدت جوئیکه گفته است کاش شعر، موسیقی و رقص میتوانستند جاودانه یکی شوند. وانگهی بررسی روابط بین سخن، نوا و رقص نشان میدهد که گاه نغمه و حرکت مزاحم کلمه‌اند. مثلاً در درام همراه با موسیقی این سه هنر نمیتوانند مدت درازی همگام و آمیخته باشند و اگر قوانین خاص هر یک ناچیز شمرده شوند بکل اثر هنری آسیب خواهد رسید. ولی این ایرادات هرگز از ارزش آثار واگنر نمیکاهند که «توانسته است زندگی بیافریند»، و امر اساسی همین است که کاملاً با تنش ارادی هنرمند شمالی میخواند. بدینسان لب هنر غربی که در واگنر تجلی یافته اینست که «روح شمالی تأمل‌گرا^۱ نیست و در روانشناسی فردی نیز «کم نمیشود، بلکه به نیروی اراده قوانین کیهانی و روحی بنیاد میکند». قانون اخلاقی امثال واگنر با گرایش عمیق همه بزرگان اروپا انبازست. «شوپنهاور خود اعتراف کرده است که «برترین چیزها زندگی قهرمانانه است». همه آثار هنری غرب از رودیکر^۲ تا فاوستوس^۳ و هانس زاکس^۴ تجلی نیروی انسان قهرمان و با اراده است و باید همین ذهنیت را در توده مردم برانگیزد. پژوهش مذهبی در اروپا مدت‌های مدید با اصول اعتقادی یهودی - مسیحی مسموم شده و اروپائی شمالی جرئت نیافته است بنحوی شخصی و مثبت عمل کند و خواسته‌هایش در زمینه استقلال و بیداری در قرن نوزدهم بوسیله «بین‌الملل روشنفکران»، خفه شده که ویرانگران خوارمایه‌ای چون گرهارت هاوپتمن^۵، توماس مان^۶، وده‌کیند^۷ به آن تعلق دارند و جملگی همداستانان امثال

۱- contemplative

۲- رکه. پانوش ۱ ص ۱۶۰

۳- Faustus یا بضبط فرانوی Faust شخصی که در ابتدای قرن شانزدهم در آلمان میزیست و بهای ارضای خواهش‌های سیری ناپذیر تن و کسب دانش بیحد و مرز روح خود را به شیطان فروخت. آثار هنری بسیاری براین پایه پرداخته شده که مشهورترین آنها درام کوتاه شاعر آلمانی است.

۴- Hans Sachs شاعر آلمانی (۱۴۹۴-۱۵۷۶)

۵- Gerhardt Hauptmann نویسنده آلمانی و برنده جایزه نوبل ۱۹۱۲

۶- Thomas Mann نویسنده آلمانی (۱۸۷۵-۱۹۵۵) برنده جایزه نوبل ادبیات (۱۹۲۹)

۷- Wedekind نمایشنامه نویس آلمانی

باربوس^۱، او نامونو^۲، ایبانیز^۳، موروا^۴، شاول^۵ و بسیاری دیگر از هنرمندان دورگه و مخالفان درنده خوی روح نژادی بوده اند. « این گروه خرده بورژوازی خشت-د زن کلمات عصر ما برغم خیل چاپلوسان و تبلیغات یهودیان درجا فرومی باشد، « هر چند هنوز در باره انسانیت و صلح بین ملت ها و غیره در فشان می کند : از « این پس از پاریس تا نیویورک و از وین تا مسکو گند مردار بر میخیزد ، و در این احوال کار ارشاد طبقه کارگر مسموم از مار کسیم را تنها و کلاهی بمهده دارند که جیره خوار بانکهای یهودیان هستند .

ولی خوشبختانه يك نسل آهنین جدید پیاخته که در جنگ پختگی یافته و مسمم به کین خواهی از خائنان است و « سرزنده از يك آرمان زیبایی هم کهن « وهم نو و يك اراده خلاق ویژه خود بسوی سرفرازی راه میسپارد . این نسل « پیگیرنده کار ژرمنی ها و بر آورنده آرزوی قدیمی تن ها است ، . ملت آلمان از بطن خاکستر خویش رستاخیز میکند : نژاد، اسطوره بنیادین قرن بیستم، بزودی بملت آگاهی و مفهوم هستی اش را می بخشد . آلمانیها دیگر نژاد ناب نبودند؛ ولی بلایای اخیر ، سرسپردگی به رایش و بیشوا ، که رئیس و خدای زنده ملت است ، بزودی خمیر مایه ای برای آزادی انرژیه ها خواهند شد و نژاد از نو ، ناب و نیرومند ، سر بر خواهد افراشت . نظام ژرمنی از نهانگاهی که در آن چندین قرن زندانی بود بیرون می آید : امپراطور خفته دیگر پیاخته است و به ملتش سلام میکند . جانفغانی بزرگ « برای ورود در تاریخ ، آغاز شده است . در اینجا لحن روزنبرگ اوج میگیرد و سبک نگارش سرعت پیمبرانه میشود : « سرآمد انسان های عصر ما کسی است که از راه نو کردن دلیرانه « اسطوره ها روان میلیون ها موجودات سرگردان و آلوده را بزیر سیطره این « اراده نژادی میگیرد که در عین کهنگی تازه است. »

۱ - Barbusse نویسنده فرانسوی .

۲ - Unamuno فیلسوف ، شاعر و نمایشنامه نویس اسپانیایی

۳ - Ibanez رمان نویس اسپانیایی

۴ - Maurois رمان نویس ، مورخ و مقاله نویس فرانسوی

۵ - George Bernard Shaw نویسنده و نمایشنامه نویس ایرلندی و برنده

جایزه نوبل ۱۹۲۵ .

گفته در بیان جوهر آنچه آلی^۱ است میگوید: تنها آنچه ثمر بخش است حقیقی است. از اینجا میتوان نتیجه گرفت که اشتباه نیز تا حدودی میتواند حقیقی باشد، اگر انسانیرا که گمراه است سودمند سازد و یا بنیروی تولیدی او بیفزاید. چه بسیار پی‌نهادهای علمی که بعدها نادرستی‌شان از نظر مادی باز شناخته شده و با اینهمه بارور بوده‌اند، زیرا در روح پژوهنده افکار جدیدی را بیدار کرده‌اند! اساس آنست که یک حقیقت درونی آلی آگاهی داشته باشیم و این حقیقت در افسانه‌های آلمانی تجلی میکنند، «که متعلق به تمام افسارند و برای شکوفا شدن آنها منتظر روان‌های پخته و بیدار هستند».

در اسطوره جدید عبادت و سیاست عمومی نباید پیوندی استوار یابند. از اینرو صلیب جای خود را باید به صلیب سیاه و شکسته، یگانه نماد حقیقی و قطعی قرن بیستم آریائی بدهد. «پیرامون این صلیب مقدس و رازمند، که نماد مردم ما و افسانه‌های آنها و توله جاودانی است، پوسته خاطرات عصری موج میزند که این صلیب همچون پرچم رستگاری پیشاپیش زائران و جنگجویان شمالی، که بجانب ایتالیا و یونان راه می‌پیمودند، افراشته بود یا هنگامیکه پرچمی خجولانه گسترده میشد تا بشارت جنگهای آزادی بخش نژاد شمالی را بدهد».

در پایان روزنیرگ باین نتیجه دقیق میرسد که بعقیده او «دیگر نمیتواند تئوری فردگرایی را در نظر گرفت، که بنا بر آن فرد وجود مستقلی است و ملتها و سپی بشریت در اثر گرد آمدن افراد تشکیل میشوند». بعکس ملت و خود ساختاری کامل است، در صورتیکه محیط منمدن و بشریت مبهم‌تر و درنیافتنی‌تر مینمایند».

بدینسان در زمینه قوانین حیات بحسب طرح ناسیونال سوسیالیستی ساختار چنین است: (۱) روح نژاد؛ (۲) ملیت؛ (۳) شخصیت؛ (۴) محیط فرهنگی؛ و در این شما نباید نردبانی دید که از پائین بی‌الا میرود، بلکه «دایره‌ایست که در آن خون گردش میکند». در واقع «روح نژاد محسوس نیست و با اینحال در ملتی که بوسیله خون پیوند یافته تجلی میکند و اوج محور تمثیلی آن

-۱ organique

-۲ hypothèse

« بزرگمردانی هستند که با کار خلاق گریز خود فرهنگی بوجود می‌آورند
« که نژاد و روحش بنوبه خود نگهبان آنند ».

بنابراین « محیط‌های فرهنگی بر پایه اوهام و توهم‌های مردمی که خون
« در آن هیچ کاره است » و « گزوغهای تمدن ملی ما را باز نمینمایند باید طرد
« شوند تا جهان گرائی^۱ در هیئت مبدل توکراسی^۲ رمی و یا انسان محوری
« ماسونی » و یا دستگانه‌های زیباشناختی روشنفکرانه نیز فروریزد .

اسطوره خون ، که در ۱۹۱۴ بیدار شده بود و « پشت سر ارتش‌های
« پیروزمند آلمان راه می‌سپرد و در ۱۹۱۸ خفه شد و امروز کاملاً بیدار شده
« است ، يك انقلاب جهانی را ضروری می‌شمارد و دیگر هیچگونه ارزش‌والایی
« را در برابر خود بر نمی‌تابد » ؛ تنها این اسطوره باید نبض حیات ملیت آلمان
« را از راه يك انضباط خشن و آگاهانه تنظیم کند . این اسطوره می‌خروشد که
« آلمانیها باید بصورت ملتی یکپارچه در آیند . دو میلیون آلمانی که در سراسر
« جهان در راه « مرام آلمان » جان سپردند نشان‌دادند که میتوانند تمامی قرن
« نوزدهم را طرد کنند و در قلب‌های ساده‌ترین دهقان و فاجیزترین کارگر نیروی
« خلاق و کهن اسطوره نژاد شمالی بهمان اندازه ژرمن‌هاییکه پانزده قرن پیش‌یا
« بیشتر از آلپ گذر کردند زنده بوده‌است . اگر روان ما و خون ما نبود خدائی
« که مورد تکریم است نیز بر جای نبود و بیگمان مردی چون استاد اکارت^۳
« نیز در عصر ما اعتقادی جز این نمیداشت . هر چیزی نیز که سرافرازی و
« آزادی این روح و این نژاد را پاسداری ، تقویت و تصفیه و پیروز کند از
« مقوله دین و حقوق و رایش ژرمن‌هاست . از همین رو هر کجا که قهرمانان آلمان
« برای این آرمان مرده‌اند مکان‌های متبرک است [...] ، و روزهاییکه هر چه
« پرشورتر برای این آرمان جنگیده‌اند نیز روزهای متبرک است . و هنگامیکه
« نماد بیداری ، پرچمی با علامت زندگی که همان صلیب شکسته است یگانه
« مذهب حاکم بر رایش ژرمنی شود ساعت خجسته فرد آلمانی فرارسیده است .»

۱- universalisme

۲- théocratie حکومت مذهبی

۳- Johannes Eckart یا استاد اکارت دومینیکی و عالم کلامی آلمان (۱۲۶۰-)

چنین است پایان خشن و متلاطمی که روزنبرگه برای اسطوره قرن بیستم نگاشته است. ما توانستیم تنها در مورد چند جنبه اساسی این کتاب حجیم تأکید کنیم. در آلمان نازی، هیچ کتابی با اهمیت این اثر نبوده است. مضامین آن در هم تافته‌اند و اغلب آشفتگی بر آن حاکم است. ولی بکمک این نوشته مکتبی بالاخره ما میتوانیم خطوط بنیادین پان ژرمانیسم، محفل توله، نهانخانه‌های بالتیکی، وریل و بسیاری جنبش‌های دیگری را بررسی کنیم (3). زیرا اشتباه نشود اگر اسطوره قرن بیستم یک تالیف مکتبی برای توده مردم بود، همچنان متضمن یکایک مواد برنامه جنبش‌های سری بود که واقماً در نهان نازیسم را ساختند. استنباط جادویی روابط انسان و جهان در نزد کسی چون روزنبرگه یا هاوسهوفر یا حتی آدولف هیتلر تنها از خلال اجزاء گوناگون و ظاهراً پراکنده دریافته میشود و مزیت اسطوره قرن بیستم بر غم آشفتگی بیان و بیندوقی آشکار، گردآوری تمامی این اجزاء در یک مجموعه است که بجوانان مکتبی نازی امکان بخشید تا از ۱۹۳۳ کاری را پی گیرند که نهانخانه‌های آلمان در خفا آغاز کرده بودند...

ناسیونال سوسیالیسم

یک ایده‌ولوژی

جادوئی

هاینریش هاینه^۱ خود را عمیقاً آلمانی می‌شمرد و آلمانی‌ها او را گاه خوش نداشته‌اند، چون «یهودی» بود. در ۱۷۹۷ در دوسلدرف^۲ زاده شد و در ۱۸۵۶ در پاریس مرد؛ در کتاب خود بنام دربارہ آلمان او همه اسرار را هویدا میکند...

«فرانسویان درازمدتی است از قرون وسطی بدرآمده‌اند و در آن دوران «بآرامش مینگردند و میتوانند زیباییهای آنرا دور از جهت گیریهای فلسفی یا «هنری ارزیابی کنند. ولی ما آلمانیها هنوز در قرون وسطی غوطه‌وریم. شما «فرانسویان میتوانید شسواری را ستایش کنید و دوست بدارید، زیرا از آن «جیزی جز وقایع نگاریهای زیبا و سلاحهای آهنین دریادتان نمی‌ماند. از اینرو «با مشغول داشتن تخیل و اقیان کنجکامی خود هیچگونه خطری نمی‌کنید. ولی «برای ما آلمانیها دفتر رخدادهای قرون وسطی هنوز بسته نشده و خون‌والدین «و دوستان ما هنوز بر آخرین برگه‌های این دفتر تازه است و جوشن‌های

۱- Heinrich Heine شاعر غزلسرا و نویسنده سیاسی آلمانی که بخشی از عمرش را در فرانسه گذراند و در پاریس مرد. تباری یهودی داشت، سپس به آئین پروتستان گروید. نازیها نامش را از تاریخ زدودند. (۱۷۹۷-۱۸۵۶)

۲- Düsseldorf شهری در آلمان غربی و مرکز رنانی - وستفالی.

« درخشان هنوز زیب پیکرهای زنده‌ی جلادان است [...]». برای شما شیطان و
 « ملازمان دوزخیش تنها جنبه شاعرانه دارد ؛ ولی ما نیرنگبازان و ابلهانی
 « داریم که از نظر فلسفی بدنیال اعاده حیثیت شیطان پرستی و ایمان به تبه‌کاریهای
 « دوزخی ساحرگان هستند .

« شاید نبوغ انقلاب از راه فرزانی نتواند ملت آلمان را بجنبش آورد؛
 « بلکه دیوانگی بتواند این کار سترک را بانجام رساند . همینکه روزی خون
 « جوشان بکشد این ملت برشود و هنگامیکه دوباره قلب خود را حس کند، آنگاه
 « دیگر به وراجی زاهدانه سالوسان باویر^۱ یا زمزمه عرفانی ژاوخایان زوآبه^۲
 « گوش نخواهد سپرد . گوش او تنها صدای با شکوه انسان را خواهد شنید ...
 « ولی ... این « انسان » چیست ؟ این انسانی است که ملت آلمان در انتظار
 « اوست . انسانی است که بفرجام به او خوشبختی و حیاتی را ارزانی خواهد
 « داشت که مدتی چنین دراز در آرزویش سوخته است . چند دیر مانده‌ای ، ایکه
 « سالخوردگان با شوریدگی آمدنت را بشارت داده‌اند ، ایکه جوانان چنین
 « بی‌شکیب انتظارت را میکشند ، ایکه چوگان آزادی وتاج امپراطوری بدون
 « صلیب را با خود داری !

« ... درست است که من از ارواح مقیم کوهستان‌ها خیلی کم سخن گفته‌ام؛
 « مثلاً من هیچ چیز درباره کوف هویزر^۳، که اقامتگاه امپراطور فردریک^۴ است،
 « نگفته‌ام [...] مسلماً این اعتقاد که امپراطور فردریک ، ریش قرمزپیر، نمرده
 « تنها يك‌تصه نیست؛ هنگامیکه جوجه کشیش‌ها او را بسیار آزرده‌اند او به کوهستانی
 « بنام کوف هویزر گریخت . میگویند او با همه درباریانش پنهان میماند تا
 « زمانیکه دوباره در جهان ظاهر شود و ملت آلمان را خوشبخت سازد . این
 « کوهستان در تورینگه^۴ ، که از نوردها وزن^۵ چندان دور نیست ، قرار دارد .

۱- Bavière بآلمانی Bayern منطقه‌ای در شرق آلمان.

۲- Souabe ناحیه‌ای از باویر

۳- Kuffhäuser

۴- Thuringe منطقه‌ای در شرق آلمان

۵- Nordhausen

« من بدفیات از جلوی آن گذر کرده‌ام و در يك شب زیبای زمستانی در آنجا
 « بیش از یکساعت مانده‌ام و چندین بار فریاد کشیده‌ام : « بیا ریش قرمز، بیا ،
 « و قلبم چون اخگری سینه‌ام را میسوزاند و اشک بر گونه‌هایم جاری بود. ولی
 « او، امپراطور فردريك عزیز ، نیامد و من تنها توانستم سخره‌ای را که اقامتگاه
 « اوست بیوسم ...

« بسیاری معتقدند که امپراطور در کوهستانش برابر يك میز سنگی نشسته
 « و چرت میزند و یا به ترتیباتی که برای فتح مجدد امپراطوری لازم است
 « می‌اندیشد . او پیوسه سرش را تکان میدهد و چشمک میزند . اکنون دیگر
 « ریشش تا زمین رسیده است . گاه ، گوئی در خواب ، دستش را دراز میکند و
 « میخواهد باز شمیر و سپرش را بدست گیرد . میگویند هنگامیکه امپراطور
 « دوباره به دنیا بازگردد سپرش را به يك درخت خشک می‌آویزد و درخت دردم
 « سبز و شکوفا خواهد شد و زمانه‌ای بهتر در آلمان خواهد دمید . این افسانه
 « چنان در ژرفنای روح آلمانی ریشه دارد که بخشی جدایی ناپذیر از وجودش
 « شده است ... همانکه امروزه ما «ضمیر»^۱ یا حتی « نهفت »^۲ مینامیم .

در واقع این داستان که با نبوغ هاینه دگر دیسی یاقه دو چیز را بما
 میآموزد :

۱) امپراطور خفته پناهنده در کوهستان تا حدودی اسطوره آگار تا^۳ یا
 شامبالا^۴ را تداعی میکند . در اینجا ما متد آنجا يك راز آشنا - « خداوندگار
 جهان » - از دنیائیکه دیگر درخور او نیست میگریزد و در جمع مریدانش در
 دل يك کوهستان بازگشت خود را ، که همان بازگشت عظیم روح بر روی زمین
 است ، تدارک می‌بیند . کوهستان در بسیاری از مذاهب محل راز آشنائی است :
 باید مدتی در آغوش آن جای گزید تا شایسته دریافت فیض تولدی دیگر شد .
 همین کیفیت در آئین مهر و در برخی اشکال متأخر دین زرتشتی دیده میشود .
 جنبه تمثیلی کوهستان حافظ اسرار و پاسدار نژاد را در افسانه کوه مرو^۵ ،

۱- subconscious

۲- inconscient

۳- Agarrtha ر.ک . ص ۹۲ بیه .

۴- Schamballah ر.ک . ص ۹۵

۵- Méru

کوهستان اولیه در مذهب برهمنی، نیز بازمیاییم.

۲) میتوان در این برداشت خاص از کوهستان و این فراخوانی قله‌ها که ویژه نژاد ژرمنی است - و در کوه است که به نیچه اشرافی دست میدهد که او را بنوشتن چنین گفت زدنشت بر می‌انگیزد - یکی از مضامین مهم نهفت^۱ قوم را باز یافت. بعقیده روانکوان، اعم از شاگردان فروید^۲ یا پیروان یونگ^۳ در نهفت آدمی کوهستان با تصور «مادر بد»، «مادر هولناک»، که بکام میکشد و فرومیرد، وابسته است. بعکس زمین نمادی از «مادر خوب» است، مادریکه در بر میگيرد و پناه میدهد. پس این مردان بی‌پروائیکه در آغوش «مادر هولناک» پناه میجویند چگونه آدمیانی هستند؟ راز آشنایان، کسانیکه «اسرار» خداوندگار جهان را میدانند، میکوشند بکمک کوهستان با او ارتباط برقرار کنند. باید بیدرنگه به اهمیت کوه در جهان هیتلری بیاندیشیم: پیشوا، هنگامیکه میخواهد تصمیم خطیری بگیرد، در آشیانه عقاب خود بر ششکادن^۴ در آلپ‌های پاورمنکف میشود و در آنجا، فراسوی گیرودارهای روزانه، میتواند با خدایان به گفت و شنود پردازد. او بعنوان میانکار^۵ یا «مدیوم» بین انسان و نیروهای کیهانی عمل میکند.

هاینریش هاینه مارا وارد دیار رازها کرده است؛ ولی یونگ، که او را بنحطاً يك روانکاو شمرده‌اند و شاید یکی از آخرین فرزندان غرب است، کلیدی بدست ما میدهد تا در سرزمین رازمندی پا گذاریم که سلطان بی‌هماورد آن آدولف هیتلر نامیده میشود...

در کتاب پرده‌هایی از نمایش نامه معاصر یونگ مینویسد که «آلمان دیار فاجعه‌های روحانی است»، و بگمان او آخرین فاجعه وحدت عرفانی کل يك ملت با يك رهبر - يك مرشد - است که بسیمای فردی واصل^۶ در آمده و نقش

۱ - Inconscient

۲ - Sigmund Freud بی‌شناس و روانپزشک نامدار اتریشی

۳ - Carl Gustav Jung روانپزشک و روانشناس سوئسی، شاگرد فروید، که سپس در مواردی از عقاید او برید.

۴ - Brechtsgaden

۵ - médiateur

۶ - inspiré

او تقریباً اسطوره‌ای مینماید . نه‌خانه‌ها ، که چندین دهه به کندوکاو افسون نژاد سرگرم بودند، درشامگاه فاجعه ۱۹۱۸ بر آن میشوند تا مردی را همچون آدمکی از صحنه سیاست برای فرمانروایی بر آلمان گسیل دارند . این مرد هیتلرست .

چرا هیتلر باشد ؟ چرا هیتلر نباشد ؟

رسالت این مرشد ظاهری ، که بوسیله راز آشنایان محافل باطنی نامزد و پشتیبانی میشود ، اینست که نیروهای جادویی را بگیرد و در خود نگهدارد و سپس به ملت آلمان برساند . ولی این نیروها چیستند ؟

بهرتر است تحلیل یونگ را دنبال کنیم . از نظر او تردید نیست که هیتلر تجلی خداوند وتان است . او این خدا را توصیف میکند و با توصیف او درواقع نقاب از چهره هیتلر برمیکشد : وتان ، آواره بی آرام ، فتنه انگیزی که هر زمان درجایی ایجاد کشمکش و درگیری میکند و با اثرات جادویی برجای د میگذارد ، در آغاز مسیحیت نوعی شیطان شمرده میشد . از وجود او تنها اخگری د برجای مانده بود که گاه درشبهای طوفانی بسیمای يك شکارچی خیالی و ملازمانش د شعله میکشید؛ داستانی در انبوه روایات که بنحوروز افزونی رو بخاموشی میرفت . ولی جای خالی این هرزه پوی بی آرام بعداً چگونه پر شد ؟ این نقش در قرون د وسطی در سیمای یهودی سرگردان ^۱ ، و نه در يك افسانه یهودی، بلکه مسیحی د شکل گرفت . بعبارت دیگر مضمون آوارگی را که مسیحیت پذیرفته بود در د یهودی بازیافت، بمصداق این قانون که ما همیشه در دیگران حالاتیرا می یابیم د که در درون خود ما به ضمیر پنهان^۲ رفته است . در هر حال تقارن ضد یهودیت د و رستاخیز وتان يك ظرافت روانشناختی است که باید حتماً خاطر نشان شود.

۱ - Ahasvérus شخصیتی افسانه‌ای که گویا مسیح را سخت آزرده و از اینرو محکوم به در بدری جاودان شد . از این افسانه (یهودی سرگردان) پاره‌ای از جوامع مسیحی سود جستند تا بازار یهودیان بپردازند و نویسندگانی چند نیز در آثار خود از آن الهام گرفتند . این نام با Assuérus اشتباه نشود که ضبط لاتینی کلمه عبری آخشورش (Akbshavérosh) و نامی است که در تورات به خشایارشا ، پادشاه ایران داده شده است .

۲ - inconscient

یونگ در این مرحله تحلیل خود بخشی بسیار مناسب از کلاگس^۱ شاعر را نقل می‌کند: «وتان يك خدای طوفان و غلیان است که زنجیر سوداها و هواهای^۲ و تهاجمی را می‌کشد؛ علاوه بر آن او يك ساحر و يك چشم بند^۳ بسیار تواناست که در تمامی اسرار نهانی دستی دارد.»

ولی سیمای وتان، یعنی چهره هیتلر که در بند نیروهای نهانی است، کاملاً منطبق با تصویری که امروزه از پدیده ناسیونال سوسیالیسم داریم نیست؛ از همین رو یونگ اندیشه خود را دقیقتر مینگارد:

«بهر تقدیر، بمنظور درک آسانتر میتوان از مضمون و نام وتان که ناخوشایندست چشم پوشید و در مورد این پدیده اصطلاح خشم قتنی^۴ را بکاربرد که همان معنی ولی کتایه آمیز ترست. زیرا سخن از خشم بمیان آوردن در اینجا چیزی جز دادن جنبه روانشناسی به وتان نیست و مانند اینست که بگوئیم قوم «در حالت خشم» است. ولی بدیقتریب يك ویژگی ارزنده این مجموعه در پرده میباند، که همان احوال فاجعه باری است که حمله‌ور را به مورد حمله می‌پیوندد. و دقیقاً همین برجسته‌ترین جنبه پدیده آلمان است، که يك فرد (در اینجا آدولف هیتلر)، که خود آشکارا تحت تاثیراتی است، تمام ملت خود را تحت تاثیر می‌گیرد، بنوعیکه همه چیز بحرکت درمی‌آید، مانند بهمنی که «بنحوی چاره ناپذیر برشویی خطرناک فرومی‌غلطد.»

«وتان بگمان من پی نهادی سخت متناسب است. در واقع چنین مینماید که در کوف هویر زخفته است. تازمانیکه کلانگان^۵ برای انجام مراسم صبحگاه «فرارسند.»

«وتان يك کیفیت و سبجه بنیادی روح آلمانی، يك «عامل، روانی باجوهر غیر عقلانی و گرد بادی است که دورا دور قلمرو آرام فرهنگ را میکوبد و میروبد. کسانیکه (در آلمان) به وتان معتقدند - هرچند غریب نماید -

۱- Klages فیلسوف و روانشناس آلمانی (۱۸۷۲-۱۹۵۶)

۲- appétits

۳- illusioniste

۴- furor teutonicus ر. ک. پانوش ۱، ص ۲۴

۵- حاشیه نویسنده، در اساطیر ژرمنی کلاخ‌ها شکردان و خیر رسانان وتان بشمار می‌آیند.

« ظاهراً دیدی درست‌تر از هواداران اندیشه استدلالی دارند . چیزیکه بکسره
 « فراموش شده اینست که وتان يك فراداد^۱ ژرمنی مادرزاد و جلوه بسیار حقیقی
 « و تجسم پیمانند يك فراداد بنیادی ویژه ملت آلمان است . نژاد ژرمنی (یا
 « بتعبیر رائج آریسانی) ، امت اقوام ژرمنی ، خاک و خون ، سرودهای واگال-
 « ویا^۲ ، اسب تازی والکیری‌ها^۳ ، سروری مسیح‌نام که به قهرمانی بورباچشان
 « آبی دگردیسی یافته ، مادر یونانی حضرت بولوس ، شیطانی که يك آلبریش^۴
 « بین‌المللی شده و بسیمای یهودیان و بنایان آزاد درآمده ، این فجر شمالی يك
 « فرهنگ نوردیائی، نژادهای پست مدیترانه‌ای ، وغیره - همه وهمه يك صحنه
 « پردازی ضروری است و در بنیاد نمودار حالت روانی واحدی است، یعنی يك
 « خدای آلمانی در روان این قوم حلول کرده که مفرش از فحاحات نیرومندی
 « سرشارست ،

سپس یونگه با يك بررسی دقیق توضیح میدهد که خدایان یونانی تطور
 یافته‌اند و اندیشه یونانی این‌طور روح و انسان را دنبال کرده است . در مقابل
 این اندیشه یونانی یکدست و این فرهنگ مدیترانه‌ای ، اکنون تند باد تندی را
 بنگریم :

« وتان (که تکرار میکنیم تمثیلی از عواطف^۵ ژرمنی است) هیچگونه
 « آثاری از پختگی و پیری نشان نمیدهد . او که بر گوهر خود استوارست
 « باسانی ، هنگامیکه زمان بخلاف اوست ، ناپدید میشود و بمدتی بیش از هزار
 « سال غایب میماند و این بدان‌معنی است که تأثیرش بنحوی ناشناس و غیر مستقیم
 « اعمال شده است . کهن تپ‌ها دقیقاً چون بستر رودخانه‌هایی هستند که امواج

۱- donnée

۲- Wagalweia

۳- Walkyries یا ال‌کوری ر . که . پانوش شماره ۳ ص ۲۴

۴- حاشیه نویسنده : Alberich یا Elberich کوتوله‌ای با ریش خاکستری
 در افسانه‌های ژرمنی است . او بکمك يك توری‌میتوانست خود را نامرئی سازد و نیروی
 دوازده مرد را بیاورد . زیگفرید پس از چهرگی بر او به‌تور جادویی و گنجهای نیبه
 لونگن ، که کوتوله نگهبانش بود ، دست یافت .

۵- affects برگرفته از اصطلاح روانشناختی Affekts آلمانی بمعنای احوال
 عاطفی ابتدائی است .

« بر جای گذاشته‌اند . ولی این امواج میتواند پس از مدت‌های نامشخص دوباره
 « در آن جاری شوند. يك کهن تیپ چیزی شبیه به گردنه‌ای تنگ و قدیمی است که
 « در آن امواج زندگی مدتها جاری بوده‌اند و هرچه بیشتر این بستر را کفند
 « باشند مسیر آن محفوظ‌تر میماند و در نتیجه احتمال بیشتری هست که دیر یا
 « زرد به آن بازگردند [...] . پس [...] ، همینکه دیگر نه يك فرد ، بلکه توده
 « مردم بحرکت درآید ، انسان در ساماندهی فرو میماند و کهن تیپ‌ها شروع
 « به اعمال تاثیرات خود میکنند [...] اگر باین نکات خوب توجه کنیم باید
 « باین نتیجه رسید که وتان تنها همان تجلی يك طبع تب‌آلود ، بیقرار، خشن و
 « طوفانی نیست ، بلکه دارای گوهری کاملاً متفاوت و عرفانی و کاهنانه نیز هست.
 « اگر این استنتاج درست درآید ، دیگر بهیچ رو جنبش ناسیونال سوسیالیسم
 « پایان کار نیست ؛ و باید در سالها و دهه‌های آینده در انتظار فرارسیدن حوادثی
 « بود که از نهانگاههای تاریک سرچشمه گرفته‌اند و درباره آن‌ها امروزه هنوز
 « نمیتوان تصور روشنی داشت رستاخیز وتان يك واپس روی و يك رجعت است ؛
 « مویکه بيك سد برخورد کند درباره در يك بستر قدیمی فرو میریزد . ولی
 « انباشتی آنها جاودانه نمی‌باید ؛ بلکه يك « دورخیز برای بهتر جستن ، است
 « و امواج بالاخره از بالای مانع سرریز خواهند کرد . در آن هنگام آنچه وتان
 « بگوش میبیر^۲ نجوا میکرد رخ مینماید :

باز وتان چه چیزی در گوش میبیر زمزمه میکند ؟

چشمه در جوش است

تاج و درخت جهان

با بانگ پرطنین کرنا شعله‌درست

کرنانی که هایم بولد^۳ در دست می‌جنباند و فرارسیدن بلارا هشدار میدهد.

این اشعار از حماسه بزرگ ولوسپا^۴ نقل شده است. در متن بدنبال آن

۱- امروزه کهن تیپ وتان برای آلمان نازی (حاشیه نویسنده)

۲- Mimir

۳- Heimhold

۴- Völuspá نخستین شعر از دیوان ادا Edda وک . پانوشت ۱ ص ۲۶ .

عزیمت کشتی مردگان، آزاد شدن قنریس^۱ و پایان جهان آمده است. ولوسپا یکی از مهم‌ترین اشعار مجموعه مشهور رونی^۲ بنام ادا^۳ و اساس اپرای هفک خدایان ریشارد واگنرست.

فرادادهای بنیادی

ناسیونال سوسیالیسم

ولی برای رسوخ درچنبره جهان‌بینی^۴ ناسیونال سوسیالیسم و برای درک چگونگی خزیدن شکفت انگیز نازیسم در تاریخ آلمان شایسته است یاد داشته باشیم تا کجا روح آلمانی اسیر اراده و اشتیاق و «غم ناتوانی از دربرفردن همه چیز» بوده است. و این رانها^۵، که هرگز ازخارج تعدیل نشده‌اند، این ملت را برآنداشته‌است که راه خود را در «بیکرانگی‌وزمان و مکان» بجوید(3). برای راه بردن به واقعیت این جهان معنوی و روحی نباید از غرابت و پوچی بیم داشت، زیرا سلسله‌جنبان این جهان کهن تبیهائی هستند که باروح لاتینی‌وسلنی توفیر دارند. روح ما، که بانوعی تعقل خو گرفته است و میکویضد میراث یونان ویژه‌ای (یعنی یونان ارسطو، نه یونان «رموز») است، برای درک سلوک کاملاً آلمانی ناسیونال سوسیالیسم باید ناگاه بپذیرد که در عادیات و حتی اموراداری رؤیا و واقعیت در کنارهم‌اند و واقعیت اغلب هنگامی بکمال نیرومند است که انبوه رانهای برخاسته از رویا مددش کنند.

در این نکته تاکید رواست که استنباط‌های فراگیر^۶ و مشخص از انسان، از اجتماع و از تاریخ تا چه حد سلسله جنبان ناسیونال سوسیالیسم بوده است

۱- Fenris درک. پانوشت ۱ ص ۱۲۹

۲- runique حروف الفبای قدیمی ژرمنی و شمالی

۳- درک. پانوشت ۱ ص ۲۶

۴- le labyrinthe idéologique

۵- pulsion از مصدر pousser بمعنای راندن: گرایش‌های دائمی و ناخودآگاه که اعمال فرد را برآه می‌اندازند.

۶- global

واهمال قدرت محرك نخستین بوده است نه هدف. هیتلر میگفت که برای بشریت « سرنوشتی وجود دارد که هرگز انسان‌های عادی نمیتوانند تصورش را بکنند، و حتی دیدار آنها هم ناب نمی‌آورند. سیاست چیزی جز یک شکل عملی و « جزئی از این سرنوشت نیست ». در این مورد هرمان راوشننگ^۱ چنین نتیجه میگیرد: « نقشه‌های سیاسی هیتلر را تنها هنگامی میتوان دریافت که اندیشه‌های « نهان او را بشناسیم و یقین او را در این که انسان با جهان هستی یک ارتباط محرم میز دارد. » (4)

اندیشه پردازان عرفان ژرمنی، - چمبرلین، هاوسهوفر، روزنبرگه و غیره - و بدنبال آنها آدولف هیتلر، خواسته‌اند یک ملت نوین آلمانی بر پایه جوهر جادویی بنیاد کنند. اکنون شایسته است که مفهوم این کلمه اخیراً روشن سازیم که دقیقاً بهمان معنای ویژه است که اسوالد اسپنگلر^۲ برای آن قائل بود، بدین تعبیر: « امتی که یک مذهب معین ایمان دارد و یا یک عرفان تخیلی « مدعی رستگاری واقعی سلسله جنبان اوست و به افراد خود آئینی واحد و یگانه « تحمیل میکند. » (5)

پس محور یک دستگاه گروهی و اجتماعی بر پایه جنبه جادویی امت چیزی جز رضایت تمامی افراد آن جماعت به یک عرفان واحد نیست و مظهر این عرفان یک میانجی^۳ بنام « مرشد »^۴ یا « پیشوا »^۵ است. برترین تجسم این باهمی عرفانی^۶ برای نازیها نظام اس. اس. است که بمقیده رهبرانش هدف آن احیای فضائل سنتی نظام های کهن شهبوران ژرمنی و غیر مسیحی، مکاتب سری و « سلسله مراتب زیست شناختی » آنهاست و این برنامه بر پایه اقیاد کور کورانه نسبت به پیشوا آدولف هیتلر و نماینده اش هاینریش هیملر^۷ است.

۱- رک. پانوشت ۱ ص ۸۹

۲- رک. پانوشت ۱ ص ۶۳

۳- catalyseur

۴- Guide

۵- Führer

۶- collectivisme mystique

۷- Reichsführer S.S. Heinrich Himmler

چنانکه می‌بینیم این دستگاه مستلزم وجود يك واسطه ، يك «مدیوم»^۱ بین قاطبه امت - که جملگی تن واحدی هستند - و عنصر الهی است. این میافکار نیروهای خدائی را دریافت میدارد و به ملتش میرساند و ملت « در ازاه آن » کارمایه ویژه خود را به او منتقل میسازد تا نیروی خدائی برقرار ماند و این نیروی خدائی تنها بوسیله قوم برگزیده ، یعنی نژاد مهان میتواند دوام یابد. انسان بخدا نیازمندست ، ولی خدا نیز از انسان بی‌نیاز نیست .

این اصل بنیادی رابطه قدرت و عرفان و دیالکتیک سیاسی آن بنظر آلفرد روزنبرگ و نیز هیملر و پیشگامان آنها بمدد یکی از مشخص‌ترین نکات مکتب ژرمنی ثابت می‌عود، یعنی وابستگی دوجانبه انسان به خدا و خدا به انسان که بنیان « آزادی حقیقی » انسان نوردیائی است و معرفت کامل به این رابطه از « مواضع کلامی »^۲ استاداکارت^۳ برآمده ، که در قرن پانزدهم چنین مینویسد: « برای آنکه خداوند برای من وجود داشته باشد نیاز به آن دارد که من وجود « اورا بخواهم : خداوند - برای من - تنها با اراده من وجود خواهد داشت! » ولی این اراده - یا این « اراده گرائی ژرمنی » - برای عملی شدن باید انتقال یابد و این انتقال تنها از راه میانکاری که قبلاً ذکرش رفت امکان پذیر است . این واسطه همچون سامانگر^۴ ماشین سبیرتیک^۵ مخوفی عمل میکند که دو قطب آن خدا و ملت آلمان است.

اغلب نوشته‌اند که هینلر « پریدار » ملتش بوده است . ولی این تعبیر تنها بمعنای يك « خط ربط » پذیرفتنی است . خدا تنها در صورتیکه ملت آلمان بخواهد وجود دارد و این خواست تنها از راه شخص پیشوا میتواند صورت بندد. مرشد ملت ، کهن تیپ آلمانی، آنچنانکه در قالب وتان تجلی میکند و زیگفرید^۶

۱ - médium

۲ - théologique

۳ - رگ. پانوش ۳ ص ۱۶۴

۴ - régulateur

۵ - cybernetique علم نظریات مربوط به کیفیات ارتباطی و تنظیم در انسان و ماشین

۶ - Siegfried قهرمان اساطیری آلمان

نوين درارتباط دائمی باخدایان است. او ترجمان خواستهای متعالی خدایان ژرمنی است و قوم در او ویژگیهای يك كاهن^۱ را یافته است. هنگامیکه او به توده مردم روی می آورد و در آنها هذیان و جذبه بر میانگیزد از آنروست که قبلاً در چشمه سار رموز ژرمانیا شست و شو کرده است. او مرد سرنوشت است و جادوگری که کیمیا میداند. این وجود نظر کرده از يك مكان رفیع، صفای بین آسمان و زمین، آلمانیها را مخاطب قرار میدهد. مقام او، هر جای عالم واقعی که باشد، يك جایگاه زمینی عادی نیست، بلکه واقعا و در مدت اتحادش بانبروهای کیهانی صفای است که خدایان دلجویانه بر آن فرود می آیند.

مرشدی که بدینسان بانبروهای نهانی ارتباط مییابد نمونه نژاد و مظهر آنست. اگر آلمانیها از پیام و راه و رسم او پیروی کنند مانند او خواهند شد. او زندگی میکند و حضور دارد چون نیروهای خدائی در اوست. ولی اگر هم بد حادثه مرگی فاخر نصیبش کند، باز همچون يك شفیع جان سپرده است؛ زیرا او با همان مرگ خود والاترین تجلی جرثومه نژاد آلمانی خواهد بود. جسم او زمین را بارور خواهد ساخت و روحش به ملاء اعلاى تمامی روحهای ژرمانیا^۲ خواهد پیوست.

در جادوی نازی آدولف هیتلر کاملترین مظهر انسانی خداگونه است که میبیرد تا جاودانه رستاخیز کند. زیرا چنانکه میدانیم کهن تیپهای يك نژاد تغییر نمیابند و در طول اعصار بندرت دگرگون میشوند (6). هزارها میکنند، ولی روح خون و خاک و نیروی ذاتی نژاد استوار میماند. میانکار و مسیح آریاییان یا پیشوا فوران جادوئی کهن تیپ بنیادی « ژرمنی جاویدان » است، با همه رویاها و ترسهای بیمارگونه اش، دلاوری خیره کننده اش و جنبه های مرموزش. او، چنانکه پیشتر گفته ایم، فردريك ریش قرمز، بالدور^۳، خدای فرمند و شهید و مخوفترین و بزرگترین آنها و تان است.

۱- chaman ساحران و پزشکان و کاهنانی هستند که با قوای طبیعت مرتبط و در احوال عالم مصرف شمرده میشوند (دائرة المعارف معاصر)

۲- plérome

۳- Germanie

۴- Baldur ظاهراً مراد Balder یا Baldr است، خدای اسکاندیناوی نور و عدالت و زیبایی

در واقع تمامی این خدایان تنها جلوه‌های ظاهری جنبه‌های مختلف همان گوهر جاودانی هستند. و آنچه هیتلر به درشتی و کُتُن وار در زمینه گست یکپارچگی کلامی مسیحیت بزبان می‌آورد که خود فرآورده مجموعه‌های از سنت‌های ژرمنی است که مارتین لوتر یکی از نقش‌آفرینان بزرگ آنست. همان بازگشت به خدایان آریائی اولیه است. بنا بر گفته روزنبرگه (7) استاد اکارت عین این مضمون را بصورت عقلانی کامل بیان داشته، بدین تعبیر که این بازگشت پایان يك راه پیمائی از شرك به عالیترین مرحله توحیدست، یعنی بر ساختن خداوند بوسیله انسان. بی‌تردید خدا خالق انسان است، ولی انسان در این کیهان‌زایی ژرمنی خالق خداوند میشود. این سلوک ژرمنی هم راز گشای بنیادگرایی سیاسی توأم با آرایش عرفانی هیتلر است و هم «مرگ خداوند» در فلسفه هگل و گذاشتن اولویت روح بجای آن.

هنگامیکه پیشوا، کاهن قوم ژرمنی، فرمان برپائی جشنهای بزرگه نوادی را در مونیخ یا نورنبرگه میدهد، این دیگر يك عمل سیاسی نیست، بلکه يك فریضه خدائی است و همچون تجلی خداوند در مراسم اولیه. اوست که در میان خوشباشی از نغمه‌های دیوانه‌وار، غریب زنده‌باد^۱، که همان ادعیه اهریمنی است، پیش می‌خرامد تا در حجله گاه روحانی با قومش پیوند یابد. يك گزارش از دنی دو روژمون^۲ بتاريخ ۱۹۳۶ در دست است که این احساس باشکوه را بنحوی ستودنی برای ما باز مینماید (8):

«... من در سخنرانی پیشوا در حضور چهل هزار تن شرکت داشته‌ام.
« ولی آنروز برای من خردکننده بود...»

«... آیا دیدن هیتلر نوعی تجلی است؟ آنچه دست کم برای من يك نوع
« تجلی مینماید اینست که ببینیم چه رشته‌هایی هیتلر را با انبوه شنوندگانش
« می‌پیوندند. بکشید يك تالار وسیع را مجسم کنید که ناگهان نیمه تاریک میشود
« و در همین حال پرتو نور افکن مرد کوچک اندامی را با لبخندی شیفته^۳
« آشکار میسازد. و هنگامیکه این مرد بکندی پیش میرود و با حرکتی کشیشانه

1 - heil

2 - Denis de Rougemont

3 - extatique

« سلام میدهد چهل هزار بازو بلند میشوند و فریو موزون « هایل » برمیخیزد
 « و دقایقی طولانی ادامه میابد تا آنکه آواز مقدس مرست وسل لیدر مانند يك
 « سرود مذهبی آغاز میشود . تازه من فهمیدم ! من خود را در يك میتینگ
 « توده‌ای یا تظاهرات سیاسی می‌پنداشتم. ولی آلمانیها آئین‌های مذهبی خود را
 « برپا میداشتند و عبادت بجا می‌آوردند . این تعریفات عظیم مذهبی که مرا
 « خورد میساخت . روح توده‌ها ! من آنکه فهمیدم موضوع چیست : من نفیر
 « عشق ، نفیر يك ملت را ، که روحش در تسخیر مردی بانسم جذبه آمیز بود ،
 « شنیدم . . . »

« این را تنها بانوعی شورخاس و تپش دل ، درعین هوشیازی ، میتوان
 « دریافت. آنچه که من اکنون حس میکنم چیزیت که باید بیزاری مقدس نامید.»
 سپس دنی دوروئمون باردیگر از خودکاهن ، مرشد شیدای^۱ ملت آلمان،
 از این مردیکه نیروهای مهارنشدنی را آزاد میسازد، و این بار در ۱۹۳۷، که دیگر
 هیچکس در فرارسیدن عاجل فاجعه اروپا تردید ندارد ، چنین مینویسد :

« . . . يك نابغه نه يك جانور و نه يك موجود هوشمندست . او با اختیار
 « خود نیست . صفات ویژه‌ای چون رذائل و فضائل و یا حسایی در باطنك ندارد و
 « وضع اجتماعی او هم چندان مشخص نیست . او گذرگاه نیروهای تاریخ و میانجی
 « این نیروهایی است که اکنون دیگر در برابر شما قد برافراشته‌اند ؛ و دیگر
 « اینکه میتوانید او را از میان بردارید ، بی آنکه ذره‌ای از کرمهای او محو شود.
 « ... اگر در این عصریکه چشم بر هر واقییت شمارش ناپذیر بسته است
 « واقییتی بنام « آدولف هیتلر » وجود دارد همین يك طنز موحش برخاسته
 « از مشیت الهی است که میخروشد ؛ پس شما رموز را قبول ندارید ؟ باشد . من
 « این واقییت [هیتلر] را در سرفوشت شما قرار میدهم تا برایش تعبیری بیابید ،
 « اگر اینکار را برای سیانت خود کافی می‌پندارید . »

« ... خواهید گفت که من مداح پیغوا هستم ولی من بیش از هر چیز ستایشگر
 « همگرائی ربانی قدرت او با تمایلات پنهان شمایم . »

۱ - Horst Wessel Lied

۲ - extasié

« . . . حال در آستانه رموز بایستیم . زیرا از اینجا ببعده شیطان از ما
 « داناترست . من در توصیف هیتلر همینقدر میتوانم بگویم که تنها يك پیامبر میتوانم
 « با او همسنگ باشد .

دنی دوروژمون توانسته است از نزدیک تجربه ناسیونال سوسیالیسم را در
 مقام نظاره گری بیطرف و عاری از شور دنبال کند . او نوآوری افسونگرانه
 نازیسم را ، که سبب حشمت و سپس کراهت آن شد ، دریافته است . درمتنی کوتاه
 که بازهم از روزشمار آلمان^۱ او استخراج شده - برای ما تشریفات عجیبی را
 توصیف میکند که خودبتهائی عنوان این فصل را موجه میسازد : ناسیونال سوسیالیسم
 يك ایدئولوژی جادویی .»

« ... در شب تار ، بردشتی ناهموار ، که مسافر سکندری میخورد ، توده هائی
 « خاموش و شتابان را بسوی يك مربع نورانی که با پرچمها محدود شده دنبال
 « میکنیم . سه هزار رهبر سازمان جوانان و حزب ، که بر روی چهار ضلع صف
 « کشیده اند در انتظارند تا نیمه شب آتش مرکزی روشن شود .
 « مشعل های ملتهب ، که در دست افراد نخستین صف است ، يك ردیف نورانی
 « چشمک زن و سرخ قام ساخته اند .

« همسرایان میگویند : « ما در گیل خفته ایم ، زمینگیر و خاکسار^۲ »
 « سپس چند ضربه شوم طبلها ... « قوم پریشان و سرگردان بود ... » شایعاتی
 « از جنگ خانگی بگوش میرسد : رگبار مسلسلها ، بخش هائی از همسرانی
 « ناموزون و کینه آلود . سکوت مرگبار . آنگاه صدائی روشنتر برمیخیزد :
 « ولی افسانه کهن ژرمنی نوید میداد که دهاننده ما از کوهستانهای پربرف فرود
 خواهد آمد...»

« موسیقی و شیور نظامی : افسانه کهن تبدیل به واقعیت شده است . او برای
 بیدار کردن قومش آمده است . و اکنون غرش های نظامی شکوه رایش نوین و
 نوزائی امت را روایت میکنند .. »

دنی دوروژمون بیگمان یکی از هوشمندانه ترین توصیف هارا در زمینه این
 استیلای جادویی ، که حین انقلاب ناسیونال سوسیالیسم آلمان را در چنگال گرفت

بدست داده است و در این کانون نیروهای نهانی ظاهراً ما میتوانیم از زبان شاعر و رمان نویس انگلیسی آرتور ماخن^۱ بگوئیم: « من خیال میکنم که ما در دنیایی « از رموز بزرگ و اموری برتر از گمان و وهم و کاملاً بهت آورزندگی میکنیم. »

ناسیونال سوسیالیسم ،

کنوس یا جادوگری ؟

در واقع ناسیونال سوسیالیسم نوعی برداشت از جهان و بازچیزی غیر از آنست . آیا برداشتی خاص از انسان است ؟ نه ، باز هم چیز دیگری است . يك « در » است ؛ دری که بنا بتعبیر لوئی پوول^۲ بر روی يك دگرآباد مطلق^۳ « گشوده میشود . نازیسم این « دگرآباد » نیست . بلکه خود آن دری است که همینکه باز شد بما امکان میدهد به این « دگرآباد » بنگریم ؛ دنیاهایی دیگر را ببینیم و مع امور ناشناخته و غیرمحمتمل را ، که در بعد دیگری از آگاهی واقعند ، بگیریم . آیا نازیسم يك در است ؟ این تعبیر همسنگ تعبیر دیگری است از فردريك ترستان^۴ که در کتاب خود بدست داده است. (9) در این کتاب نویسنده آشکارا شخصیت‌ها را به صحنه می‌آورد که گویی ساخته و پرداخته درام ناسیونال سوسیالیسم‌اند: « چرا ما باید پیوسته و سوسه شویم که درهائی را بگشائیم ، که « گویی رازی در پشت آن است ؟ اصل راز خود در است . باز کردن آن حل کردن آن نیست ، بلکه خراب کردن آنست . پشت تمام درهای این دنیا جز « خلاء چیزی نیست - نه ، غلط گفتمی ، خلاء نیست ، بلکه آینه‌ایست... »

۱ - Arthur Machen

۲ - Louis Pauwels

۳ - ailleurs absolu

۴ - Frédéric Tristan

نظام سیاه و سرانش

اسطوره‌های مندرج در مکاتب دینیش اکارت، کارل هاوسهوفر، هوریکر یا آلفرد روزنبرگ ناگهان تبدیل به واقعیات مخوف شدند. در پشت چهره خندان «آلمان نوین»، در پس پشت یادواره‌های^۱ نورمبرگ، هنگامیکه يك پشوای شیفته دختر بچه‌ها را میبوسد و مادر بزرگ‌ها را مینوازد، نقطه پرگار و قلب مسلک ناسیونال سوسیالیسم، تجلی انسانی هنجار و ناهنجاری آن، یعنی نظام سیاه اس.اس. پنهانست. «ما اکنون از جهان بیرونیم. دیگر نه موضوع آلمان جاودانی و یا «دولت ناسیونال سوسیالیست، که تدارک جادویی ظهور انسان-خدا مطرح است: د يك انسان به انگاره انسانی که امشاسپندان به زمین خواهند فرستاد (1)».

هیتلر شبی از نیروهای نهانی است: وظیفه این دست آموز ارجمند «امشاسپندان، ایزدان و فرشتگان»^۱ پرداختن يك بشریت آریایی نوین است.

۱- *les fastes* از ریشه لاتینی بمعنای تقویم روزهای مبارک، که در رم قدیم جدول زمانی رخدادهای مهم بود و امروزه دفتری است که در آن وقایع بیاد ماندنی ثبت میشود.

۲- *les Dominations, les Trônes, les Puissances* سلسله مراتب فرشتگان در الهیات مسیحی. معادل تقریبی آنها در الهیات زرتشتی بدین قرار است: امشاسپندان، جاودانان مقدس یا مهین فرشتگان. ایزدان از نظر رتبه و منزلت دون امشاسپندان هستند (مزدیسنا و ادب پارسی. دکتر معین، ص ۲۳۷ بهمد).

این سلسله مراتب هر پایه تعبیراتی است که در نوشته‌های حضرت بولوس بتبع مذهب کنوسی اسکندریه برای نیروهای معنوی، که بر جهان فرمان میرانند، آمده‌اند (حاشیه نویسنده).

عکس تبلیغاتی این رهبر توده‌های چاپلوس نقابی بريك چهره دوزخی است. پیشوا از استادان سری خود رسالت پی‌افکندن يك نظام را - چنانکه به راوشیننگ گفته است - بعهده گرفته تا بفرجام بتواند آنچه هنوز سد راه تقدیر معنوی زمین است از پیش بردارد (2). در صدر این «نظام» رهبرانی تازه وشکست‌ناپذیر خواهند بود که از سرچشمه انرژی نژادی پرورده شده باشند. برای رسیدن باین مقصود باید يك «انبار» نیرو فراهم آورد و با بهره‌گرفتن از ذخائر آن رهبری جهان را به آلمان باز داد تا این ملت مبشر ابرمردمی^۱ آینده شود. این انبار همان نظام سیاه خواهد بود.

هیتلر به راوشیننگ چنین میگوید: «از آنجا (نظام سیاه) است که مرحله «دوم» برخوردار خاست که انسانی است انکاره و نقطهٔ پرگار وجود، یعنی انسان - خدا، سیمای فرمانده انسان - خدا چون تصویری از خود آئین خواهد بود. ولی «باز مراحل وجود دارد که برای من امکان و رخصت نیست از آنها سخن بگویم...»

این نظام سیاه و این نیروی شبه نظامی دجال گونه Schutz Staffen منطبق با هیچ ضرورت سیاسی یا نظامی نیست، بلکه يك نیاز جادویی را بر میآورد. نهاد نظام سیاه معنی دار است: دو S که با الفبای رونی^۲ ترسیم شده و دو آذرخش موازی. در اساطیر ژرمنی - شمالی يك آذرخش بمعنای «خوبی» و دو آذرخش بمعنای «بدی» است. برای اعضای نظام سیاه چیزی بیش از لاف زنی مطرح است و آن يك موضع‌گیری متافیزیکی و واژگونی ارزش‌ها از راه واژگونی نهادهاست.

احاطه بر علم الاخلاق سری اس. اس.ها دشوار است. بخلاف آنچه می‌پندارند و برغم همه آثاریکه در این زمینه منتشر شده است، ما درباره معارف باطنی نظام سیاه چیز زیادی نمیدانیم. با اینحال میتوان از آن چندین ویژگی بسیار مهم را برکشید. مثلاً اندیشه بنیادی اینست که جهان، چنانکه امروز می‌بینیم، ماده خامی است که باید تفسیرش داد. کارمایه‌ای در درون این ماده خام بوسیله ساحران و

۱ - surhumanité

۲ - runique رک. پیوست‌های پایان کتاب

خرمندان کشور ظلمات و آگار تا زندانی و متر ا کم شده است . کسانی که روش آزاد ساختن این انرژی ، یا بتعبیر عده ای وریل ، را یافته اند میتوانند با قدرت های برونی^۱ ، « ابر مردان ناشناس » و آنها تیکه « از خارج » نظام اس . اس . را ارشاد میکنند ارتباط یابند .

در چندین کانون ، که 'پزشناخته' نبودند و هیچکس در آلمان رایش سوم در باره آنها سخنی نمیگفت ، آموزش بنیادی چنین جمع بندی شده بود :

هر چه هست کیهان یا جهان هستی است بصورت يك موجود زنده . همه اشیاء ، همه موجودات ، من جمله انسان ، قالب های گوناگونی هستند که در طی اعمار این جهان زنده بسط یافته اند . سپس مضمون اصلی که چمبرلن و هاوسهوفر بیان داشته اند میآید : آفرینش خاتمه نیافته است . خدایان برای مافرمان هایی میفرستند که راز آشنایان اس . اس . باید دریافت کنند . این فرمان ها متناسب با مراحل مختلف بیداری روانی و تکامل کیهانی هر کس است . انسان جلوه ای از نیرو های جهان هستی است که از سیاره ای به سیاره دیگر سیلان میابد و در خود کل کیهان را ، نه بحالت نمادین ، بلکه واقعاً داراست . کسیکه این مکتب مقابله را پیوسته مد نظر داشته باشد در ارتباط دائم با خدایان است ؛ او در مسیر ابر مرد قدم میزند و عملش در متن نظام اس . اس . کمک به تکوین انسان - خداست ، که در سطح فردی وجود ندارد ، بلکه از راه اتحاد سپاهی از راز آشنایان در يك پیکرو احد تجلی میکند . چنین اساسی در آموزش و همگی منابع آن تنها هنگامی به باروهای^۲ اس . اس . رسیده است که از نهانخانه هایی چون نظام ژرمن ها ، مجمع وریل و محفل توله برخاسته و از حدیده های نامأنوس گذشته است . اعضای این نهانخانه ها نخستین راز آموزان و اولین اس . اس . های حقیقی بوده اند . در این آموزش رودلف هس مرشد هیملر بود و ژنرال کارل هاوسهوفر خود اغلب به برخی از باروهای نظام اس . اس . میآمد تا نه تنها ژو پولی تیک ، بلکه تئوری های مختلف باطنی را ، که انحصاراً از جزوات سری محفل توله و بررسی های مسطور در اوستادا برگرفته بود ، تفسیر کند .^۳ آنچه در این دستگاه باطنی تا بدینمایه اغواگر مارا سخت بشکفت میآورد نزدیکی - اگر نگوییم خویشاوندی - آن با تعلیماتی است که

۱ - puissance du dehors

۲ - burg کلمه آلمانی بمعنای کاخ دژهای فتودالی قرون وسطی

۳ - رکن . ص ۱۱۴ بهمد

استاد آن یکی از اولین رقیبان نازیم بود. منظور آتروپوسوفی^۱ و اشتاینراست که قبلا هم ذکرش گذشت

رودلف اشتاینر و انجمن آتروپوسوفی

باجمال ، رودلف اشتاینر^۲ در یک روستای اتریش - مجارستان قدیم بنام کراال یوک^۳ در ۲۷ فوریه ۱۸۶۱ متولد شد. میهنش « بورگن لاند »^۴ در قرون وسطی یک سرزمین برگزیده شهسواران تتی بود. رودلف در کودکی در ویرانه‌های شکوهمند کاخهای تتی پر سه میزد. بهین مناسبت تخیل و رویاهایش در همانجا ریشه گرفت.

در ۱۸۷۹ اشتاینر به آثار کوتاه راه برد و در ۱۸۹۱ رساله دکتری خود را درباره گوته و استنباط او از جهان گذراند و آنرا در ۱۸۹۷ منتشر ساخت. از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۵ در برلن بسر میبرد. بیگمان در آنجا برخی حلقه‌های روحی رفت و آمد دارد و شاید با اعضای انجمن وریل در همین محافل دیدار کرده است. برای او برخورد با « تتوسوف » های بانوبلاواتسکی سر نوشت سازست ، چون بخش آلمانی انجمن تتوسوفی را بنیاد مینهد و خود دبیر کلش میشود. همکار نزدیکش در این راه ماریافن زیفرس^۵، دختری نژاده از تبار بالتیکی است. اهمیت بالتیکی‌ها را در رشد نهانخانه‌های آلمان یساده داشته باشیم ، و نیز « موضوع » الکساندر اوتودورونای روسیه^۶ ، بالتیکوم و تبار بالتیکی روزنبرگ و اینکه بالتیک سرزمین برگزیده تتن‌ها بود ...

در ۱۹۰۶ اشتاینر در پاریس است و در چهارچوب انجمن تتوسوفی دوره‌ای مشتمل بر هجده سخنرانی ایراد میکند.

۱ - anthroposophie

۲ - Rudolf Steiner ر.ک . ص ۶۰ بیعد .

۳ - Kral Jevce

۴ - Burgenland استانی از اتریش در مرز مجارستان .

۵ - Maria von Sievers

۶ - ر.ک . ص ۱۰۰ بیعد .

از ۱۹۱۰ او هم نهاد^۱ خاص خود را، که متفاوت با تئوسوفی بلاواتسکی است، فراهم می‌آورد و اندک زمانی بعد مکتب او، آتروپوسوفی، بر می‌دمد که هدف آن بررسی مسیحیت باطنی و روابط آن با تمام مذاهب بزرگ است.

از این زمان بیعد رودلف اشتاینر اهمیت قدر اول را به دوره گرال و روایت پارسیفال و جنبه تمثیلی نیزه‌ای که پهلوی مسیح را شکافت میدهد. مباحث مختلف بررسی‌های اشتاینر در همین دوران برای گروه‌های باطنی پان ژرمنی که در آینده‌ای نزدیک منشاء نازیسم خواهند شد، جنبه بنیادین می‌آید.^۲

در دوم و سوم فوریه ۱۹۱۳ انجمن آتروپوسوفی رسماً تشکیل میشود. در ۲۰ سپتامبر همین سال بنیاد آن در دورناخ^۳ سوئیس نزدیک زوریخ بنام گوته‌آنوم^۴ گذاشته میشود، که ساختمانی یکسره از چوب و نماد آموزش اشتاینر است. چیزی نمیکند که پیرامون گوته‌آنوم مریدانی از سراسر اروپا فراهم می‌آیند.

از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ در دورناخ و برلن زندگی میکند و در گوته‌آنوم نمایش‌هایی از «رموز» میدهد، که اغلب پیرامون مضامین شهسواری یا صلیب گلرنگ است. (4)

شب حضرت سیلوستر^۵ ۱۹۲۲ دست‌های جنایتکار، که بیشک از آن یک روستایی اهل محلند، گوته‌آنوم را به آتش میکشند. ولی گردانندگان واقعی این سوه قصد در مونیخ بودند و روستایی پیشگفته مزدور اعضای محفل توله بود. ولی چنانکه امروزه از منابع اشتاینری کاملاً آگاه و خود دورناخ میدانیم، بخلاف آنچه می‌پندارند، نازیها هرگز این سوه قصد را ترتیب نداده بودند.

اشتاینر، که در اثر ویرانی‌شمره زندگانش خورد شده بود، باز دستور ساختمان مجدد معبد عرفانی خود را، این بار از مصالح سخت، سنگ و بتون،

۱- *synthèse*

۲- حاشیه نویسنده: شباہت‌های میان مکتب سری اس. اس. ها و آموزش‌های اشتاینر از حدود ظواهر فراتر می‌روند.

۳- *Dornach*

۴- *Goetheanum*

۵- *Saint Sylvestre*

میدهد . در ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۴ بایراد آخرین خطابه‌اش می‌پردازد و توش و توان باخته در ۳۰ مارس ۱۹۲۵ میمیرد .

کریستین مورگن‌اشترن^۱ (۱۸۷۱-۱۹۱۴)، یکی از بزرگترین شاعران آلمان آن زمان ، که دوست و مرید رودلف اشتاینر بود ، درباره بنیانگذار آتروپوسوفی این داوری درخشان را میکند :

« تنها تاریخ‌نویسانند که اگر بنکارش داستان این زندگی فاخر پردازند کارخلاق رودلف اشتاینر را ، که دارای عالیت‌ترین جنبه انسانی بود، بما خواهند نمود و آن‌گاه شکفت زده پی‌میبریم بخاطر انسان‌ها در آنجا ، دور از هیاهو، چه مایه کارانجام گرفته و کوشش یک دوره عمر این روح بزرگ چه پشتیبان و تکیه‌گاه بی‌جانیشی برای انسان‌ها فراآورده و درس‌سرایین قرن و در گویر موخس مادیکرایی فراخواهد آورد .»^۲

محفل توله ، و نه نازیها بمنوان یک حزب سیاسی، به آثار اشتاینر مستقیماً حمله برد . توله چرا ؟ ما اکنون نقش اساسی این محفل را در زایش نازیسم میدانیم . تقریباً تمامی اعتقادات جادویی ناسیونال سوسیالیسم از محفل توله برخاسته یا از ممبر آن گذشته‌اند . بخشی از اصولیکه چون محوری استوار گرداگرد آن بنای مقدس نظام سیاه را بر آوردند با آموزش‌های اشتاینر همانندی داشت .

بنیانگذار انجمن آتروپوسوفی این اصول را برای رستگاری انسان بکار میگرفت ، ولی مردان محفل توله و نازیها بدنبال کاربردهای شوم و اهریمنی آن بودند . پس برای طرفداران کاربرد این عقاید سری بمنظورهای سیاسی، رودلف اشتاینر و انجمن اودشمنانی و حشت‌انگیز بودند . زیرا عمل انسان‌گرایانه مرشد دورناخ ممکن بود جادوگران سیاه آلمان را گمراه سازد . هدف مطلوب

۱ - Christian Morgenstern

۲ - حاشیه نویسنده : آثار رودلف اشتاینر بیکرانست . پس از کلاهای معماری و بیکر سازی و غیره به نوشته‌های او مرسوم . چاپ این مجموعه ، که هم‌اکنون بزبان آلمانی تدارک دیده میشود ، کمتر از ۳۰۰ جلد نخواهد بود . تنها همان‌سخنرانیهایش به ۶۰۰۰ بالغ میشود .

کوبیدن اشتایمر بود تا خود یگانه خداوندان کار بست نیروهای مخوف و تعلیمات مرموز باشند. ناکامی (نسبی) سوه قصد بر علیه انجمن آتروپوسوفی - چون گوته آنوم بی درنگه بازسازی شد - شاید با شکست نهائی آلمان نازی بی ارتباط نباشد. بهره برداری مطلوب از نیروهای نهانی، که اعضای توله میخواستند انحصاراً در بنیاد یک نظام بت پرستی ویرانگر بکار گیرند، امکان پذیر نبود، زیرا اشتایمر و مریدانش نیز بخشی از این انرژی را جذب میکردند. این پی نهادها تشویش انگیزند. اگر این پی نهادها با انگارمهای علم مادیکرای عصر ما نمیخواستند، ولی هرگز نباید بهمین مناسبت از طرح آنها خودداری کرد، زیرا از یاد نبریم که هیچ امر جادویی نسبت به ناسیونال سوسیالیسم، که نظام اس. اس. یکی از اساسی ترین تجلیات آن بود، یگانه بشمار نمیآید.

تشریفات و آداب اس. اس. ها

جلسه رازآشنائی، که در حین آن نوچه^۱ بنحوی تمثیلی رون مضاعف^۲ «اس. اس.» را دریافت میداشت، بنا بقعیده لویی پوول و ژاک برژییه در بامداد جادوگران و نیز بقعیده بریسو^۳ در نظام سیاه و ادوار کالیک^۴ در کتاب هیملرد امپراطوریش، همانند مراسمی بود که در باروهای شهسواران تننی انجام میگرفت.

تمامی کسانی که در ظاهر او نیفورم اس. اس. را بتن داشتند آشنا به اسرار نظام درونی نبودند. مانند تمام انجمنهای باطنی، چون بنایان آزاد یا اسمعیلیه (5) تشریفات رازآشنائی تک مرحله ای نبود، بلکه درجات سری، طولانی و بر تاقه ای^۵ داشت. اس. اس. که پلهای از نردبان باطنی را بالامیرفت

۱- néophyte

۲- double rune

۳- André Brissaud

۴- Edouard Calic

۵- compliqué (از مصدر لاتینی comolicare بمعنای تا کردن و بهم تافتن است.) در فارسی بر تافتن بمعنای « بهم پیچیدن و تساب دادن نخ یا جز آنرا » (لغت نامه دهخدا، ذیل مصدر تافتن) و « پیچیدن » (فرهنگ معین) است.

باید بیدرنک خود را آماده پیشرفتهای تازه‌ای برای وصول به مرتبه سری دیگری میکرد .

این رازآموزیها ، که درینا درباره آنها جز چند گواهی شخصی بجا نمانده ، چون تمامی بایگانی‌های نظام سیاه منهدم یا به روسیه و ایالات متحده امریکا حمل شده‌اند ، دارای پاره‌ای آداب یکتواخت بوده است . هیملر میخواست که این آداب از حد تن‌ها هم فراتر رود و همانند تعلیمات سری دوردستی شود که در ژرمانیای عتیق به برادران دژمنده^۱ داده میشد . (7,9)

اطلاعاتیکه ما توانسته‌ایم شخصاً بدست آوریم همه باهم میخوانند : طالب بمدت چندین ساعت ، و برای پاره‌ای مراتب بمدت چند روز ، در یکی از حجره‌های زیرزمینی يك باروی نظام اس . اس . زندانی میشد و در اینمدت از آب و خوراک محروم بود . حجره‌اش سفید و کوچک و ائانه آن بسیار اندک بود . روی يك دیوار رون مضاهف « اس . اس . » کشیده شده بود و در زیر آن : « درباره این علامت تأمل کن ، چون کلید همه چیزست . » پس از اینمدت دو اس . اس . او نیفورم پوش بدنبال طالب میآمدند و او را به « تالار اسرار » می بردند . در آنجا او تقاسب با رتبه‌اش درسی درباره ارزش هیرو گلیفی^۲ برخی حروف رونی میگرفت . علامت بسیار مختلفی نیز به او مینمودند و تفسیر میکردند . پس از ختم این جلسه نمادشناسی و پرسش از طالب که آیا باز هم پابرجاست ، دو مردی که اکنون دیگر راهنمای او شده بودند او را به معبد میبردند . قبل از ورود به معبد نیم تنه او نیفرمش را در میآورد و تنها شلوار سیاه و پیراهن سفید بر تنش باقی میماند .

دربرا این مرد گستاخی که چنین جسورانه خود نمائی میکرد قضات بلند پایه نظام سیاه با او نیفورم کامل اس . اس . ، در زیر عکسی از پیشوا و عکس دیگری از هیملر بر کرسی‌های خود آرام گرفته بودند . آنگاه رئیس محکمه چنین میگفت : « رفیق میخواستی در طریق برادری ، پیش‌تر روی ؟ » با پاسخ مثبت طالب تالار را برای انجام آداب سری آماده میکردند . این آداب چه بودند ؟ تشریفات با آزمایش‌های جسمانی آغاز میشد . (8) ما اکنون آداب مختصری را که برای اس . اس‌های عادی در نظر گرفته شده بود می‌شناسیم : یکی از آزمایشهای مشهور

۱ - Männerbünde

۲ - hiéroglyphe خط قدیم مصریان

صارت از در آوردن چشم گربه بیک ضربه نیزه بدون کشتن حیوان بود. ولی برای راز آشنایان نظام درونی آزمایش‌ها از نوع دیگری بودند. گروهی آنرا یک نوع ریاضت نزدیک به تمرینات یوگا (جوگی) دانسته‌اند که در برخی مدارس جنگی در هند باستان^۱ انجام میشد و یا همانند ایشارگریهائیکه از جنگجویان ژرمنی فرقه برادران (زمنده خواسته میشد. آزمایشهای خونین، آزمایشهای ضبط نفس، آزمایشهای پیرا روانی^۲، همه اینها و بیش از اینها: تلفیقی و برآیندی از همه این روش‌ها. منابع این‌ها را گاه باید در آداب ژرمنی و شمالی و گاه در متون مقدس تتنی جست. این چنین معجون میراثی بود از مراسم رازآشنائی، که در نظام ژرمن‌ها و محفل توله انجام میگرفت.

پس از این مرحله اول طالب یک آزمون واقعی فلسفه نهانی را میگذراند. شفاها و بمدت چندین ساعت از او پرسش‌هایی میشد تا درجه آگاهی از آداب سری مراتب پائین تر و میزان احاطه اش بر اسطوره شناسی و افسانه‌های تاریخی بدست آید. آگاهی از تئوریهای بزرگ ظلمات^۳، مکتب هورینگر و افسانه آگارتا و شامبالا الزامی بود.

سپس تقریر اشعاری از پارسیفال، و لغرم فن اشباخ و تیتورل جدید^۴ و آلفرد فن شارفبرگ^۵ بدنبال می‌آمد. تقریرات باید بر پایه برخی فواید قرائت میبود، زیرا صداها را امواجی می‌شمرند که میتواند بر روی پاره‌ای نیروهای جادویی تاثیر کند.^۶ با اینحال، هنر بسیار دشوار بیان جادویی کافی نبود، بلکه همچنان باید میتوانستند برخی نکات بظاهر تاریک این آثار بزرگ شاعرانه باطنی را

۱- védique

۲- parapsychologie

۳- Hyperborée

۴- Nouveau Titurel

۵- Scharfenberg

۶- حاشیه نویسنده، این نوع تقریر از دور دست‌ترین زمان‌ها مرسوم و اساس قرائت تمامی متون بزرگ مذهبی بشر بوده است. در آغاز وداها، اوپانیشادها، ایلهاد و اودیسه را بهمین ترتیب باطنی میخواندند. اهمیت لحن صدا در بیان هجای جادویی aum در زبان سانسکریت یک نمونه جالب است. در این زمینه آثار چندی منتشر شده است (9,10).

تفسیر و تأویل کنند و سیل پرسش درباره تمثیل نوردیائی جام مقدس^۱، شناخت پنهانگاههای^۲ پارسیفال و تیتورل جاری بود.

در این مرحله از رازآموزی دیگر جلسه تعطیل میشد. طالب در تالار با انتظار می نشست و دو اس. اسی که او را از سلولش آورده بودند نکهبانش بودند. در این احوال دادگاه درباره سرفوشت این فوخته^۳ شور میکرد. سپس بیدرنگ جلسه از نو تشکیل میشد، اعضای دادگاه، دیگر حاضران و طالب می ایستادند و رئیس با صدائی موقر اعلام میداشت: «ای فلان، بنام نظام اس. اس.، بموجب «اختیارنامه از پیشوایمان آدولف هیتلر دریافت داشته ایم، بموجب دستور رایش «فهرر اس. اس. هاینریش هیملر، برای آلمان، برای نژاد و برای فروشکوه «ژرمنها، ترا به مرتبه - نظام درونی اس. اس. می پذیریم. بیا و از دستهای «ما علامت درجه جدیدت را بگیر...»

اگر برعکس پیشرفت طالب را ناکافی می شمردند بی درنگ به واحدش پس میفرستادند؛ البته پس از آنکه او را سوگند میدادند که راز آداب باطنی را که بر او آشکار ساخته بودند نگاه دارد. بنابراین سوگند طالب شوربخت درمیافت که اگر هر رازی را فاش سازد بی درنگ مستوجب عذاب مرگ خواهد شد و این سرفوشت بسیاری از اس. اس. های ندانم کار و وراج بود.

و اما آخرین مرحله آموزش راز آشنای تازه پس از دریافت علامت درجه اش آغاز میشد. باید بمدت دو هفته ورزشهای تازه ای میکرد؛ آداب دیگری از اخوت جنگجویان ژرمنی را میاموخت و برخی نظریات ژئوپولیتیکی و متون رازآموزی را درباره مبادی جهانها و رسالت ژرمنها مطالعه میکرد.

هیملر خود را تجسم امپراطور هانری اول پرنده باز^۴ میدانست و ادعا داشت که کارشاه آرتور را در روی زمین از سر گرفته و بنیانگذار مبد روحی شهسواران جدید است.

رایش فوهرر اس. اس. در وستفالی یکی از کاخ دژهای رعب آور و

۱ - Graal

۲ - topographie secrète

۳ - novice

۴ - Henri 1er l'oiseleur پادشاه ژرمانی و بنیانگذار سلسله ساکسون

دلهره انگیز قرون وسطی بنام ورفلسبرگ^۱ را نوسازی کرده بود. در اینجا بزرگترین رازآشنایان اس. اس.، یعنی خود هیملر و دوازده سرکرده^۲ گرد آمده بودند، که در اندیشه هیملر نقش دوازده شهسوار شاه آرتور را بهمه داشتند. در تالاری ۳۵ متر در ۱۵ متر، پوشیده از مخمل سیاه و نقره‌ای با علام اس. اس.، این شهسواران سیاه پیرامون میزی دراز از بلوط گرد می‌آمدند. نخستین کار در این گرد همایی‌ها تأمل به نیت جذب تمامی نیروهای جادویی لازم برای موفقیت در اقدامات زمینی بود. ما در باره این تأملات و دعاهاى شرك‌آلود که با وزن خاصی و بمنظور بسط احوال درونی ذکر گویان گفته و تکرار میشد هیچ نمیدانیم.

در پایان این تأملات سیزده مرد از این تالار بیرون میرفتند و در سردای وسیع با سقف گنبدی فرود می‌آمدند که بوسیله مشعل‌هایی روشن میشد و سپس بازم پائینتر و تا اعماق دخمه‌ای فرومی‌رفتند و در آنجا رازآموزی نهایی انجام میگرفت. در اینجا بود که در فواصل نامنظم طالب، حیرت زده، درمیافت که رازها را شخص هاینریش هیملر باو خواهد آموزاند.

در ورفلسبرگ محیطی دیرمانند حکمفرما بود؛ جنگجویانیکه با آنجا می‌آمدند راهب نیز بودند، راهبانی که کلاهی آراسته به یک کله مرده با طرح سه ربی و خندان بر سر داشتند.

یک گارد جاویدان نگهبان این کاخ دژ وسیع فتودالی بود. سکون و آرامشی غریب موجب میشد که جهان، سیاست و جنگ از یاد برود و تنها یک هدف متعالی بر جای ماند که جستجوی ابرمرد آریائی بود. ورفلسبرگ یکی از آزمایشگاهها و نخستین آنها بود که باید از آن پیکر فرمند^۳ انسان - خدای ژرمنی برخیزد. در برابر این نیروهائیکه بظاهر از عدم برمی‌جهند، انسان نواندیش دچار خوف میشود. پس اس. اس. آن دد جان شکاری که همیشه بنا نموده‌اند

۱. Wervelsberg

۲. Obergruppenführer

۳. corps glorieux

نیست ؟ در بین این نجبگان خون آشام مردانی بازهم متفاوت وجود داشت: راز
آشنایان، جادوگران حقیقی که واقماً دارای نیروهای نهانی بودند . ولی
اس. اس. های برگزیده سومعه‌ای بینام^۱ ازیک باروی نظام اس. اس. تا قله
رفیع واگنری ورفلسبرگ که چه راه درازی در پیش داشتند اما در همه جا بانگ
واحدی طنین میافکند ، صدای مردان دوزخی و جن زده . يك ترانه اس. اس.
این کیفیت را برای ما تداعی میکند که مخوف ، فاتح و گوئی آماده برای نوزایی
ناگهانی است :

... اس. اس. است که در کشور سرخ راه میسپرد
مترنم به يك ترانه شیطانی
بگذار همه جهان ما را لعنت کند
یا به خون ما سلام گویند
ما نخستین خوانندگان جشن هستیم
که پیوسته در صف مقدم ایستاده‌ایم
در آنجا است که ابلیس دوست دارد بخندد
اس. اس. است که در کشور سرخ راه میسپرد

آنتربه ، اوج هدیان

پس از بنیاد نظام درونی و تشکیل شورای عالی کاخ ورفلسبرگ هیملر خواست
بازهم در عقلائی کردن دستگاه نابخرد نازی پیشتر رود . پس يك انستیتوی غریب
بنام آنتربه^۲ در ۱۹۳۵ بنیاد کرد . این نام بظاهری آزار در واقع پوششی بود
برای يك اقدام رمزواره ، انحرافی و کریه . در ۱۹۴۲ آنتربه مستقیماً به ستاد
ویژه هاینریش هیملر ، یعنی شورای سیزده نفری کشیشان اعظم ورفلسبرگ پیوست.
هیملر مقام ریاست آنتربه را داشت و دبیر کل آن از آغاز تا پایان ولفرام زیفرس^۳
و رئیس علمی اش والترووست^۴ ، عضو آکادمی علوم و رئیس دانشگاه مونیخ بود .

۱- مشهور به Napola

۲- Ahnenerbe

۳- Obersturmbannführer W. Sievers

۴- Walter Wüst

آنها را گروهی از دانشمندان برجسته کمک میکردند که تخصص آنها در تعداد زیادی از رشته‌های علوم جدید و علوم سنتی بود. مقراین انستیتو برلین دالم، خیابان پوکلر^۱، شماره ۱۶ بود و بنیاد آنتر به، که هزینه‌اش را این انستیتو تأمین میکرد در برلین، ویلهلم اشتراسه، شماره ۲۸ جای داشت. تأسیس آنتر به براسنی یکی از طرفه‌ترین اقدامات رایش سوم و از میان تمامی سازمان‌های اس. اس. بیگمان مرموزترین آنها بود.

اسناد سری آنتر به در ۱۹۴۵ دچارهمان سرنوشت اسناد مربوط به آداب و تشریفات اس. اس. ها شدند، بدینمعنی که بخش مهمی از آنها نابود گردید و تسمه‌ها روس‌ها و امریکاییان بتاراج بردند و نگذاشتند افشاء شود.

هیملر در مورد آنتر به تنها در نطقی که در ژانویه ۱۹۳۸ کرد مطالبی گفت. این متن که عمداً مبهم بود چیز خاصی در بر ندارد :

« ما همچنین یک سرویس نژادی داریم (روشا^۲) که وظیفه مثبت آن آموزش ایدئولوژیکی است، بخلاف سرویس امنیتی که وظیفه منفی آن کشف دشمن است. مأموریت سرویس نژادی پرداختن به ازدواج‌های اس. اس. است [...] این سرویس را همچنین گماشته‌ایم تا کارهای علمی در رابطه با « انستیتوی آنتر به را بانجام رساند. ما در آلت کریستن بورگ^۳ توانسته‌ایم بقایای استحکامات تنی بمساحت سی آرپان^۴ را از خاک بیرون بکشیم. این موضوع از نظر سیاسی مهم است، زیرا دشمنان ما در خارج پیوسته ادعا میکنند که پروس شرقی یک سرزمین اسلاوی و متعلق بآنهاست [...] از نقطه نظر علمی و ایدئولوژیکی هدف ما عبارت از بررسی این مطالب و پرهیز از جعل است. کشفیات آلت کریستن بورگ، که بوسیله انستیتوی آنتر به انجام گرفت، وجود هفت طبقه را مدلل ساخت. نخستین طبقه از آن نظام کهن است و سپس « یک طبقه پروس و بالاخره پنج طبقه کوتی و ماقبل ژرمنی است. این چیزها مورد توجه ما هستند، زیرا در چهارچوب مبارزه مکتبی و سیاسی ما نهایت اهمیت را دارند.

۱ - Berlin Dahlem, Pücklerstrasse, No. 16

۲ - Rasse und Siedlungshauptamt, Rusa

۳ - Altchristenburg

۴ - arpents واحد اندازه گیری سطح

« من میل دارم که در هر منطقه ای که اجتماعی از اس. اس. ها وجود دارد
 « يك مرکز فرهنگی ویژه عظمت آلمان و گذشته آلمان نیز باشد. من می‌ایلم این
 « کانون فرهنگی سامان یابد و بحالتی در آید که شایسته قومی فرهیخته باشد، مانند
 « اکثرن اشتاین^۱ یا زا کسناها^۲، نزدیک فردن^۳، که در گذشته چهار هزار و
 « پانصد ساکسونی قتل عام شدند. در آنجا ما خانها را در پيشه‌ای بكمك چهار
 « هزار و پانصد قطعه سرگردان^۴ ماقبل تاریخی که از چهار هزار و پانصد دهکده
 « ساکسونی آورده شده‌اند بازسازی کرده‌ایم. هدف این عملیات؟ ما می‌خواهیم
 « به مردان خود و بملت آلمان مدلل سازیم که گذشته ما از هزار سال فراتر می‌رود
 « و نیز ما در گذشته ملتی وحشی و بی‌فرهنگ نبوده‌ایم که نیازمند به فرهنگ وارداتی
 « باشیم. ما می‌خواهیم که ملت ما به تاریخ خود بنزد و می‌خواهیم به او بگوئیم
 « که آلمان جاودانی‌تر از رم است که امروزه دو هزار سال عمر دارد. زیرا در
 « آلمان قدیمی‌ترین خیش را کشف کرده‌اند که در پنجاه سال پیش ساخته شده
 « است. قدیمی‌ترین حروف را ژرمن‌ها اختراع کرده‌اند و برای باور داشتن
 « به آن کافی است متون سنگ نبشته‌ها را نگاه کنیم که در همه جا هست^۵ ما می‌خواهیم
 « بهر آلمانی، چه در غرب و چه در شرق آلمان نشان دهیم که آنچه در این خاک
 « میتوان یافت و آنچه ما در آن می‌ایم ساخته و پرداخته نیاکانش است. ما امروز
 « میتوانیم به غرب ثابت کنیم که آرمین^۶ يك سر کرده حقیر گروهی وحشی نبوده
 « است، بلکه نبرد در زمان او، با يك بازدهی نظامی بر تروبا استحکاماتی ساخته
 « دست ژرمن‌ها و بیهمتا در آن عصر، رهبری شده‌است. اینست جهت دل‌مشغولی‌های
 « علمی و فرهنگی ما در مورد ماقبل تاریخ...»

با این روحیه انستیتوی آنتربه هیئتی را بر ریاست نژادشناسی بنام

۱ - Externstein

۲ - Sachsenhain

۳ - Verden

۴ - bloc erratique قطعاتی که در اثر وجود ینحاله‌های قدیمی فرسنگها از محل اصلی خود دور شده‌اند.

۵ - حاشیه نویسنده: همپلر در اینجا اشاره به القیای رونی میکند. نظر او خطاست که این خود داستانی دیگرست...

۶ - Arminius رهبر تاریخی ژرمن‌ها

دکتر شفر^۱ به تبت گسیل داشت که مأموریتش بازیافتن مبادی نژاد شمالی بود که بنا بر اعتقاد نظریه پردازان نازی، چنانکه دیدیم، تبار هند و ژرمنی داشت. پاره‌ای از اسناد این ولنکاری در دست است و گزیده‌ای از آن در میکروفیلم‌های بایگانی ملی واشنگتن وجود دارد. بیگمان در زمینه مسائل مورد نظر ما بسیار جالب است که روزی بتوانیم آنها را بررسی کنیم.

اگر شهادت سرهنک اس. اس. و لفرام زیفرس در نورنبرگ را قبول کنیم، بر نامه آتر به بوسيله خود هیملر تدوین شده بود که چند کلمه بیشتر نیست: « فضا، روح، مرگ، میراث شاخه نوردیائی ریشه هند و ژرمنی، یعنی فضای حیاتی ضروری برای آریائی‌های ژرمنی، فلسفه ناسیونال سوسیالیسم و مرگی که باید بوسیله جاودانگی نژاد از آن برگزشت، میراث معنوی، نژادی، هنری و علمی نیاکان. پس هدف آشکار پژوهش علمی کاملاً جهت دار و در مسیر روشن ساختن تئوریهای کارل هاوسهوفر و آلفرد روزنبرگ بکمک دلایل باستانشناسی، نژادی و زبان‌شناسی است.

این کاوش در رشته‌های بسیار متنوع انجام گرفت. زیفرس در دادرسی‌اش اظهار داشت که آتر به دارای پنجاه و دو بخش علمی مختلف بود و علاوه بر آن « بیش از صد مأموریت تحقیقاتی بسیار گسترده را انجام یا دستور انجام داده بود. » بر نامه‌های جدی نیز وجود داشت، از قبیل دریافتن واقعیت ماندگاری صلیب گلرنگ در قرن بیستم و ارزش نما دینی که باید به کهن تیب « کریستیان روزن کرویتس^۲»، بنیانگذار اسطوره‌های نظام صلیب گلرنگ داده میشد؛ بررسی اعداد مقدس و کاربرد آن بوسیله علم جفر عبرانی^۳؛ کاربرد چنگ^۴ و جنبه نمادین آن در ایرلند و غیره. تحقیقات دیگر ناچرخدانه مینمایند، مثلاً مفهوم برجك‌هائیکه بر کلیساهای گوتی مشرفند و خاستگاه و معنای برخی کلامها ...

۱- Standartenführer S. S. Dr. Scheffer

۲- Christian Rosenkreuz باید دانش پژوهش‌هائیکه آتر به درباره شخصیت کریستین روزن کرویتس انجام داده خیلی نزدیک به تحقیقاتی است که رودلف اشتاینر بویژه در کتاب تئوسوفی صلیب گلرنگ خود آورده است.

۳- Kabbale hébraïque

۴- la harpe

بعضی بخش‌های انستیتو بررسی‌هایی می‌کردند تحت عنوان « امور سری رایش »، یعنی درجات عالی پژوهش‌های باطنی که بوسیله نظام اس. اس. و برخی گردانندگان نازی، که اعضای محفل توله بوده‌اند، انجام می‌گرفته است. (11)

بخش‌های دیگر جنبه فنی داشتند و درباره تهیه سلاح‌های جدید، از قبیل « اشعه مرگ »، که بعداً « لیزر » نامیده می‌شد، کار می‌کردند. بالاخره بخشی سخت‌فروسته مأموریت داشت جمله کیهان‌شناسی‌های کهن را بررسی کند و جوهر سری آنها را برکشد تا در جهان بینی^۱ ویژه رایش سوم جای گیرد. همین گروه آثار روانی تمرینات یوگا^۲ و ذن^۳ و نیز تاثیر جادوگری و کیمیاگری عملی را به تحلیل میکشید.

از جمله اعضای آتر به میثوان فریدریش هیلشر^۴، استاد گرانمایه و مرشد منویولفرام زینفرس، و نیز کارل هاوسهوفر، ارنست یونگر^۵ و حکیم الهی یهودی مارتین بویر^۶ را نام برد.

ادعا شده که هیلشر از محفل توله بوده است. این نکته بنظر ما محتمل مینماید، زیرا رهنمودهایی که به شاگردش زینفرس میداد همگی برخاسته از برنامه توله و انجمنهای قدیمی پان‌ژرمنی پیش از جنگ جهانی اول بوده است. بهر حال پژوهش‌های این دانشمند بسیار برتر از کشمکش‌های اهل ظاهر و راهنمای او به شناخت نیروهای پنهانی انسان بوده است. او پژوهندگان اس. اس. انستیتوی آتر به را از ثمرات این تحقیقات بهره‌مند می‌ساخت، ولی این جماعت از

۱- Weltanschauung

۲- Yoga یا بفارسی جوك (از ریشه مانسکریت بمعنای پیوند و مهار یا یوغ)
تکنیک هندی که با وسایل روانی و ریاضت مهار اعمال حیاتی و اختیار کامل جسم را
بمرتاض میدهد تا مآلاً با جان جهان اتصال و اتحاد یابد .

۳- Zen (از ریشه مانسکریت بمعنای تأمل) فرقه بودائی ژاپن که برترین پایگاه
را به تأمل میدهد و چون در طلب زیبایی است به پیشرفت هنرها در ژاپن بسیار
کمک رسانده است .

۴- Friedrich Hilscher

۵- Ernest Jünger

۶- Martin Buber

آن کمتر برای هدفهای موصومانه استفاده میکردند.

ارنست یونگر هیلشر را کاملاً میشناخت و از او در روزنامه‌اش که در پاریس طی سالهای اشغال فرانسه مینگاشت نام میبرد. ولی در چاپ فرانسوی روزنامه توضیح مربوط به هیلشر حذف شده است. پوول و برژیبه^۱ این نکته را دریافته‌اند و ترجمه متن را بدینترتیب بدست داده‌اند:

تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۴۳: «عصر ملاقات با بوگو^۲ (نام رمزی که یونگر به هیلشر داده بود). (12) در دورانی چنین فقیر از نظر نیروهای بکر و بدیع، او بنظرم یکی از بستگان منست که درباره‌اش بسیار اندیشیده‌ام، بدون آنکه بتوانم به قضاوتی برسم. بیشتر می‌پنداشتم که او در تاریخ عصر ما همچون یکی از شخصیت‌های کم‌آوازه، ولی دارای نظرافت روانی خارق‌العاده، وارد خواهد شد. اکنون فکر میکنم که او نقشی بزرگتر خواهد داشت. بسیاری، اگر نه اغلب روشنفکران جوان که پس از جنگ جهانی بی‌لوع رسیده‌اند، از او تأثیر پذیرفته‌اند و بیشترشان به مکتب او گذر داشته‌اند [...] او مؤید گمانی است که من از دیرباز دارم: او بنیانگذار یک آئین است و اکنون دیگر فراسوی اصول اعتقادی دیر زمانست که در طریق تدوین عبادات پیش‌تاخته است. او بمن یک رشته مناجات‌ها و شماری از اعیاد را بر پایه «تقویم الحادی» نموده‌است که مراتب خدایان، رنگ‌ها، جانوران، غذاها، سنگ‌ها و گیاهان را دربر میگیرد. من در آنجا دیده‌ام که مراسم تبرک روشنائی در دوم فوریه برگزار میشود...»

بهنگام سقوط آلمان نازی، که ولفرام زیفرس با اتهام «جنایت بر علیه انسانیت» تحت تعقیب بود، هیلشر بدون کمترین نگرانی و خیلی راحت به نورمبرگ برای ادای شهادت آمد تا شاید مریدش را نجات دهد. ولی این کاری ثمر بود و حکم دادگاه صادر شد که زیفرس را بدار آویزند. زیفرس هنگامیکه از متن حکم آگاه شد تقاضا کرد دادگاه بر او رحمت آورد که در واپسین لحظات هیلشر در کنارش باشد و این درخواست پذیرفته شد. آنگاه در پای دار، هنگامی که دو مرد به آدابی ناشناخته پرداختند و سخنانی نامفهوم بر زبان آوردند صحنه چنان

۱ - Bergier, Pauwels

۲ - Bogo

سنايش انگيز و ديوانه وار شد که دژخيم همه حاضران را بو حشت افکند. سپس هيلر محکومها در آغوش فشرد. آنگاه محکوم واپس رفت، بارديگر بمرشدش تعظيم کرد و بی آنکه خم به ابرو آورد گردن خود را به جلاد سپرد.

یکی از محرمانه ترين و بی گمان جنایت بارترین فعالیت‌های آنتر به (که زيفرس را به سر دارفرستاد) در ژويه ۱۹۴۱ ظهور پیوست، که هیلر تصمیم بايجاد يك شاخه ویژه آنتر به بسورت انستیتوئی برای پژوهشهای علمی نظامی گرفت که با همکاری دانشگاه استراسبورگ و يك کالبد شناس^۱ بنام پروفیسور هیرت^۲ تعدادی اسکلتها و جمجمه‌های یهودیان و کولیان را گرد آورد. از جمله تحقیقات شوم هیرت میتوان آمارگیری انبوهی از جمجمه‌های کمیسرهای سیاسی بلشویک یهودی نژاد را بر شمرد که بگمان او این افراد « نمونه يك نوع انسانی پست ولی مشخص » بودند.

با این دید است که بررسی ما درباره پایه‌های مکتبی نظام اس. اس. پایان نمیگیرد. بیگمان منابع باطنی ناسیونال سوسیالیسم نمیبایستی ناگزیر آنرا بچنین کژ راهیها بکشاند. ولی در اینجا ارزشهای اخلاقی ما نوس دگرگون شده‌اند و ما برداشتی یکسره غیز عقلانی از انسان و جهان در پیش رو داریم. این شرّ غول آسا در انکاره کیهانی نیز غول پیکرست.

آدولف هیتلر

و نیروهای نهانی

اغلب از روابط نزدیک بین پیشوا و اخترشناسان و بخصوص روابط او با اخترشناس سوئیسی کارل کرافت^۱ سخن رفته است. الیک هوه^۲ در کتابی تازه بنام دنیای غریب اخترشناسان بنحوی تقریباً مسلم ثابت میکند که این شخصیت مرموز بیگمان هیچگاه طالع بین هیتلر نبود. او در تأیید سخنش بویژه اظهارات ۱۰ نوامبر ۱۹۳۵ بیوه کرافت خطاب به روزنامه نگاران اخبار بال^۳ را میآورد که شوهرش هرگز تماسی با پیشوا و رودلف هر نداشته است. البته این نیز حقیقتی است که کارل کرافت رسماً در آلمان دوران رایش سوم کار میکرد و کتاب اختر زیست شناسی^۴ او یکی از آثار کلاسیکی بود که در گروههای بسیار مکتوم ناسیونال سوسیالیسم، مثلاً در باروهای اس. اس. مورد مطالعه قرار میگرفت. (۱) با اینحال مسئله کرافت روشن نیست. این سوئیسی که در ۱۹۰۰ متولد شده بود از ۱۹۲۲ به محفل توله پیوست و در همان هنگام با رودلف اشتاینر آشنا شد. ولی ظاهراً این ملاقات برای دومرد سرنوشت ساز نبود. در ۱۹۳۶ کرافت به کنتس کیزرلینکه^۵ معرفی شد و بیوه فیلسوف نام آور مهر این

۱ - Karl Kraft

۲ - Ellic Howe

۳ - Basler Nachrichten

۴ - Astrobiologie

۵ - comtesse de Keyserling

جوان شوریده و دمدمی را بدل گرفت . کرافت بسبب بصیرت در اخترشناسی و آگاهی از پیشگوییهای نوستراداموس^۱ در محافل برلن، که تشنه امور اعجاب آور و باور نکردنی بودند، جاذبه‌ای بیمانند داشت . در آغاز جنگ هیتلر کرافت را فراخواند تا هم برای سازمان او کار کند و هم او را شخصاً به رموز اخترشناسی آشنا سازد . رایش فوهرر ر.اس. اس. در مورد پاره‌ای طرح‌های خیال‌بافانه‌اش برای او رازگشائی کرد . اندکی بعد اخترشناس توقیف و به اردوگاه زاکسن هاوزن در اورانینبورگ^۲ تبعید شد . افراد مختلفی او را در این اردوگاه مدرسال ۱۹۴۳ دیدند ، از جمله ادوار گالیک^۳ ، نویسنده‌ای که او نیز در آنجا زندانی بود . (2) کرافت تا پایان ۱۹۴۴ هنوز زنده بود . سپس به اردوگاه بوخن والد^۴ منتقل شد و در آنجا مسلماً در نخستین هفته‌های سال ۱۹۴۵ مرد . رد پای او از زمان عزیمتش از زاکسن هاوزن کم میشود . اینست همه آنچه در پاره « آقای کرافت » معمائی میدانیم . در ۱۹۴۶ در یک هفته نامه انگلیسی روزنامه نگاری بنام لوئی دووئل^۵ سلسله مقالاتی نوشت که در طی آنها کارل کرافت را منجم هیتلر و جادوگر سیاهی معرفی میکرد که پنهانی در سایه هیتلر مشغول بکار بود . و در عین حال نقشه‌های هیتلر را به انگلیسی‌ها رد میکرد است . تمامی این مطالب خیالپردازی محض بود . با اینحال لوئی دووئل با نوشتن انبوهی کتاب و مقاله از این گنج بادآورد تا توانست بهره‌برداری کرد .

با وجود همه این فریبکاری‌ها پیرامون کارل کرافت این نیز حقیقتی است که از ۱۹۳۳ شایع شده بود که هیتلر به کهنات باور داشت و اخترشناسان بسیاری

۱- Michel de Nostre Dame (Nostramus) پزشک و اخترشناس فرانسوی

(۱۵۰۳-۱۵۶۶) طبیب شارل نهم بود و بمناسبت پیشگوییهایش نام آورست .

۲- Oranienburg شهری در آلمان شرقی در ناحیه پوتسدام . اردوگاه این شهر بنام Sachsenhausen از ۱۹۳۳ برای مخالفان رژیم نازی برپا شد و مرکز اداری همه اردوگاههای اسپران بود .

۳- Edouard Galic

۴- Buchenwald اردوگاه واقع در حوالی وایپار که در ۱۹۳۷ برای مخالفان رژیم نازی برپا شد .

۵- Louis de Wohl

در خدمتش بودند و این امر با توجه به رواجی که بین هس، هاسهوفر، هوریکر و بسیاری دیگر با پیشوا وجود داشت قابل درک است. محفل توله نیز اهمیت بسیاری به اخترشناسی میداد و وابستگی کرافت به این گروه خود بهترین دلیل این معنی است.

بمقیده بسیاری از مردم کامیابیهای سیاسی پیاپی و متعدد هیتلر و سپس کشورگشاییهای باورنکردنش تنها يك توجه داشت: هیتلر دارای روانمایه‌های پراطیبی^۱ بود که باو در زمینه حوادث آگاهی میدادند و هییتی از اخترشناسان نیز این ویژگی پریداری^۲ را استوارتر میساخت.

در ۵ آوریل ۱۹۳۹ گازت دولوزان این مقاله را منتشر ساخت:

«هر هیتلر^۳ پیش از هر کس به اخترشناسی اعتقاد دارد. بهترین مشتریان «انستیتوی بین‌المللی لندن منجمان خصوصی برشتسگادن»^۴ اند. آنها هر ماهه «اسناد جدید اخترشناسی را بدست می‌آورند. زیرا هر هیتلر به اخترشناسی «متممست و آنرا ثابت کرده است. تصادفی نیست که همه ضربه‌هایش را در ماه «مارس فرود می‌آورد. قبل از فرو کوفتن، لحظه فرخنده‌ای را که ستارگان «معین ساخته‌اند بر می‌گزینند و مارس مسلماً بهترین ماه اوست. اخترشناسی «چه در خور اعتنا باشد یا نباشد مهم آنست که هیتلر به آن اعتقاد دارد.»

بنابکارش دیپلی‌میل^۵ در ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۹ دکتر باتلر^۶، رئیس دانشگاه کولومبیا در نیویورک سببی تأیید کرده که پنج‌منجم در خدمت دائمی هیتلر بوده‌اند. هر هفته «اطلاعاتی» در زمینه اخترشناسان هیتلر فراهم می‌آمد. مثلاً در شماره ۵ اکتبر ۱۹۳۹ ایونینگ استاندارد^۷ لندن چنین میخوانیم:

۱- faculté paranormale

۲- médiumnique از مدیوم (پریدار). پریدار، دختری دوشیزه که زنان جادوآفونها خوانده بر او دمندتاہری در بدن او درآید و آن دختر شروع دررقص کند و در آن اثنا از منہبات خبر دهد (لفت‌نامه دهندا).

۳- Herr Hitler

۴- Berchtesgaden

۵- Daily Mail روزنامه انگلیسی

۶- Nicholas Murray Butler

۷- Evening Standard

« گزارشگر خبرگزاری‌ها واس^۱ از زوریخ از برسلاو^۲ خبر داده است
 « که بتازگی اخترشناس سوگلی هیتلر، خانم الیزابت ابرتین^۳ ناپدید شده است
 « و او را از آغاز جنگ دیگر ندیده‌اند. این زن بین اخترشناسان آلمانی شهرت
 « بسیار دارد و میگویند یکی از معدود کسانی است که تاریخ دقیق تولد پیشوا
 را میداند...»

یکی از منشیان خصوصی هیتلر، خانم شرودر^۴، که از ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۵
 در خدمتش بود ظاهراً افسانه « منجمان پیشوا » را رد میکند و چنین مینویسد :

« بنا بر شایعات، منجمان قبل از گرفتن يك تسمیم مهم هیتلر را راهنمایی
 « میکردند. باید اعتراف کنم من هرگز چنین چیزی را ندیدم و هرگز این
 « موضوع در گفتگوها مطرح نشد. بعکس هیتلر با اعتقاد راسخ به این که زاده
 « شدگان يك روزمین، در يك محل و در يك ساعت هرگز سرنوشت واحدی
 « نداشته‌اند این امر را رد میکرد.»

داستان زیر از یادداشت‌های ممنوع وزیردارائی رایش سوم، فن کروسبگ^۵
 برگرفته شده و روپر^۶ آنرا در کتاب خود بنام آخرین روزهای هیتلر آورده
 است. این داستان که از مردی بسیار قابل اعتماد روایت شده کافی است تا برای
 ما مدلل سازد که هیتلر واقعاً برای اطلاعات اخترشناسی ارزشی قائل بود.

فن کروسبگ چنین مینویسد : چند روز قبل از ۱۵ آوریل ۱۹۴۵ گوبلز
 برای او نقل کرد که او بتازگی بخشی از تاریخ فردریش کبیر را خوانده است.
 کارلایل^۷ در این کتاب ناامیدی شاه را از فکر شکست زودرس پروس در پایان

۱- Havas

۲- Breslau

۳- Elisabeth Ebertin

۴- Schröder

۵- Schwerin von Krosigk

۶- Trevor Roper

۷- Thomas Carlyle تاریخ نویس، منقد و فیلسوف اسکاتلندی (۱۷۹۵ -

(۱۸۸۱) .

جنگ هفت ساله مینگارده و نیت او را ، که اگر هیچ تغییری تا ۱۵ فوریه پیش نیاید خود را مسموم سازد . کارلایل چنین مینویسد : « ای شاه نازنین ! اندکی « سبر کنید ، آنگاه ایام غم پایان خواهد یافت و خورشید بخت ، که در پشت ابرها « پنهان است ، بزودی پرتو خود را بر شما خواهد افکند . » همسر تزار روس در ۱۲ فوریه مرد و معجزه‌ی سرای براندبورگ^۱ بوقوع پیوست .

گوبلز گفت که در حین گوش دادن به این داستان شورانگیز چشمان پیشوا پراشک شد . در طی گفتگوئیکه بعداً بین دومرد دو گرفت بجستجوی دوزایجه^۲ فرستادند که بدقت در بایگانی هیملر نگهداری میشد : یکی طالع پیشوا بود که در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ دیده بودند و دیگری از آن جمهوری به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۱۸ . این اسناد متبرک را آوردند و آزمودند و نکته شکفت انگیزی را کشف کردند که شایسته بود پیشتر به بررسی آن میپرداختند . این دوزایجه اعلام جنگ را در ۱۹۳۹ ، پیروزی تا ۱۹۴۱ و سپس يك رشته شکست‌هایی را که او جش در نیمه آوریل ۱۹۴۵ بود پیش‌بینی میکردند . سپس آلمان يك پیروزی کوبنده در نیمه دوم آوریل بدست میآورد ؛ تا ماه اوت رکود بود و صلح در ماه اوت امضاء میشد . پس از صلح آلمان سه سال دشوار را میگذرانید ولی از ۱۹۴۸ بیعد دوباره بحشمت و جاه میرسید .

در پایان روز ۱۲ آوریل به فن کروسیک تلفنی خبر مرگ روزولت را دادند . وزیر دارائی از خود پرسید : « ما بالهای فرشته تاریخ را دیدیم که بر اطاق گسترده میشد . آیا این همان بازگشت بخت بود که مدتی چنین درازدر آرزویش بودیم ؟ » هنگامی که در نخستین ساعات صبح ۱۳ آوریل گوبلز خبر را شنید برای ندیمانش يك بطری شامپانی دستور داد و به پیشوا تلفن کرد :

۱- la Maison de Brandebourg کنایه از پایان موفقیت آمیز و غیرمنتظره جنگهای هفت ساله بنفع فردریک کبیر .

۲- horoscope شکلی مربع یا مدور و منقسم به ۱۲ خانه یا بیت که مواضع سیارات و عقدتین قمر و بعضی دیگر از اوضاع فلکی را در آن ثبت میکنند و مدعیان علم احکام نجوم بوسیله آن آینده شخص یا مولود یا جز آن را پیشگوئی میکنند . در دوره ساسانی زایجه طالع جلوس هر پادشاهی را منجمین بدقت تعیین میکردند و آنرا در خزانه اسناد دولتی ضبط میکردند (دائرة المعارف مصاحب).

« پیشوای من ، بشما تبریک میگویم . روزولت مرد . درستارنما نوشته شده که نیمه دوم آوریل برای ما نقطه عطف است . امروز ما جمعه ۱۳ آوریل هستیم آنك نقطه عطف ا »

پانزده روز بعد هیتلر و گوبلز خودکشی کردند .

هیتلر جادوگر

در این جنکل آشفته و در بحبوحه اندیشه‌های متناقض و در برابر بلند پروازیهای بی‌مهار پدیده‌ای یکتا برجاست : پدیده شخص آدولف هیتلر . در آلمان نازی ، که ذوق امورعجاب انگیز را بازیافته بود ، پیشوا حقیقتاً نمودی از خدایان نژاد ، تجلی خداوند و بیانگر تمامی نیروهای نهانی ملت بود . آن‌دسته از ندیمانش که ذهنی آماده برای تأملات عرفانی داشتند در او اسطوره يك قهرمان ژرمانیابی جدید را کم‌وبیش میدیدند و از همین رو يك شخصیت مهم حزب روزی به هرمان راوشنیک چنین میگوید: « پیشوا باید زندگیش را فدای « حزبش کند ، چنانکه مسیح جانش را فدای رستگاری جهانیان کرد . تنها در « آنصورت دنیا خواهد دانست که او کیست . او نباید زیاده از حد انتظار غیبت « یا خلوت‌گزینی کند . هیچکس نباید عزلتگاه او را بداند . باید در پیرامون « او رمزوراز بوجود آید . او دیگر افسانه خواهد شد : توده‌های مردم از او « به نجوا سخن خواهند گفت . شایعانی در مورد امور باورنکردنی که بزودی « رخ میدهند پراکنده خواهد شد . انتظار و رمز ، دل‌آزار و تحمل‌ناپذیر خواهد « شد . در این هنگام هیتلر ناگهان ظهور خواهد کرد . بسیمائی دیگر و در اوج « حشمت . او برتر از امور مبتذل خواهد بود . او همچون يك موسای جدید « قانونگذار و پیامبر گونه ، از کوه‌سنان مقدس ، الواح قانون در دست ، فرود « خواهد آمد . ولی‌همینکه این مواهب الهی را ب مردم ارزانی داشت باید برای « همیشه ناپدید شود . هرگز پیکر او را نخواهند یافت . او مانند امپراطور « فردريك ریش قرمز ، پوشیده در رازی جاودانی ، همیشه زنده خواهد ماند . »

بنابر روایات مسیحی ، بی‌گمان هیتلر فرستاده شیطان و دارای يك قدرت ابلیسی بود که بكمك آن میتوانست بر تمامی موانع فرا راهش چیره شود . (3)

« پریداری که بوسیله او شیطان میکوشید تمامی ضوابط حقوق و اخلاق را - که تا آن زمان بطور سنتی یا طبیعی و برغم متروک شدن تدریجی مسیحیت - بر جای مانده بود و از گون سازد . این پریدار آدولف هیتلر بود . هیچ تعریفی « فشرده تر، دقیق تر و منطبق تر بر سرشت هیتلر وجود ندارد ، مگر تعریف بسیار « بیانگر و رسای هدیوم شیطان » .

با اینهمه ، هیتلر ، که بنظر گروهی شیطان مجسم بود، برای قومش پیامبر، فرستاده و انسان - خدائی است که پاسخش میدارند و الگوی کاملی که باید از او تقلید کنند . بالاخره اگر هیتلر سرعت از مرزهای نهانخانهها ، که او را بقدرت رساندند ، فرامیکندد تنها ناشی از موقعیت آلمان در آن عصر نیست، که او را رهائی بخش خود از یوغی دردناک میدانستند ؛ بلکه همچنان از ایستوست که او ناهشیارانه ^۱ توانسته است خود را یکی از نیرومندترین جریانهای زیر زمینی، یعنی مانئی اندیشی ^۲ پیوند دهد . در اندیشه مرشد آلمان مانئی اندیشی در مبتذلترین و خشنترین شکلش ابعادی دیوانهوار میابد و سلسله جنبان يك حماسه میشود . هیتلر خوب توانسته است کلی بافی ^۳های پیدرد سر را بکار گیرد . هنگامیکه در وین زندگی نکبت باری داشت اغلب خود را با توانگران یهودی شهر در تضاد میدید و بنحوی مبهم خود را لگد کوپ نیروی پول میدانست . پس از بقدرت رسیدن او کینه به قوم یهود را تا مرز يك نبرد کیهانی بین نیروهای همورد گسترش داد . او نژاد آریائی را همزاد خیر و نژاد یهودی را همگام شر میشمرد و از اینراه به نظریه خود توش و توان و تأثیر سیاسی شگرفی می بخشید . بی گمان این نظام فکری خام و ویرانگر هماغه تاد الحاد کهن و اخلاقیات ناب اندیشان ^۴ نیست، ولی از همان بنیادهای کلامی مایه میکبرد و همان گرایش عمیق روح است که بصورت تضادهای افراط آمیز ابراز میشود .

۱ - inconsciemment

۲ - manichéisme ثنویت بر اساس خوبی و بدی مطلق . کنایه از برداشت اخلاقی خاص آئین مانئی پیامبر ایرانی است .

۳ - généralisation

۴ - Cathares نومانویان قرون وسطی (آلیکاتیان) ر. ک . پانوش ۴ ص ۱۴۲ و پانوش ۲ ص ۱۴۳

پیشوا پیوسته به نحوست قوم یهود باور داشته است. در دیده او یهودی اسناد ابلیسی دنیائی از نیروهای زیرزمینی است که او در صدد انهدام آنست. در کارگاه خیال او یهودی جلوه يك اسطوره دارد. اودشمن خود را بزرگ میکند برای آنکه خود را بزرگ کند. ولی در مورد تبه رایی چون هیتلر بجستجوی هر تعبیر روانکاوانه ای بر آیند، بیگمان ضد یهود بودن او يك نفرت عادی نسبت به کلیمیان نیست. در بینش ثنوی او، یهودی دیگر يك انسان نیست، بلکه پرده ای است که بر الگوی شرجهانی کشیده شده است. مکتب باطنی او، که میراث محفل توله و چمبرلن است، او را وامیدارد تا به یهودی کینه ای حقیقتاً متافیزیکی بورزد. اسرائیل، دردانه خدائی بنام یهوه، الزاماً باید بصورت دشمن جان دردانه جدید، یعنی ملت آلمان، در آید، که کل طبیعت خداگونه با خشم بی امان او همگام است.

صورتی از خدا صورت دیگر را می تاراند. در پس یهود ستیزی هیتلر يك پیکار کیهانی حقیقی و جنک خدایان جریان دارد. نبرد در این دنیا و «شکار مبتفل یهودیان» و کل جنک جهانی بچشم او برگردان انسانی نبرد عظیمی است که در آسمان جریان دارد.

روزی که راوشینگ می پرسد آیا بگمان او باید همه یهودیان را از بین برد هیتلر پاسخ میدهد « نه، برعکس، اگر یهودی وجود نداشته باشد ناگزیر « به بر ساختن آنیم. نیاز به يك دشمن مرئی داریم، نه يك دشمن نامرئی [...]». « یهودی پیوسته در ما خانه دارد. ولی پیکار با اودر يك شکل مجسم آسانتر از نبرد « با يك شیطان نادیده است [...]». یهودی در تمامی زمینه ها چیزی مخالف آلمانی « است و با اینحال چنان همزاد اوست که میتوان آنرا دو برادر دانست [...]». « چه جنگی بین آنها و ما برپاست! داو این نبرد هم بیکه کلام سرنوشت جهان است! »

ساحب نظران و سپس تحلیل گران بسیاری این سؤال را بمیان کشیده اند که « آیا هیتلر دیوانه است؟ » زیرا همه آنها از این امر به شکفت آمده اند که او ساعتها و حتی روزها منک و نیرو باخته برجا میمانده است. در این مواقع خود را از بسترش روی سندی پشت میز میکشید. هر گفتم و شنودی او را ملول

میکرد. از مسائل سیاسی و اجتماعی و نظامی میگریخت. اگر کسی خبر مهمی برایش میآورد که باید جواش بیدرنگ داده میشد از آن روی برمیافت و اغلب فراموشش میکرد. این چنین رفتار موجب بسیاری از کارهای ناسواب و تصمیم‌هایی بود که خیلی دیر گرفته میشد. وجود این جنون ادواری نامنجم در مردی که چنین قدرتی رسیده بود شکفت انگیز و تکان دهنده است. بالاخره او که بود؟ يك انسان، يك عروسك يا يك «آدمك» که منتظر انگیزشی مرموز بود تا به راه افتد؟

ولی اگر او ساعات طولانی گوئی از حیات بی بهره بود، هنگامی هم که «نیروهایش» در او خاذه، میکردند، میتوانست شور و شوق میلیونها انسان را به اوج برساند. خطابه‌هایش در آن هنگام يك نوع عزائم و دارای قدرتی جادویی بود، که حتی امروز نیز تحلیل روانشناختی هم‌اوردش نیست. همه کم‌اینکه توانسته‌اند در یادواره‌های بزرگ نازیسم، این جشنهای الحادی نورمبرگ، شرکت کنند در این نکته همداستانند که هیتلر بر روی توده‌های مردم اثری همانند يك افسونگر بر روی مریدانش داشت.

در آغاز سخنرانی‌ها، در سکوت تصورناپذیر توده‌های عظیمی، اغلب مشتمل بر چندین صد هزار خام‌اندیشان بی حرکت، که گوئی در انتظار «پیام» پیشوا فلج شده بودند، صدا ابتدا خفه و کوتاه بود و کم‌کم دامنه عظیم خود را باز میافت. گوئی پیرواز در میآید تا جو را در جهات مختلف بیازماید و سپس ناگهان گیره صدا، با شتاب گرفتن برونریخت^۱ سخنان و اورادیکه با آهنگی چالاک چون پتک فرود می‌آمدند، بسته میشد. در این هنگام صدای هیتلر همانند کوفتن طبل کاهنان^۲ یا طبعی بود که کوب حمله^۳ را بنوازد. زیرا او با فیرنگ ویژه‌ای شنوندگان را بحال خلسه می‌انداخت. در این هنگام، که طوفانی از فریادها و هلهله Sieg Heil^۴ اوج پریداری هیتلر را بر پا میداشت، جادوگر دگرگون میشد. درست در این لحظه بود که پیکر عرفانی برخاسته از الهام

۱. débit از مصدر برونریختن.

۲. chaman رک. پانوشته ۱ ص ۱۷۷

۳. battant la charge

۴. پیروزی، درود

او در میان جمع فراموش میشد و جمع نیز از خود بدَر و در او فانی میشد . این انبوه جمعیت ، که همچون خطیبش در یک حالت سرمستی همانند اوج شهوت فرومیرفت ، برای هیتلر در حکم غذا بود . چنین مینماید که این حالت پیش از هر چیز دیگری به دیکتاتور توش و توان میداد .

دکتر هانف استنگل^۱ مشاهدات بسیار جالبی در زهینه پریداری (مدیومی) هیتلر برجای گذاشته است : « مزاج او در هیچیک از چهار مقوله^۲ دورر^۳ قرار نمیگرفت : هیتلر نه یک دموی ، نه سودائی ، نه صفاوی و نه بلغمی بود ؛ بلکه بیشتر یک پریدار بود که میتواند [. . .] بیمها ، بلند پروازیها و هیجانهای همه مردم آلمان [. . .] را از آن خود کند و نشان دهد . من هرگز « زن و مردی ندیدهام که چون او دارای نیروی افنای چنین خارقالماده باشد . در گریختن از کمند او تقریباً امکان پذیر نبود [. . .] . موهبتهای پریداری او « گویی میتواند بر روی یک هندی یا هوتاتو^۴ نیز کارگرافتد . » (4,5)

با اینهمه ، این پریدار ، که جز در لحظات حلول^۴ یکسره بیخویشتن بود و علائم روشنی از دیوانگی نشان میداد ، خداوندگار بیچون و چرای نود میلیون آلمانی بود . او مرشد ، وجدان مجسم ملتش و « میانکار » ی بود بین خدایان مذهب جدیدیکه پیافکننده بود و توده مومنانی که در زیر استیلای خود کامه اش گرد آمده بودند . آغاز ناسیونال سوسیالیسم سیمای غیر عقلانی و مممائی آدولف هیتلرست و تا پایان این « اسطوره » باز همان آدولف هیتلر برجاست . هموست که در حقیقت از N. S. D. A. P.^۵ یک حزب پیروز ساخت ؛ اوست که علم الاخلاق ناسیونال سوسیالیسم را با نوشتن « نبرد من » بنیاد گذارد ؛ اوست که آلفرد روزنبرگ را به تدوین مکتب « انقلاب نازی » رانگیخت و اوست که الهام بخش تئوری خون و خاک برای داره^۶ و غیره بود .

۱ - Sedgwick Hanfstaengl

۲ - Albrecht Dürer نقاش و گراورساز بزرگ آلمانی دوران رنسانس.

۳ - Hottentot قبائلکه امروزه در جنوب غربی افریقا با شهبانی زندگی میکنند.

۴ - possession

۵ - رک . ص ۷۴

۶ - Walther Darré

او بیگمان مرد نیستی و غیبت و در عین حال مرد حضور کامل ، يك حضور فراگیر، خودکامه و بی‌امان بود و گرچه يك سایه دوزخی و سایه خدای ژرمن‌های قدیم بود که در این پریدار انعکاس می‌آفتند ، ولی این پریدار نیز بنوبه خود الحاد نوین ژرمانی کهن را بر میانگیخت و بارور میساخت.

چنین شخصیتی بیگمان در همکارانش پیوسته احساس ترس و غفلت را زنده نگه میداشت. حتی راوشیننگ از او نه تنها بعنوان يك پریدار، که بعنوان مردی آشنا به راز مکاتب سری، سخن میگفت . امروزه نیز از او چیز بیشتری نمیدانیم. بررسی حاضر هدفی جز این نداشته است که مکانیسم‌های دور و نزدیک این «راز آشنائی» را بشکافد؛ ولی باید در آینده اسناد بایگانیها فهرست شود، شهادت‌های بیشتری گرد آید و پیوند منطقی بین آنها برقرار شود . مسلم است که رقتار هینلر يك راز آشنائی باطنی و يك سیاله جادویی را مطرح میسازد . گرچه هیچ سندی برای اثبات این امر در دست نیست ، ولی ما میدانیم که اغلب با دیدنش چنین احساس میشد که او دچار توهمات و دست‌آموز نیروئی خارجی بود . ضمناً گاهی او اعتراف میکرد که خود را بیشتر يك «ذات»^۱ می‌شمارد تا يك موجود انسانی. او خود در يك سخنرانی در مونیخ در ۲۴ فوریه ۱۹۴۰ چنین میگوید : «من جز منطابسی نیستم که پیوسته بر روی ملت آلمان گرفته شده و ملت را چون فولاد بخود میکشد .» حال این سؤال پیش می‌آید که این منطابسی در دست که بود؟ گروهی او را يك « مسیح کاذب » شمرده‌اند، بمعنائی که رنه گتون^۲ در نظر داشت. آیا او آلتی کم و بیش آگاه در دست کسانی نبود که او را انگیزته بودند ؟ اگر در پس‌پشت هینلر، چنانکه ما گاه افکاشته‌ایم، « سروران ناشناخته » ای از محفل توله و سایر گروه‌های رازآموزی غربی و شرقی بودند ، بیگمان اینان تا مدتی چنان قدرتی داشتند که هینلر ناگزیر به اطاعت بود. ولی ناگاه «مسیح آریائی‌ها»، پیام آور ملکوت جدید و آراسته به يك حقیقت ویژه و يك نیروی روانی استثنائی، از دست‌هایی که او را آموخته^۳ خود می‌پنداشتند گریخت . آنگاه نبردی بین هینلر و پیش‌کسوتانش در گرفت و اینان او را بیدرنک بخود وا گذاشتند و از هر گونه

۱- entité

۲- René Guénon

۳- golem

همنی^۱ محرومش کردند. این پریداری پناه از این پس سرنوشتی اندوهباریافت. پس از کسب کامیابیهای بزرگه تمامی اقداماتش به از بهمان ترتیب جادویی به شکست انجامید.

ولی سفر ما به قلب سحر و افسونی که بر یادواره‌های با شکوه ناسیونال سوسیالیسم سایه گسترده بود هنگامی پایان می‌گیرد که دگر بار بر نوسازی ارزش‌ها، چنانکه هیتلر می‌پنداشت، و نیز آئین الحادی که مقدمه ظهور نژاد ابرمرد آریایی بود، تأکید گذاریم.

در مجله آموزگاران باواریا^۲ چنین میخوانیم: « ناسیونال سوسیالیسم برترین شکل مذهب است. هرگز تاکنون چیزی برتر از آن نیامده است. » در حکومت رایش سوم، همه جا در آلمان، روی دیوار شهرها، در روزنامه‌ها و در رادیو پیوسته این جمله، که گوئی برگردان آهنگ « روزگار نو»ی بود که نازیها در تدارک آن بودند، تکرار میشد:

« در قرون آینده، هنگامیکه انکارهای دقیق از رویدادهای امروز در دست خواهد بود، با مرور گذشته خواهند گفت: « مسیح عظیم بود، ولی آدولف هیتلر بزرگتر بود. » (7)

یکی از هدفهای مهم پیشوا فرو کشیدن دیانت مسیح بود، اما بکندی و چنانکه به عقاید رائج ناشی از قرن‌ها اخلاقیات مسیحی زیاد بر نخورد. آنگاه دوران « ملکوت نوین » که او مسیحش بود فرا میرسید. تازگی بنیادی این ملکوت، چنانکه دیدیم، آن بود که در قدیمی ترین کهن تپه‌های نژاد ژرمنی ریشه داشت. مظهری از يك خدا مظهر دیگر را طرد میکند: مسیح وتان را تاراند و هیتلر، که رستاخیز وتان است، مسیح را می‌تاراند و بدینسان حلقه بسته میشود. در این نبرد پیروزی مسیح آریائی‌ها بگفته خود او از پیش مسلم بود چون بر مسیحینی جان‌سپار می‌ناخت. به هیتلر گوش‌دهیم که به راوشننگه میگوید: « آیا مثلاً فکر میکنید که تودما دگر باره به مسیح خواهند گروید؟ بلاهت است، هرگز! فیلم تمام شده و دیگر هیچکس به تالار نمایش وارد نخواهد شد و

۱- ressource همت توجه بهرست برای امر وجودی یا عدمی، نفس بهر (لغت نامه دهخدا).

« ماہم مراقبیم . کشیش‌ها باید قبر خود را بکنند . آنها خود خدای‌محبوبشان
 « را بما خواهند فروخت ! [...] و ما چه برنامه‌ای باید داشته باشیم ؟ دقیقاً
 « همان برنامه کلیسای کاتولیک بهنگامیکه آئینش را به کافران تحمیل کرد :
 « نگاهداشت آنچه نگهداشتنی است و اصلاح قتمه . مثلاً عید فصح^۱ دیگر رستاخیز
 « مسیح نخواهد بود ، بلکه نوسازی جاودانی ملت ماست . میلاد مسیح^۲ تولد
 « رهاکننده ماست ، یعنی روح قهرمانی و رهایی . » (8)

آدولف هیتلر ، فرزند آئین کاتولیک رم

هیتلر از آنرو دین مسیح را الگوی الحاد نوین خویش قرار میدهد که
 داغ مذهب کاتولیک بر روح او ناز دو دنی است . او مذهب مسیح را دشمن
 میدارد ، چون قبل از هر چیز خود یکی از فرزندان آن بوده است . درشتگوئی
 بی‌حد و مرز بر علیه رم ، بر علیه پاپ‌ها و بر علیه نماد جان بها^۳ همه موید یک
 امر است : الحاد پیشوا الحاد یک بدوی نیست ؛ بلکه الحاد مردی است که از
 حدیده آموزش کاتولیکی گذشته و چنان از آن آکنده است که همه کنش‌ها و
 « وا-کنش » هایش مستقیماً برخاسته از یک عصبان است ، عصبانی بی‌گمان
 ناخودآگاه بر علیه مذهب ایام کودکیش . هیتلر اتریشی ، زاده کشور کاتولیک‌های
 متمصب است که او را غسل تعمید داده‌اند و رسماً در سلك مومنان کلیسای رم
 درآمده است . پس عکس‌العملش هم‌چون « فرزند کلیسا » است . این سخنان شاید
 غریب نماید . ولی با اینحال نه تنها نتیجه تأملات خود ما ، بلکه محصول مطالعه
 یک کتاب خواندنی است که بتازگی بزبان فرانسوی چاپ شده ، بنام کالبدگشائی
 آدولف هیتلر ، بقلم فریدریش هر^۴ . این کارشناس عالی‌قدر قرون وسطی به « موضوع

۱- Pâques

۲- Noël

۳- rédemption مسیحیان گمان دارند که حضرت عیسی ۱-۱ نثار جان خود
 بهاء گناهان همه آدمیان را پرداخته و بدینسان نوع بشر را برای همیشه آزاد
 ساخته است .

۴- Friedrich Heer

هیتلر « پرداخته و ثابت کرده است تا چه حد منابع کاتولیکی، محرمات و قوانین مذهب روم سرچشمه اصلی سجایای اغواگر رهبر آلمان ملحد بوده است !

هیتلر علاوه بر آئین یهود مذهب پروتستان را هم محکوم میکند . در سخنرانیهایش از انجیل یوحنا - که باطنی‌ترین انجیل‌های چهارگانه است - و نیز رهبانیت قرون وسطایی بهره‌گیری بسیار نموده است .

او در خاصانش ، که میریاترین اعضای حزب بودند ، تنها بچشم کشیش، آنهم کشیش‌هایی بر اساس سنت واتیکان، می‌نگریست . وتان ووالهالای^۱ او نیز اسطوره‌هایی هستند که با تصاویری برگرفته از مذهب کاتولیک رنگ آمیزشان میکند : چند سطر از فریدریش هریش از هر تفسیری روشن‌گرند :

« برای دین آدولف هیتلر پیروانی می‌باید که آنها را در آلمان، در میان « میلیون‌ها مسیحی غم‌نمید یافته و میلیون‌ها پیروان ادیان دیگر، جسته است. « شایسته است در مورد کسانی که به آدولف هیتلر گرویدند کتابی نوشته شود . « ما میخواهیم فقط يك چیز را تذکر دهیم: هیتلر توانسته است خرمی از آمادگی، « اراده ، ایمان و تهدد سراسر عمر را بسود خود بسیج کند . همان آمادگی « و اراده‌ای که عاطل مانده بود . اگر نگاهی به کتب کلام و رسالات اخلاق « الهی بیاندازیم . در هیچ جا هیچکدامشان به مسئولیت ما در مقابل جهان ، « عشق ، سکس، برادری مشارکت سیاسی . ملی و بین‌المللی در برابر انانیت « پرداخته‌اند . در اینجا است که به خلاه غول‌آسایی پی می‌بریم که هیتلر توانسته « است بدون برخورد با مقاومتی بر کند . حتی علمای کلامی کاردینال پاچلی^۲ ، « که بعداً پی دوازدهم نامیده شد ، بکرات مشوق او در اینکار بوده‌اند.

« هنگامیکه می‌بینیم در آموزش‌های مذهبی امروزه نیز اتقاد به خدا را « از ذهن جوانان میزدایند (استادان دینی چون شوارتس^۳ . استاد هیتلر در « لیتز^۴، کم نیستند) . نباید بشکفت آئیم که نوجوانان آکنه از شور و ایمان

۱- رکه . پانوش ۳ ص ۲۴

۲- Pacelli

۳- Franz Sales Schwarz

۴- Linz

« از دست اینگونه « رهبران نسل جوان » بدرمیروند . حتی برخی از خود
 « این رهبران آنها را به پذیرفتن يك پيشوا^۱ وامیدارند . کسیکه به مواظ
 « بعضی از کیش‌ها گوش میسپارد نباید از این امر بشکفت آید که چرا توده‌های
 « مردم ، با همه ناز کدلی و زودرنجی یادگار گذشته ، احوال خود را بیشتر و
 « مستقیم‌تر از داستان‌های معجزات ، در مواظ سیاسی - مذهبی امثال آدولف
 « هیتلر باز میابند .

« آدولف هیتلر مرده است . فضای مذهبی‌ایکه او توانست پر کند ، برغم
 « آغاز يك آغاز ، که شوای عالی واتیکان دوم و جریان کلیسای پروتستان
 « بوجود آورده‌اند ، همان میزان زمان پی‌دوازدهم خالی است . بحران‌مضوی ،
 « مذهبی و سیاسی ، که هیتلر و پی‌دوازدهم برای نخستین بار پهناوری بیحد آنرا
 « بما نشان داده‌اند ، امروزه فیز روبه گسترش است . شورش دانشجویان و همه
 « جنبش‌های جوانان سراسر جهان علامت پیشگام شعله‌های تهدیدگر ندوزبان‌های
 « این آتش تنها هنگامی فرو می‌نشینند که این دنیای ورشکسته را یکسره
 « سوزانده باشند .»

هوک پیر هود

يك موضوع مرتباً در سخنان هیتلر تکرار میشد : همان چیزی که او
 « نقطه عطف محتوم جهان » یا « آخر زمان^۲ » مینامید ، بدین تعبیر که سیاره
 ما بزودی زیر و زبر خواهد شد و تنها راز آشنایان میتوانند آنرا دریابند .
 پیشوا ، هنگامیکه میکوشید این کیهانشناسی را ، که بخش اعظم آن مرده ریگ
 هوریکر بود ، تصریح کند ، یکسره دگرگون میشد . در آن هنگام ، چون موقع
 ایراد سخنرانیهایش ، بوسیله نیروئی بجنبش درمیآمد که آشکارا از امکانات عادی
 تن و روان او فراتر بود . و برای آنکه این « پیر است^۳ » کلامی را بخوبی

۱- Führer

۲- la charnière des temps

۳- réforme از پیراستن بمعنای تنقیح ، تهذیب و زینت کردن با کستن (لفت‌نامه
 دهخدا) .

به انجام برساند زبان خاصی ابداع کرده بود. مثلاً «کثر راهی روح»^۱، بمعنای آن بود که انسان هدایت‌الهی را رها کرده است. دست یابی به «پیش‌جادوئی» بنظر او هدف تکامل انسان بود. وانگهی او براین باور بود و بتأکید میگفت که خود او بمبادی این دانش جادوئی دست یافته و همین منشاء فتوحات اعجاب‌انگیز اوست. او پاره کوچکی از مکتب نیچه را به يك علم الاخلاق‌خشن عملی^۲ تبدیل کرده و معتقد بود که از آغاز نوع انسان در مداريك تطور چرخه‌ای^۳ افتاده و از اینرو در هر هزاره‌ای مورد آزمایش‌های تکاملی قرار میگردد و در سخنان بی‌پرده اش شوریه‌های هوریه‌گر را از آن خود می‌شمرد و میگفت که دوران خورشیدی انسان رو به پایان است و میتوان کم و بیش نخستین نمونه‌های ایر-مرد را باز شناخت، یعنی این نوعی که بشریت قدیم را از میدان بدر میکرد. و چنین بود بتقریب برداشت هیتلر از این سخن مسیح که «بکشید پیرمرد را» و پژوهندگان انستیتوی آنتر به درجهت همین اعتقاد پیشوا به فرار رسیدن ایر-مردگار می‌کردند: آنها در کمین کسوجکترین تغییرات مغزی بودند که از قضا ممکن بود در چند تن دیده شود. روش‌های فیزیولوژیکی و ترکیبات شیمیایی مورد آزمایش قرار میگرفتند تا فرار رسیدن ایرمرد را تسریع کنند...

در واقع تمامی این دستگاه، یعنی آمیزه‌ای از کشف و شهود و مطالعات نیمه‌گوارده^۴ را میتوان در چند سطر گردآورد: همانگونه که بنا بر مکتب کهن مردم قدیمی ظلمات^۵ جهان از راه فروپاشی اعصار زمان فرسود^۶ و غروب خدایان این اعصار پیوسته جوانی از سر میگردد و همانطور که انقلابات خورشیدی در اسطوره‌شناسی کهن نماد ریتم زیستی نه بصورت خط مستقیم و پیوسته، بلکه بصورت مارپیچی، بودند، بهمین ترتیب نیز سلوک انسانیت در مسیر پیشرفت بوسیله يك سلسله جهش و بازگشت انجام میگردد.

آیا میتوان سخن راوشینگ را، که امروزه کم و بیش مورد ایراد است،

۱- fausse route de l'esprit

۲- pragmatique

۳- cyclique

۴- hâtivement assimilé

۵- nordique

۶- périmé

باور داشت بهنگامیکه جملاتی از يك هذیان سیاسی منسوب به هیتلر را بر ایمان بازگو میکند :

« آفرینش، دست کم در مورد انسان ، پادمان نگرفته است . از دیدگاه
 « زیست شناختی انسان آشکارا به يك مرحله دگرپرسی رسیده است . نوعی
 « جدید از انسان و بمعنای علمی ، طبیعی يك زیجست^۱ در آستانه پیدایش است .
 « نوع قدیم انسان هم اکنون در شرف جانپاری و بازماندگی است . و تمامی
 « نیروی آفریننده بر روی نوع جدید متمرکز خواهد شد . سیر تکاملی این دو نوع
 « سرعت از یکدیگر فاصله میگیرند : یکی از میان خواهد رفت و دیگری شکوفا
 « خواهد شد و بسیار از انسان کنونی فراتر خواهد رفت . من دوست دارم به این
 « دو نوع بترتیب نام انسان - خدا^۲ و عوام کالانعام^۳ بنهم [..] . انسان چیزی
 « است که باید از آن فراگذشت [...] . حقیقت ناب اینست که انسان جانشین خدا
 « خواهد شد . انسان يك خدای دگرشونده^۴ است . انسان باید بکوشد پیوسته
 « از مرزهای خود فراتر رود . همینکه انسان بایستد و محدود شود ، روبه انحطاط
 « میرود و از سطح انسانیت فرومی افتد . به ستوران نزدیک میشود . آنچه در
 « برابر خود داریم دنیائی از خدایان و ستوران است [. .] . کسیکه ناسیونال
 « سوسیالیسم را تنها جنبشی سیاسی میشمارد ، از آن چیز زیادی نمیداند .
 « ناسیونال سوسیالیسم چیزی بیش از يك مذهب ، یعنی ارادهای برای آفرینش
 « ابر مردست . »

آیا هیتلر بزرگمردی راز آشنا بود ؟

اغلب نوشته اند که پیشوا « فرآورده » نهانخانه ها و آدمکی بود که از دور هدایت میشد ؛ ما این دعاوی را قبلاهم نوشته ایم . ولی اگر مقدمات این نظر را هم بپذیریم ، باز بر ما روشن نیست که روابط هیتلر با گروههای راز آشنا چگونه بوده است . از همان آغاز تولد غرائب هیتلر را در میان گرفته اند . در

۱ - mutation

۲ - homme - dieu

۳ - animal - masse

۴ - en devenir

۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در يك شهر كوچك اتریش ، كه از مرز باواریاچندان دور نیست، متولد شد بنام براونا آم این^۱ و این محل بحق بعنوان جایگاه دیده‌وران^۲ و نهانشناسان^۳ نام آورست ، گرچه در این واقیعت مسلم تاكید سزاوار نشده است.

واقیعت‌ها تشویش‌انگیزند : براونا مهد بانومی بنام مخمس^۴ بود كه در آغاز این قرن مشهورترین پریداره^۵ وین بود . آوازه او از مرزهای اتریش و سپس آلمان گذشت و به انگلستان ، فرانسه ، اسكاندیناوی و روسیه رسید و در اوج اشتهار در ۱۹۲۰ با شاهزاده یوآخیم پروسس^۶ ازدواج كرد . همچنین مشهورترین پیرا روح‌شناس^۷ سالهای ۱۸۹۰-۱۹۱۰ ، بارون شرنگ-نوتسینگ^۸ همه دستیاران ، پریداران و احضار كنندگان روح^۹ و دیده‌وران از هر قماش را از براوناو فراخواند . بالاخره دایه آدولف هیتلر همان ویلی شنایدر^{۱۰} ، پریدار پیمانند ، بود كه همراه با برادرش رودی^{۱۱} كازینوها و رامشگاههای^{۱۲} سراسر جهان را درنوردید .

منطقه براوناو ظاهراً دارای امتیازاتی است : از قرن شانزدهم ببعد - و شاید هم پیش از آن - صحنه حوادث اعجاب‌انگیز و موارد پریداری و نمودهای غریب بود . در سراسر این چهار قرن بسیاری پیشگویان قیام قیامت از آنجا برخاستند كه هر يك با اعلام پایان قریب‌الوقوع جهان در واقع ظهور آدولف هیتلر را خبر میدادند . تأثیر مستقیم این دیده‌وران ، این احضار كنندگان روح

۱- Braunau am Inn

۲- voyant دارای دید باطنی

۳- occultiste

۴- Mokhammes

۵- médium ركه . پانوش ۲ ص ۲۱۷

۶- Joachim de Prusse

۷- métapsychiste

۸- baron Schrenk - Nozing

۹- spirite

۱۰- Willy Schneider

۱۱- Rudi

۱۲- music hall

و آثار بیان ناپذیر گذشته در شکل گرفتن هیتلر خرد سالچه بود ؟ از آن هیچ نمیدانیم . ولی میتوان چنین پاسخ داد که بعلت این ویژگی، خاک بر او ناو دیر یا زود منطقه صحنه حادثه شگرفی در جهان خواهد شد .

برخلاف تمامی این احضار کنندگان روح و پیمبران زادشهرش^۱، پیشوا کیفیات روانی این افراد را تصعب کرد و جوهر رعب آور آنرا بیرون کشید .

تمامی ارزشهای رائج در این فردیکه شاید هرگز نتوان طرحی جامع از سیمایش بدست داد یکسره دگرگون شده بود . همه خاصان پیشوا يك چیز را هماواز گواهی داده اند : هیتلر چون موجودی مینمود که فقط پوسته بشری داشت . در این فصل ما تفسیری از دو تصویر^۲ * برگزیده و تمامی جنبه تمثیلی سلام هیتلری را ، بقریبی که رئیس خود آنرا اجرا میکرد ، بدست دادیم . (10)

در توصیف هیتلر راوشنینگه چنین نوشته است : « ناگزیر باید به پریداران » اندیشید که در بیشتر اوقات موجوداتی عادی هستند . ناگهان از آسمان نیروهای » بر آنها نازل میشود که آنها را بسطی برتر از متعارف برمیکشد . این نیروها « نسبت به شخصیت واقعی آنها بیگانه اند . اینها زائرانی هستند که از جای » دیگری در رسیده و یا از سیارات دیگر فرود آمده اند [...] . بدینسان است » که بیگمان برخی نیروها در هیتلر در کارند . هیتلر تنها پوشش موقتی این نیروهای » شیطانی است . آن دوگانگی تحمل ناپذیری که بمجرد تماس با هیتلر بچشم » میخورد همآشپانی امری مبتذل با مقوله ای خارق العاده است .»

از جانب دیگر اشتراسر^۳ چنین مینویسد: « کسیکه به هیتلر گوش فرامیدهد » پیشوا را می بیند که از اوج فرّ انسانی پیامبخیزد . نوری در پشت پنجره ای » تاریک بر میدمد . آقایی با يك سیل مسخره تبدیل به یکی از امشاسپندان » میشود . سپس امشاسپند پرواز میکند و هیتلر بر جای میماند، که غرق عرق و با » چشمانی بینور ولو میشود ...»

آیا آدولف هیتلر ، هنگامیکه به اوج قدرت رسید ، از این کیفیات آگاه بود ؟ برخی جملات ، که از جای جای سخنرانیهایش بر کعبیده و در کنار هم نهاده

۱- la ville natale

۲- ن . ک . تصویر ۱۲ در پایان کتاب

۳- Gregor Strasser

شده ، چنین گمانی را در ذهن ما میآورد : « من با اطمینان يك خوابگرد را هیرا » که مشیت الهی بمن نشان داده است دنبال خواهم کرد . [...] . من منتقدم که مشیت الهی مرا فراخوانده است تا به ملت خود خدمت کنم . »

بنابراین او مفهوم رسالتش را بسیار رفیع می‌شمرد . آیا او این مفهوم را از يك آموزش اکتسابی یا از يك کشف و شهود مبهم و آشفته بدست آورده بود؟ در این جا بحث بصورت رشته‌ای از پرسش‌های بی‌پایان درمیآید .

شاید هیتلر از جانب برخی جنبش‌های پان‌ژرمنی برانگیخته شده بود که او را بتدریج بار آورده بودند و در يك لحظه معین ، که کم و بیش مقارن با تصفیه‌های عظیم رژیم ، یا شب دشمنها^۱ در ۱۹۳۴ است ، محتملا این پیمان را شکسته بود ، همانند غایتی طوفان‌زده ، که مهارهای خود را می‌گسلد . از این هنگام موقعیت سیاسی او چون همان قایق بی مهار بود : گمشده بر امواج يك دریای طوفانی ، لغزان در بین خرسنگها ، که در پایان به موخس‌ترین آنها برخورد و واژگون شد . ولی در این زمینه هم ما ناگزیر در قلمرو اگر و مگر باقی میمانیم .

ما قبلا نخستین محل ملاقات هیتلر با نهانکاران^۲ را نوشتیم و دیدیم که در دبیرستان لامباخ هیتلر ۱۰ ساله با طرفه کشیشی بنام پدرا لانگ^۳ هم‌خانه شد . لانگ ، همچون پدرا گن^۴ ، اندک زمانی بعد از سازمان‌های موجود برید تا یکسره به سرپرستی يك گروه نهانی و يك مجله باطنی بنام اوستارا^۵ پردازد که بالاترین فروش را در این زمینه در آغاز قرن داشت .

سپس در وین داوطلب ناكام مدرسه معماری گویا با مردنژاده و مرموزی بنام لانتزفن لیبن‌فلس^۶ روبرو شد که همان لانگ بود با این نام مستعار^۱ اینهم معمای دیگری است .

آیا در وین ، چنانکه رافنس کروفت^۲ نامی در يك کتاب تازه مدعی شده

۱- la nuit des longs couteaux

۲- اعضاء انجمن سری

۳- رک . ص ۱۱۳ بعد

۴- رک . ص ۱۱۲

۵- رک . ص ۱۱۴

۶- رک . ص ۱۱۴

۷- Ravenscroft

است ، رازآموختگی خاصی یافت ؟ هیچ سندی این نکته را اثبات نمیکند و تالیفاتی که انحصاراً بر پایه چند تصادف و مقابله بنا شده آفت بررسی دقیق و درست است. (11)

هیتلر برای فرار از خدمت وظیفه اندکی پیش از جنگ جهانی اول مرز اتریش، که او را از آلمان عزیزش جدا میکرد، پشت سر گذاشت و در مونیخ مستقر شد . آیا در آنجا در میان برخی انجمن‌های فرتوت پان ژرمنیسم پذیرفته شد؟ همان انجمن‌هایی که از سال ۱۹۱۷ در فن زبوتندرف^۱ روحی تازه دمیدند ؟ باز همان معما و همان علامت سؤال همیشگی پیش روی است .

پس تنها يك جمع بندی ناگزیر مینماید : رفتار پیشوا رفتار يك رازآشناست که برخی آداب را رعایت میکنند، پاره‌ای لحظات حال را بکمین نشسته و گوئی « دم زدن » تاریخ است . همکاران نزدیک او رازمندان^۲ چون رودلف هس ، کارل هاوسهوفر و آلفرد روزنبرگ بودند . او تخیلانیرا که قبلاً در سایه روشن تالارهای پست ، که در گردهمایی گروهک‌های پان ژرمنی اظهار میشد ، بنوان قانون رایش آلمان اعلام داشت . پس بدین حساب هیتلر يك راز آشنای بزرگ است ؟ سکوت او درباره منابع الهامش ، یکمان مؤید احضام به سوگندی است که قبلاً یاد کرده بود . نزدیک به سی سال پس از خودکشی در پناهگاه و فضای کسی که خود را مرشد آلمان و پیام آور دورانی نوین می‌شمرد ، راز او همچنان سر ب مهر مانده است .

۱- رک . ص ۸۷ بهمد .

۲- hommes du secret

پیوست

خطوط ژرمنی

الفباء و دستگاههای جادویی

ما در درازنای اینکتاب عنایتی را که صاحبظران ناسیونال سوسیالیسم به «رونها» یا خطوط قبایل ژرمنی و نوردیائی قدیم داشتند یادآور شده ایم. و دیدیم که انگیزه اعتنای آنها صرفاً ملاحظات علمی نبوده است.

درواقع، فراسوی پژوهش سرچشمه کاملاً ژرمنی دستگاههای الفبائی بکار رفته در اروپا، میتوان به کنجکاوای ای پی برد که آشکارا ویژگی باطنی دارد. رونها حروفی هستند که ژرمنها قبل از گرویدن به مسیحیت بکار میبردند. کشیشهای مسیحی، که آنها را نمودی از الحاد شمالی میدانستند، استعمالشان را ممنوع ساختند. بسیاری از فضای ژرمنی شکنجه و اعدام شدند، چون بانکار خطوط نیاکان خود برنخاستند.

کاربرد رونها، بسورت یک دستگاه الفبائی، از قرن چهارم قبل از میلاد مسلم است، ولی شاید کاربرد آن بسیار قدیمی تر باشد. پیکار بی امان مسیحیان فنای گنجینههای سنتی واقعی را بدنبال داشت: نسخه های خطی بیشماری سوخت و بسیاری سنگه نبشتهها خورد شد.

ولی سنت بومی در سرزمینهای آلمانی آنچنان نیرومند بود که برغم شکنجههای حکومت رم شماری از دانشمندان، دست کم تا قرن پانزدهم، از حروف رون استفاده میکردند. از همین رو دیده میشود که تعدادی از اسناد

مربوط به نظام تثنی بحروف رونی نوشته شده‌اند. آیا این تنها يك تدبیر ساده بوده است تا راز این خط بر عوام و اغیار فاش نشود؟ یا جملاتی بوده‌اند با سه معنای صوتی، نمادی و جادویی؟

منشاء خود واژه «رون» هم بدرستی روشن نیست و از نظر ریشه شناسی به احتمال بسیار از کلمه قدیمی ایسلندی *rundar* (بمعنای سری) و با واسطه کلمه کهن-اکسونی *runda* (بمعنای نجوا) می‌آید. این کلمه در برخی زبان‌های سلتی بسیار قدیمی معادل دارد. مثلاً در زبان گالی^۱ واژه *rhin* بمعنای سری با رمز و در زبان ایرلندی *rud* بهمین مناسبت.

امروزه هم‌داستانند که نخستین علائم رونی مفهومی جادویی داشته‌اند و می‌توانستند برخی نیروهای نهانی را بمدد قراردادن علائم بترتیبی خاص در برخی ساعات روز یا شب و یا روزهای معین سال بخود بخوانند و علائم رونی بموجب يك جبر اخترشناسی، که تنها بر راز آشنایان معلوم بوده است «کارگر می‌افتاده‌اند». در این مفهوم باطنی حروف رونی را بر روی اشیاء بسیار مختلفی «ك» کرده‌اند، مانند نوک نیزه (پیکان)، انگشتری، سپر، سنک، حلقه و غیره.

منشاء خطوط رونی نیز مشخص نیستند. گروهی، بداء آنرا شرق میانکارند و صورتی دیگر گونه از خط فنیقی میدانند که بوسیله بازرگانان آسیائی، حدود قرن ششم قبل از میلاد، به اروپای شمالی آورده شده است. ولی باستانشناسان آلمانی، بخصوص در دوران رایش سوم، بدنبال آن بوده‌اند که آنها را علائمی انحصاراً شمالی بدانند که آغازش به نوشته‌های مقدس کشیشان ژرمانیای قدیم بر میگردد. بدینسان منشاء دوردست آنرا باید در توله دیرینه سال جستجو کرد.

دیر زمانی می‌پنداشتند که فرهنگ سری رونها کاملاً از دست رفته است. سپس، هنگامیکه یوغ مسیحیت اندکی سست شد، دانشمندی به این مسئله پرداختند. اسناد بسیاری- درینفا، سخت پراکنده- برجا مانده بود و بررسی عمیق جنبه نمادین علائم رونی این نتیجه را یار آورد که این حروف کندهای باطنی نیز هستند و کلیدهایی که يك دستگاه کامل دلالت^۲ جادویی می‌بخورد، خلاصه

۱- *gallois*، زبان مردم *Galles* یا *Wales* در انگلستان، که یکی از شاخه‌های زبان سلتی است که از تنه زبان‌های هند و اروپائی برخاسته است.

۲- *sémiotique*

آنچه که در اصطلاح رائج يك خط هیروگلیفی^۱، خوانده میشود بدینسان همانند خطوط قدیمی مصر، پیامی با حروف رونی را میتوان در سه سطح مختلف خواند: (۱) قرائت الفبائی: خواندن حروف صدادار و بیصدا که کلمات را می‌آزند و با فراهم آمدن کلمات جمله درست میشود: (۲) قرائت عینی حروف که نمادهای ساده، ایده نگاشت^۲ یا نمادنگاری^۳ تلقی میشوند: مثلاً رون F نه تنها نماینده صدای ف، بلکه واژه Fé در اسکاندیناوی قدیم یا Faihu در ژرمنی دیرین هم هست که بمعنای «دام» یا حیوان^۴ است: (۳) قرائت ذهنی نماد، یعنی بسط و تجرید اندیشه^۵: صدای F، که بمعنای «دام» است، بمعنای دوم «داشتن»، «تملك»، «ثروت» و در اعصار اخیرتر «پول» نیز هست، زیرا نزد این اقوام ژرمنی دامدار مالك دام بودن مترادف با ثروت است. اگر این استدلال را بیشتر دنبال کنیم، در موضوع حیوان، که ثروت را تداعی میکند، موضوع «انتخاب طبیعی» هم مستتر است، زیرا با دست چین کردن حیوان‌زیبا بدست می‌آید و از همین جاست ریشه‌های بُعدانتخابی تمدن‌های دامداری. اقوامی که بیش از کار دامداری سرگرم کشاورزی هستند از این معنای ابتدائی انتخاب چیزی نمیدانند بررسی موضوع در این سطح مورد بحث ما جالب است: اقوام دامدار، در اینجا ژرمن‌ها، بیش از اقوام کشاورز به برتری نژادی گرایش دارند، چنانکه در نژادگرای پان ژرمانیستی و نازی می‌بینیم، و نیز قتل عام نژاد بومیان آمریکا بوسیله دامداران انگلو-ساکسون، هنگامیکه به قاره جدید رسیدند. کشاورز بدنبال همسازی^۶، ولی دامدار سخت در هوای براندازی^۷ است.

با این تأویل اجتماعی - فرهنگی اکنون از همان مطالعه رون «دام» که رون «پول»، «تملك و تفكیک نیز هست، میتوان آغاز کرد و تا آنجا که ما

1 - hieroglyphique

2 - idéogramme

3 - pictographie

4 - bétail

5 - concept

6 - assimilation

7 - extermination

میدانیم این نکته باریک را با توجه به مبادی آن هنوز بررسی نکرده‌اند.

قرن‌ها گذشت و پژوهندگان تا قرن نوزدهم خط رونی را از یاد بردند. با پیدایش زبانشناسی تطبیقی در نخستین سالهای قرن گذشته دوباره علامت رونی مورد عنایت قرار گرفتند. محققان آلمانی و اسکاندیناوی ابتدا به مطالعه بر نبشته‌های ژرمنی قدیم از نظر دستوری همت گماشتند. سپس در پایان قرن به محتوای نمادی و جادویی رون‌ها پرداختند. راه از نو باز شده بود، که در ابتدا گنگ و سپس روز بروز دقیقتر شد. بدینسان دریافتند که این خطوط سرشار از معانی متعدد و تعبیراتی در سطوح متفاوتند. از راز پرده بر گرفته شده بود: ژرمن‌ها ساختار هیر و گلیفی خطوط کهن خود را بازیافته بودند.

علامت رونی یکمان خطی در سه سطح مختلف بودند. ولی پایه‌ای برای هنر پیشگوئی تمام عیار نیز بشمار می‌آمدند. در ادوار شمالی-ژرمنی باستان از تقال با علامت رونی در شناخت آینده، یا اطلاع از اینکه چگونه عمل کنند، بهره می‌گرفتند، همانگونه که چینی‌های قدیم برای تفسیر مقتضیات زندگی و کشف رموز و اطلاع از آینده با یی کینگ^۱ تقال می‌زدند (۱) بدینسان حروف رونی نه تنها یک روش نگارش بود، بلکه یک مکتب باطنی فرزانی^۲ نیز شمرده میشد.

هدف پژوهندگان آلمانی رایش سوم، بخصوص اعضای اس.اس.، بازیافتن نیروی علامت، بود. آنتر به، استیتومی که از آن بتفصیل سخن گفته‌ایم، بدنبال باز دادن معنای جادویی به خطوط مورد بحث بود. در برخی باروهای اس.اس. افرادی یکسره به جادوی رونی پرداختند؛ حروف نقش شده بر او نیفورهای اس.اس.ها تنها یک علامت امتیاز نبودند. بلکه همچنان یک نوع برگرفت^۳ نیروهای نهانی و آرمیدن در سایه حمایت برخی حروف مشخص بود، که در پاره‌ای شرایط میتواند آن انرژی سرّی را که از تاویل درست علامت برمیخاست بدست دهد (2).

Yi_King - ۱

sagesse - ۲

fixation - ۳

الفبای ژرمنی باستان

(سده دوم پیش از میلاد - سده پنجم میلادی)

	FIGURES	VALEURS	NOMS GÓTHIQUES		FIGURES	VALEURS	NOMS GÓTHIQUES
۱	F	F	FAIHU: « bétail »	۱۳	↓	E (Ê)	sans nom ni symbolisme apparent
۲	^, n	U	ŪRIS: « pluie »	۱۴	W	P	PAIRÞRA: « cheval »
۳	Þ	Þ (TH)	ÞEIP (THEITH): « rosée »	۱۵	✕	Z, R	AIZIK: « pièce d'argent »
۴	F	A	AHSA: « axe »	۱۶	≠, N, {, }	S	SAUIL: « soleil »
۵	R	R	RÁIDA: « chariot »	۱۷	T, ↑	T	TYR: « le dieu »
۶	<	K	KUSMA: « tumeur »	۱۸	B	B	BAIRKNA: « le bouleau »
۷	X	G	GIBA: « don »	۱۹	M	E	EIWES: « étalon »
۸	Þ	W	WINJA: « pâturage »	۲۰	⌘	M	MANNA: « homme »
۹	H, H	H	HAGL: « grêle »	۲۱	↑	L	LAGUS: « eau »
۱۰	χ	N	NAUÞS: « besoin »	۲۲	◇	NG	IGGUS ou IN- GWS: « héros », éponyme
۱۱	I	I	EIS: « glace »	۲۳	⊗	O	ŌÞAL: « propriété »
۱۲	N, S	J	JĒR: « année »	۲۴	J, W, H	D	DAGS: « jour »

- | | | |
|-------------------------|------------------------------|-------------|
| ۱۷- خداوند | ۹- تکرک | ۱- دام |
| ۱۸- توس (درخت) | ۱۰- نیاز | ۲- باران |
| ۱۹- فریان (اسب فر) | ۱۱- بیخ | ۳- شبنم |
| ۲۰- مرد، انسان | ۱۲- سال | ۴- محور |
| ۲۱- آب | ۱۳- بدون نام یا ویژگی نمادین | ۵- چرخ دستی |
| ۲۲- نام یکی از قهرمانان | ۱۴- اسب | ۶- برجستگی |
| ۲۳- ملك | ۱۵- سکه نقره | ۷- دهش |
| ۲۴- روز | ۱۶- خورشید | ۸- چراگاه |

الفبای رونی « متداول »

	FIGURES	VALEURS
۱	ƒ	F
۲	∩	U
۳	Ɔ	P(TH)
۴	ʌ	A
۵	R	R
۶	Y	K
۷	⋮	:
۸	*	H
۹	†	N
۱۰	⋏	S
۱۱	↑	T
۱۲	B	B
۱۳	Y	M
۱۴	↑	L
۱۵	⋏	R(roulé)

این الفبا را ژرمن‌ها پس از استقرار مسیحیت نیز بکار میبردند. پیدایش آن حدود سده چهارم میلادی است و میان تن‌ها تا سده چهاردهم میلادی بسیار رایج بود و نماینده واکنش ژرمن‌ها در برابر مسیحیت بشمار می‌آید.

خط رونی انگلیسی - فریزانی

سده پنجم تا سده دوازدهم میلادی

	FIGURES	VALEURS	NOMS		FIGURES	VALEURS	NOMS
۱	ƿ	F	FEOH: « bétail » ou « argent »	۱۵	ψ	X	EOLHL: signification inconnue
۲	ᵹ	U	ŪR: « auroch »	۱۶	𐌺	S	SIGEL: « soleil »
۳	ᵻ	ƿ(TH)	ƿORN: « épine »	۱۷	↑	T	TIR: « honneur »
۴	𐌺	O	ŌS: « Dieu »	۱۸	B	B	BEORC: « bouleau »
۵	R	R	RAD: « chevauchée »	۱۹	M	E	EOH: « cheval »
۶	𐌿	C, K	CEN: « torche »	۲۰	𐌿	M	MAN: « homme »
۷	X	G	GEOFU: « don »	۲۱	↑	L	LAGU: « eau, mer »
۸	ƿ	W	WYNN: « bien être »	۲۲	𐌶	NG	ING: « héros éponyme »
۹	𐌿	H	HAEGL: « grêle »	۲۳	𐌶	Ō	ŌPEL: « patrimoine »
۱۰	𐌿	N	NIED: « besoin »	۲۴	𐌶	D	DAEG: « jour »
۱۱	—	I	IS: « glace »	۲۵	𐌺	A	AC: « chêne »
۱۲	ϥ	J	JEAR: « année »	۲۶	𐌿	AE	AESC: « frêne »
۱۳	𐌿	ē	ĒOH: « if »	۲۷	𐌿	Y	ȚR: « pureté »
۱۴	𐌿	P	PEURTH: « cheval »	۲۸	*	IO	IO.

	FIGURES	VALEURS	NOMS
۲۹		EA	EAR: « gravier »
۳۰		Q	QWEORTH: « appât »
۳۱		K	KALK: « coupe »

	FIGURES	VALEURS	NOMS
۲۲		ST	STAN: « pierre »
۲۳		G	GAR: « épieu »

- | | | |
|-----------------|-------------------|--------------------|
| ۲۳- میراث | ۱۲- سال | ۱- دام یا پول |
| ۲۴- روز | ۱۳- شرخدار (درخت) | ۲- گاو وحشی |
| ۲۵- بلوط (درخت) | ۱۴- اسب | ۳- خار |
| ۲۶- مهار | ۱۵- نامفهوم | ۴- خداوند |
| ۲۷- زینت | ۱۶- خورشید | ۵- اسب نازی (تاخت) |
| ۲۸- ؟ | ۱۷- شرف | ۶- مشعل |
| ۲۹- سنگریزه | ۱۸- توس (درخت) | ۷- دهش |
| ۳۰- دانه (دام) | ۱۹- اسب | ۸- قنبرستی |
| ۳۱- جام ، پیاله | ۲۰- مرد ، انسان | ۹- تکرک |
| ۳۲- سنگ | ۲۱- آب ، دریا | ۱۰- نیاز |
| ۳۳- نیزه | ۲۲- قهرمان | ۱۱- یخ |

کارنامه مختصر

- ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ : تولد آدولف هیتلر در برانائو - آم - این ، اتریش .
- اوت ۱۹۱۴-۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ : جنگ جهانی اول .
- ۱۹۱۹ : بنیاد حزب کارگران آلمان (D. A. P.) در مونیخ .
- ۱۹۲۰ : بنیاد حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (N.S.D.A.P.)
- ۱۹۲۳ : کودتای نافرجام مونیخ .
- ژانویه ۱۹۳۳ : اتماب هیتلر به صدراعظمی آلمان .
- ۱۹۳۴ : شب دشنه‌ها ، تصفیه خونین ، برانداختن S. A. ها ، اعدام ارنت رهم .
- سپتامبر ۱۹۳۹ : بدنبال یورش ارتش آلمان به لهستان فرانسه و انگلستان به رایش هیتلر اعلان جنگ میدهند .
- ۴۰ - ژوئن ۱۹۴۰ : یورش ارتش آلمان به هلند ، بلژیک ، لوگزامبورگ و فرانسه . تسلیم فرانسه .
- ژوئن ۱۹۴۱ : یورش به روسیه .
- ژوئن ۱۹۴۴ : پیاده شدن متفقین در نورماندی .
- ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ : خودکشی هیتلر در پناهگاه کاخ صدارت نظامی برلن .
- ۷ مه ۱۹۴۵ : تسلیم بی‌قید و شرط آلمان .
- ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ : اعدام ریبن تروپ ، کایتل ، کالتن بروئر ، روزنبرگ ، فرانک ، فریک ، اشتراشر ، زیس اینکووارت ، زاوکل و یودل .

کتابشناسی

مآخذ درباره رایش سوم ، هر چند بسیار مختصر و فشرده نیز ، پیوسته رو به فزونی و انبوهی دارد . بدینمناسبت در اینجا به اشاراتی بس کرده‌ایم ، که حاشیه‌هایی در سراسر کتاب مکمل آنهاست * . خوانندگان که به پاره‌ای نکات خاص تاریخ ناسیونال سوسیالیسم علاقمندند در کتابهای زیر میتوانند هر گونه اطلاعات دقیق مورد توجه خود را بیابند .

کلیات

- ALLEAU (René) *Hitler et les sociétés secrètes* (Paris, Grasset, 1969).
- BRISSAUD (André) *Hitler et l' Ordre noir* (Paris, Librairie académique Perrin, 1969).
- BULLOCK (Alan) *Hitler* (Verviers, éd. Marabout, 1963).
- FEST (Joachim) *Hitler* (Paris, Gallimard, 1973).
- HERR (Friedrich) *Autopsie d' Adolf Hitler* (Paris, Stock, 1971).
- SHIRER (William L.) *Le Troisième Reich* (Paris, Stock, 1965).
- SPEER (Albert) *Au cœur du Troisième Reich* (Paris, Fayard, 1971).
- VERMEIL (Edmond) *Doctrinaires de la Révolution allemande* (Paris, N. E. L.. 1948).

* مآخذیکه نویسنده در حاشیه آورده ، به تفکیک پس از کتابشناسی
د کلیات ، آمده‌اند . مترجم

پیشگفتار

- 1- Chevallier (J. - J.) : *Les Grandes Oeuvres Politiques* Paris. A. Colin, 1949.
- 2- Ludendorff (E.) : *Judentum und Freimaurerei* 1920.
- 3- Faye (J. - P.) : *Langages totalitaires*. Paris , Hermann , 1972.

فہمہ مقدس

- 1- Herr (Fr.) : *l' Univers du Moyen Age*. Paris, Fayard, 1970.
- 2- Cohn (N.) : *Les Fanatiques de l' Apocalypse: courants millénaristes et révolutionnaires du XIe au XVIe siècle*. Paris , Julliard, 1969.
- 3- Winkler (P.) : *l' Allemagne secrète* . Paris, Hachette, 1948.
- 4- Gorceix (B.) : *la Bible des Rose - Croix*. Paris, P. U. F., 1970.
- 5- Frère (J. - Cl.) *l' Ordre des Assassins*. Paris, C. A. L., 1973.
- 6- Bayard (J. - P.) : *les France - Juges de la sainte Vehme*.

Paris, Albin Michel, 1971.

نظام شهسواران تنی

- 1- Darré (Walther) : *la Race*. Paris, Sorlot, 1936.
- 2- Brion (M) : *Frédéric II de Hohenstafen*. Paris, Tallandier, 1948.
- 3- Boule (P.) *l' Etrange Croisade de l' empereur Frédéric II*. Paris, Flammarion, 1968.
- 4- Ziegler (H. de) : *Vie de l' empereur Frédéric II de Hohenstafen*. Paris, 1935.
- 5- Evola (J.) : *le Mystère du Graal et la tradition impériale gblaline*. Paris, Editions Traditionnelles, 1967.
- 6- Guénon (G.) : *le Roi du monde*. Paris, Gallimard, 1962.
- 7- Eschenbach (W. von) : *Parzifal*. (traduction) Paris , Aubier - Montaigne, 1962.
- 8- Willmotte: *le Poème du Graal*. Genève, Droz, 1933.
- 9- Cahiers du Sud. Ouvrage collectif. Paris, 1951. Chapitre: Lumière du Graal.
- 10- Wagner (R.) : *Parsifal*. (version bilingue). Paris, Aubier Montaigne, 1969.
- 11- Le Forestier (R.) : *les Illuminés de Bavière et la franc-maçonnerie*. Paris, Hachette, 1914.

دیباچه‌ای بر محشر کبرای عصر ما

- 1- Picart (N.) : *l' Homme du néant*. Neuchâtel, éd. de la Baconnière, 1946.
- 2- Lang (S.) , Schenck (E. von) : *le Testament nazi* . Paris, Genève. éd. des Trois Collines, 1948 .

- 3- Chamberlain (H. S.) : *la Génèse du XIXe siècle*. trad. française. Paris, Payot, 1913.
- 4- Seillère (E.) : *la Sagesse de Darmstadt*. Paris, Alcan , 1929.
- 5- Schopenhauer : *le Monde comme volonté et comme représentation*. Paris, P. U. F., 1966.
- 6- Gobineau : *Essai sur l' inégalité des races humaines*. rééd. Paris, Belfond, 1967.
- 7- Lantier (J.) *l' Aventure de la théosophie*. Paris, C. A. L., 1971 .
- 8- Guénon (R) : *le Théosophisme*. Paris, Ed. Traditionnelles, 1971 .
- 9- Rihouët - Corroze (S) : *Rudolf Steiner , une épopée de l' esprit au XXe siècle*. Paris, éd. « Triades » , 1973.
- 10- Vermeil (Ed.) : *l' Allemagne*. Paris, Gallimard, 1946.
- 11- Spengler (O.) : *le Déclin de l' Occident*. (rééd.) Paris, Gallimard, 1971.

اختیار یک اسطوره

- 1- Rosenberg (A.) : *le Testament nazi*. Paris, 1948.
- 2- Loiseleur- Deslongchamps : *Code des lois de Manou*. Paris Garnier, 1925.
- 3- Jan Gouda: *les Religions de l' Inde*. ouvr. collectif. Paris, Payot, 1966.
- 4- Dumont (L.) : *Homo hierarchicus* . Paris. Gallimard , 1967.
- 5- Victor (P.) : in *le Tour Saint - Jacques*. numéros 2, 3. Paris, 1956.
- 6- Regardie (I.) : *The Golden Dawn*. Rivers Salls, Hazel Hills Corporation, 1970.

- 7 Frère (J. Cl.) : *les Sociétés du mal*. Paris , C . A. L . , 1972 .
- 8- Bulwer - Lytton (E .) : *la Race à venir*. Verviers , éd . Marabout, 1973.
- 9- Haushofer (K .) : *le Japon* . trad . française. Paris . Payot, 1926.
- 10- Célérier (P .) : *Géopolitique et géostratégie*. Paris , P. U. F., 1969.

شالوده‌های معنوی ناسیونال سوسیالیسم

- 1- Corbin (H .) : *Avicenne et le récit visionnaire*. Téhéran-Paris, Maisonneuve, 1954.
- 2- Jung (C. G.) : *Métamorphoses de l'âme et ses symboles*. Genève, Georg, 1967.
- 3- *Genèse*,. VI, 1_4.
- 4- *Livre d' Enoch*. part. 1_2
- 5- Pauwels (L .) et Bergier (J .) : *le Matin des magiciens*. Paris, Gallimard, 1960 et rééd. coll. « Folio ».
- 6- Guénon (R .) : *le Règne de la quantité et les signes des temps*. Paris, Gallimard, 1945.
- 7- Guénon (R.) : *Introduction générale à l' étude des doctrines hindoues*. Paris, éd. Véga, réédition 1964.
- 8- Ossendowski : *Bêtes, homme et dieux*. réédition Paris, « J' ai lu », 1970.
- 9- Guénon (R.) : *Roi du Monde*. réédition Paris, Gallimard, 1962 .
- 10- Mariel (P .) : *l' Europe païenne du XX e siècle*. Paris, éd. la Palatine, 1964 ,

معمای صلیب شکسته

- 1- Schliemann : *Ilios, ville et pays des Troyens: resultats des fouilles faites sur l' emplacement de Troie et des explorations faites en Troade de 1871 à 1882.* Paris, 1885, pp. 507-529 et 802-803.
- 2 Milloué (L. de.): *la Svastika.* Paris, 1909, p. 21.
- 3- *Kölnische Zeitung.* 25 mars 1933.
- 4- *Mein Kampf* (p. 494). éd. en langue française. Paris , éd N. E. L. 1936.
- 5- Ziegler (G.): *les Templiers.* Paris, C. A. L. et Grasset, 1973.

کیهان پردازیهای دلهره آور نازیها

- 1- Pauwels (L.) et Bergier (J.) : *le Matin des magiciens .* Paris, Gallimard, 1960.
- 2- Abellio R.: *la Structure absolue.* Paris, Gallimard, 1964.
- 3- Lupasco (S.) : *Du devenir logique et de l' affectivité.* Paris, Vrin, 1973.
- 4- Hitler (A.) : *Libres Propos sur la guerre et la paix.* Paris, Flammarion, 1952.
- 5- Idem, ibidem.
- 6- Horbiger : *Théosophie du rose - croix.* Genève , éd . des Cahiers anthroposohiques. 1964.
- 7- Gurdjieff (G. I.) : *Récits de Belzébuth à son petit Fils .* Paris, éd. Janus, 1956.
- 8- Mouravieff: *Gnōsis.* Neuchâtel, éd. de la Baconnière, 1969.

فلسفه و اسطوره

- 1- Rohde (E.) : *Psyché , étude de l' âme grecque et de ses*

mythes. éd. française, Paris, Payot , 1928.

2- Platon : *Phédon*

3- Vermeil (Ed.) : *Doctrinaires de la révolution allemande* .
Paris, Nouvelles éditions latines, 1948

ناسيونال سوسياليسيم ، پک ايدنولوژی جادولی

1- Jung (C. G.) : *Aspects du drame contemporain*. tr. française
du Dr. R. Cahen. Genève, Georg, 1971.

2- Chamberlain (H. S.) : *la Génèse du XIXe siècle*. *op. cit.*

3- Goethe: *les Années d' apprentissage de Wilhelm Meister*.

4- Rauschning (H.) : *Hitler m' a dit..* Paris, éd. Coopération,
1939.

5- Spengler (O.) : *le Déclin de l' occident*. *op. cit.*

6- Jung (C. G.) : *Aspects du drame contemporain*. *op. cit.*

7- Rosenberg (A.) : *le Mythe du XXe siècle*. *op. cit.*

8-Rougemont (D. de) : *Journal d'Allemagne*. Paris, Gallimard.

9- Tristan (F.) : *Naissance d' un spectre*. Paris, Bourgois,
1969 .

نظام سپاه و سرانش

1- Pauwels (L.) et Bergier (J.) : *le Matin des magiciens*.
op. cit.

2- Rauschning (H.) : *Hitler m'a dit*. Paris, éd. Coopération,
1939 .

3- Calic (E.) : *Himmler et son empire*. Paris, Stock, 1969 .

4- Ribouët - Corroze (S.) : *Rudolf Steiner, une épopée de l'esprit
au XXe siècle*. *op. cit.*

5- Frère (J. C.) : *l' Ordre des Assassins*. Paris, C. A. L.,
1973 .

- 6- Dumézil (G.) : *les Dieux des Germains*. Paris, P. U. F., 1959 .
- 7- Derolez : *les Dieux et la religion des Germains* . Paris , Payot, 1962.
- 8- Brissaud (A.) *l' Ordre noir*. Paris, Librairie acad. Perrin, 1969 .
- 9- Danielou (A.) : *Schématique musicale*. Paris, Hermann, 1967 .
- 10- Pidoux (A.) *Recherches sur la symbolique et l' énergie de la parole dans certains textes tantriques*. Paris, de Boccard, 1963.
- 11- Pauwels (L.) et Bergier (J.) : *le Matin des magiciens*. *op. cit* .
- 12 Howe (E.) : *le Monde étrange des astrologues* . Paris , Laffont, 1968.

آدولف هیتلر و نیروهای نهانی

- 1- Krafft (K. E.) : *Traité d' astrobiologie*. éd. française. Bruxelles, sans nom d' éditeur, 1939.
- 2- Calic (E.) : *Himmler et son empire*. *op. cit*.
- 3- Mager (dom A.) : *Etudes carmélitaines*. Paris, 1946.
- 4- Hanfstaengl (Dr. S.) : *Hitler des années obscures*. Paris 1967 .
- 5- « J' ai lu » Paris, 1972.
- 6- *Bayerische Lehrerzeitung*. 1935, no. 36 et 37, p. 577.
- 7- *Münchener Katholischer Kirchenzeitung*. 1946 , no . 35 , p. 27.
- 8- Rauschning (H.) : *Hitler m' a dit*. *op. cit*.
- 9- Heer (F.) : *Autopsie d' Adolf Hitler*. Paris, Stock, 1971.
- 10- Saby (Ed.) : *Hitler et les forces occultes*.

-
- 11- Ravenscroft : *la Lance du destin*. Paris, Albin Michel , 1673.

پیوست

- 1- Perrot (E.): *le Livre du Yi King d' après tr. allemande de R. Wilhelm*. Paris, éd. de Médicis, 2 vol. 1969,1971.
- 2- Février (J. G.) : *Histoire des écritures: « Runes »*, Paris , (Bibliographie).
-

واژه نامه

۱. فارسی - فرانسه

ب

formation	بار آورد
burg	بارو
ésotérisme	باطن گرایی
ésotérique	باطنی
collectivisme mystique	باهمی عرفانی
égalitarisme	برابری جوئی
extermination	براندازی
compliqué	بر تافته
fixation	بر گرفت
inscription	بر نوشته
bouc émissaire	بلاگردان
indolent	بیدرد

پ

inquiétant, troublant	پریشنده
projection	پرتابه
médium	پریدار
topologie secrète	پنهانگاه
supérieur	پیر (دیر)
parapsychologique	پیر اروانی
métapsychiste	پیرا روح شناس
réforme	پیراست

آ - الف

charnière des temps	آخر زمان
repos en mouvement	آرامش پویان
chaos	آشوب
américanisme	آمریکاگرایی
golem	آموخته
surhumanité	اهر مردمی
phallus	احلیل برخاسته
astrobiologie	اختر زیست شناسی
volonté de puissance	اراده توانجو
mot d'ordre	اسم اعظم
illuminés	اشراقیان
Hyperborée, Extrême Nord	اقصای شمال
les Trônes	امشاسهندان
communion	انهاز شدن
sociétés secrètes	انجمن های نهانکار
oligarchie	انحصالاری
les Cathares	اهل خلوص
exotérique	اهل ظاهر
idéogramme	ایده نگاشت
les Dominations	ایزدان
identité	این همانی

vassal	خراجگزار	paranormal	بیراطبیعی
volontariste	خواستگرا	corps glorieux	بیکر فرمند
volontarisme	خواستگرائی	mesurer	بیمودن
ploutocrate	خواستہ سالاری	hypothèse	بی نهاد
ploutocratie	خواستہ سالاری		ت
autodidacte	خود آموخته	flagellant	نازک سود
	د	contemplative	تأملگر
inquisition	درونکوی	empirisme	تجربه گرائی
Ailleurs	دگر آباد	la queste	تکاپو
en devenir	دگر شونده	monarchie	تک سالاری
tonnant	دمان	monisme	توحید فلسفی
visionnaire, voyant	دیدہ ور	vulgaire	تھی مایہ
Pays de l'Autre Monde	دیگر سرای		ج
	ذ	rédemption	جان بها
entité	ذات	rédemption	جان پردازی
	ر	agonisant	جانسپار
initié	راز آشنا	vitalité végétative	جانمایہ رویا
initiation, connaissance	راز آشنائی	Kabbala - Kabbale	جفر
initiatiques		universalisme	جهانگرایی
homme du mystère,	رازمند		چ
initiatique		cyclique	چرخه‌ای
les justes	راستان	illusioniste	چشم بند
music hall	رامشگاه	labyrinthe	چنبرہ
pulsion	رانه		ح
aruspice	روده بین	Supérieur inconnu	حجت ناشناس
hétaïre	روسپی مذهبی	Kabbaliste	حروفی
	ز	possession	حلول
la ville natale	زاد شهر		خ
née	زاد قام	humilié	خاکسار
horoscope	زایچه	brouillon	خام نوشته
périmé	زمان فرسود		

	غ		vitalisme	زنده انکاری
Néphelim		غول	mutation	زیجست
	ف		vitaliste	زیست‌گرا
métahistorique		فراتاریخی		ژ
donnée		فراداد	germnophile	ژرمن‌باره
global		فراگیر		س
Fils prodigue		فرزند بازیافته	organisateur, régulateur	سامانگر
les Puissances		فرشتگان	astronome	ستاره‌شناس
sous - humanité		فرومایگان	château des mystères	سراپرده‌راز
	ق		secrète	سری
Kabbala, Kabbale		قباله	critique	سنجش
apocalypse		قیامت نامه	triptique	سه‌لت
	ک		Kabbala	سهمیا
château		کاخ دز		ش
chaman		کهن	devenir	شوند
thaumaturge		کرامات فروش	Deutschmeister	شهریار
névrose		کتراندیشی	extasié	شیدا
fausse route		کژراهی	extatique	شیفته
théologique		کلامی		ص
cathédrale		کلان‌کلیسا	rose croix	صلیب‌گلرنگ
cathédrale		کلیسای جامع		ض
archétype		کهن‌تپ	Hyperborée, Nord	ظلمات
cosmogénèse		کیهان‌زائی	subconscient	ضمیر
cosmogonie		کیهان‌سازی	inconscient	ضمیر پنهان
cosmologie		کیهان‌شناسی		ط
	گ			ع
péché originel		گناه فطری	étrange	طرفه
gnose, gnôsis		گنوس		
	ل			
lamaerie		لاماسرا	Sagesse primordiale	عقل اول

Nord	نوردیا	métaphysique	لاهورت
nordique	نوردیائی		
renaissance	نوزائی	م	
théosophe	نوعارف	Terre mère	مام زمین
société secrète	نهانخانه	manichéisme	مانی اندیشی
occultiste	نهانشناس	traditionnaliste	محدث
occultisme	نهانگرایی	apocalypse	محشر کبری
occulte	نهانی	Margrave, Landmeister	مرزبان
inconscient	نهفت	guide	مرشد
	و	plérôme	ملاء اعلی
vocabulaire	واژگان	Seigneurs	مهان
inspiré	واصل	Magna Mater	مهدعلیا
réalisme fanta -	واقع گرایی سودائی -	Grand Maître	مهمین استاد
stique		Catalyseur	میانجی
tutelle	ولایت	médiateur	میانکار
	ه	ن	
millénium	هزارگان	les Cathares	ناب اندیشان
millénariste	هزاره باور	intolérance	نابردباری
millénarisme	هزاره باوری	physique	ناسوت
millénarisme	هزاره گرایی	Heartland	نافستان
ressource	همت	profane	نامحرم
assimilation	همسازی	inconsciemment	ناهشیاراته
sythèse	همنهاد	noblesse	نژادگی
appétit	هوی	orthodoxe	نص گرا
chaos	هیولا	orthodoxie	نص گرایی
	ی	ordre	نظام
antisémitisme	یهود ستیزی	pictographie	نمادنگاری
		néophyte	نوجه
		novice	نوخاسته

۲. فرانسه - فارسی

A		Charnière des temps	آخر زمان
Agonisant	جان سپار	Château	کاخ دژ
Ailleurs	دگر آباد	Château des mystères	سراپرده راز
Américanisme	آمریکائیت	Collectivisme	باهمی
Antisémitisme	یهود ستیزی	- mystique	باهمی عرفانی
Apocalypse	محشر کبری - قیامت نامه	Communion	انهاز شدن
Appétit	هوی	Complicé	بر تافته
Archétype	کهن نمب	Connaissance initiatique	راز آشنائی
Aruspice	روده بین	Contemplative	نامل گر
Assimilation	همسازی	Corps glorieux	پیکر فرمند
Astrobiologie	اختر زیست شناسی	Cosmogénèse	کیهان زائی
Astronome	ستاره شناس	Cosmogonie	کیهان سازی ،
Autodidacte	خود آموخته		کیهان پردازی
B		Cosmologie	کیهان شناسی
Bouc émissaire	بلا گردان	Critique	سنبجش
Brouillon	خام نوشته	Cyclique	جرخه ای
Burg	بارو	D	
C		Deutschmeister	شهر یار
Catalyseur	میانجی	Devenir	شوند
Cathares	اهل خلوص، ناب اندیشان	Domination (les)	ایزدان
Cathédrale	کلان کلیسا، کلیسای جامع	Donnée	فراداد
Chaman	کاهن	E	
Chaos	آشوب ، هیولا	Egalitarisme	برابری جوئی

Empirisme	تجربه‌گرایی	I	
En devenir	دگرشونده	Identité	این‌همانی
Entité	ذات	Idéogramme	ایده‌نکاشت
Esotérique	باطنی	Illuminés	اشراقیان
Esotérisme	باطن‌گرایی	Illusioniste	چشم‌بند
Etrange	طرفه	Inconscient	ضمیر پنهان ، نهفت
Exotérique	اهل ظاهر	Indolent	بی‌درد
Extasié	شیدا	Initiation	راز‌آشنائی، رازآموزی
Extatique	شیفته	Initiatique	رازمند
Extermination	براندازی	Initié	راز‌آشنا
Extrême Nord	اقصای شمال		
	F	J	
Fausse route	کژراهی	Justes (les)	راستان
Fils prodigue	فرزند بازپاچه		
Fixation	برگرفت	K	
Flagellant	تازگ‌سود	Kabbala	قباله ، جفر ، سیمیا
Formation	بارآورد	Kabbale v. Kabbala	
	G	Kabbaliste	حروفی
Germanophile	زرم‌ن باره		
Globale	فراگیر	L	
Gnose, Gnôsis	گنوس	Labyrinthe	چنبره
Golem	آموخته	Lamaserie	لاماسرا
Grand Maître	مهم‌ن استاد	Landmeister	مرزبان
Guide	مرشد		
	H	M	
Heartland	نافستان	Magna Mater	مهدعلیا
Hétaïre	روسی منجمی	Manichéisme	مانی‌اندیشی
Homme du mystère	رازمند	Margrave	مرزبان
Horoscope	زایچه	Médiateur	میانکار
Humilié	خاکسار	Médium	پری‌دار ، مدیوم
Hyperborée	ظلمات ، اقصای شمال	Mesurer	شمودن
Hypothèse	بی‌فهاد	Métahistorique	فراتاریخی
		Métaphysique	لاهوت
		Métapsychiste	پیراروح‌شناس

Millénarisme	هزاره باوری ، هزاره گرایی	Périmé	زمان فرسود
Millenariste	هزاره باور	Phallus	احلیل برخاسته
Millenium	هزارگان	Physique	ناصوت
Monarchie	تک سالاری	Pictographie	نماد نگاری
Monisme	توحید فلسفی	Plérome	ملاء اعلی
Mot d'ordre	اسم اعظم	Ploutocrate	خواستۀ سالار
Music hall	رامشگاه	Ploutocratie	خواستۀ سالاری
Mutation	زیجست	Possession	حلول
		Profane	نامحرم
	N	Projection	پرتابه
Née	زادنام	Puissances (les)	فرشتگان
Néophyte	نوجو	Pulsion	رانه
Néphilim	خول		Q
Nevrose	کتراندیشی	Queste (la)	تکاپو
Noblesse	تژادگی		R
Nord	ظلمات ، نوردیا	Réalisme fantastique	واقع گرایی سودانی
Nordique	نوردیائی	Rédemption	جان بها ، جان پردازی
Novice	نوخاسته	Réforme	بیراست
	O	Régulateur	سامانگر
Occulte	نهانی	Renaissance	نوزائی
Occultisme	نهان گرایی	Repos en mouvement	آرامش پویان
Occultiste	نهانشناس	Ressources	همت
Oligarchie	انده سالاری	Rose Croix	صلیب گلرنگ
Ordre	نظام		S
Organisateur	سامانگر	Sagesse primordiale	عقل اول
Orthodoxe	نصی گرا	Secrète	سری
Orthodoxie	نصی گرایی	Seigneurs	مهان
	P	Sociétés Secrètes	انجمن های نهانکار ، نهانخانه ها
Paranormal	بیراطبعی	Sous - humanité	فرومایگان
Parapsychologique	بیراروانی	Subconscient	ضمیر
Pays de l' Autre Monde	دیگر سرای	Supérieur	بیر (دیر)
Péché originel	گناه فطری		

Supérieur inconnu	حجت ناشناس		U
Surhumanité	ابر مردمی	Universalisme	جهانگرایی
Synthèse	هم نهاد		V
	T	Vassal	خراجگزار
Terre mère	ماد زمین	Ville natale	زاد شهر
Thaumaturge	کرامات فروش	Visionnaire	دیده ور
Théologique	کلامی	Vitalisme	زنده افکاری
Théosophe	نوعارف	Vitaliste	زیست گرا
Tonnant	دمان	Vitalité végétative	جانمایه رویا
Topologie secrète	پنهانگاه	Volontarisme	خواستگرایی
Traditionnaliste	محدث	Volontariste	خواستگرا
Triptique	سه لت	Volonté de puissance	اراده توانجو
Trônes (les)	امشاهندان	Voyant	دیدهور
Troublant	پریشنده	Vulgaire	تهی مایه
Tutelle	ولایت	Vocabulaire	واژگان

فهرست نام‌های خاص

	آ
آبیگانیان ۱۴۲	آبولونیوس ۹۴
آلپ ۱۴۴	آتاناسیوس ۱۵۰
آلپ باواریا ۵۵	آتلانتید ۱۳۰-۱۲۹-۹۲-۸۹
آلت کریستین بورگ ۱۹۴	آتمان ۱۳۱
آلکیبیادس ۱۵۶	آتن ۱۵۶-۱۴۷
آلکساندرا ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۶-	آخشاوروش ۱۷۰
۱۱۱-۱۲۷-۱۸۵	آتنه ۱۵۵
آلمان شرقی ۲۰۱	آرتور (شاه) ۱۹۱-۱۹۲
آلویدر ۷۵-۹۲	آرتوس ۴۶
آلیکس هسهای ۱۰۰-۱۰۲-۱۱۱	آریژ ۱۴۳
آمریکا (ایالات متحده) ۶۵-۶۶-۸۵-	آریوس ۱۵۰
۱۰۳-۱۲۹-۱۴۸-۱۸۹-۲۲۵	آسیا ۸۳-۹۴-۱۰۳
آنتروپوسوفی ۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-	آسیای صغیر ۵۵-۹۴
۱۸۸	آسیای غربی ۷۵
آنتیستن ۱۵۶	آشور ۱۰۵
آنلرسون ۸۸	آشوری ۱۲۴-۱۵۳
آنلره دوم ۳۹	آشیل ۹۱
آنلوخ ۷۰	آکروپول ۱۵۷
آنتره ۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۹-	آگارتا ۴۴-۷۸-۸۳-۹۳-۹۴-۹۵-
۲۲۶	۹۷-۱۶۸-۱۸۴-۱۹۰
آنورس ۶۱	آلبریش ۱۷۲
آوالف ۱۰۹-۱۱۰	آلی ۱۴۲
آهاس وروس ۱۷۰	

استونی ۴۱	۱
اسکاتلند ۸۵	
اسکاندیناوی ۲۱۷-۵۷	ابرت ۶۸
اسکرو پادسکی ۱۰۹	ابرتین ۲۰۳
اسکندر ۴۳	اتروسک ۱۵۱-۱۰۳
اسکنریه ۱۸۲	اتریش ۲۲-۱۱۴-۱۱۵-۱۸۵-۲۱۷-
اسلام ۸۸	۲۲۰
اسمعیلیه ۱۸۸-۳۰	اخراانا ۱۰۱
اشپانداو ۸۵	ادا ۲۵-۹۱-۱۰۶-۱۷۳-۱۷۴
اشپنگلر ۱۷۵-۷۲-۶۳	ادن ۶۸
اشتاینر ۶۰-۱۲۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-	اراسم ۳۵
۲۰۰-۱۸۸	ارسطو ۱۷۴
اشتراسر ۲۱۸	اروپا ۱۸ - ۲۳-۴۲-۵۷-۷۵-۷۶-
اشنباخ ۱۹۰-۹۲-۴۷-۴۶	۸۰-۸۱-۱۰۳-۱۳۲-۱۴۱-
اعراب ۹۹	۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۶۱-
افریقا ۲۰۹-۱۴۲-۱۳۰	۱۸۶-۲۲۳
افریقای شمالی ۱۳۱-۱۳۰	اروپا - آسیا - افریقا ۸۱
افلاطون ۱۵۶	اروپاسیا ۱۴۸
اقصای توله ۹۱	اروپای شرقی ۸۱
اقصای شمال ۱۲۹-۹۱-۹۰	اروپای شمالی ۲۲۴
اقیانوس آرام ۷۴	ارهاردت ۱۱۰
اکاترینبورگ ۱۰۹-۱۰۸-۱۰۲	اژه ۵۵
اکارت (استاد) ۱۷۸-۱۷۶-۱۶۴	اس. آ. ۷۰-۷۳-۱۱۰
اکارت (دبتریش) ۱۰۲-۹۹-۹۸-۷۴	اس. اس. ۳۳-۴۴-۷۱-۷۳-۱۷۵-
۱۸۲-۱۲۷-۱۱۲	۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸-
اکسترن اشتاین ۱۹۵	۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-
البینگ ۴۰	۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۲۶
المپ ۷۵	اسپارتاکوس ۴۸
الموت ۳۰	اسپانیا ۳۵
امشاسپندان ۲۱۸-۱۸۲	اسپیتاما ۱۳۲
	اسرائیل ۸۸-۲۰۷

ایسلند ۹۲	انجیل ۲۶-۲۱۳
ایلیاد ۵۵-۱۹۰	انگلس ۶۷
اینوکتیوس چهارم ۴۴	انگلستان ۲۶-۵۶-۶۱-۶۵-۶۶-۷۵-
اینوکتیوس سوم ۳۸-۱۴۲-۱۴۳	۷۹-۸۵-۱۴۳-۲۱۷-۲۲۴
اینوکتیوس هشتم ۱۴۴	انگروماینیو ۱۳۲
ایوب ۲۴	اوبرلاند ۱۷۰
ایونینگ استاندارد ۲۰۲	اوپانیشادها ۱۳۱-۱۹۰
	اوترشت ۴۲-۴۵
ب	اودیسه ۹۰-۱۹۰
باتلر ۲۰۲	اورانینبورگ ۲۰۱
باربوس ۱۶۲	اورشلیم ۳۸
بال ۲۶-۱۴۳-۲۰۰	اوستارا ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-
بالتیک ۱۶-۳۸-۴۱-۶۲-۶۷-۸۱-	۱۱۸-۱۱۹-۱۸۴-۲۱۹
۱۰۳-۱۰۵-۱۱۰-۱۲۶-۱۲۸-	اوستاند ۶۱
۱۸۵	اوسندرسکی ۹۵
بالتیکوم ۱۴-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۱-	اوکرائین ۱۱۰-۱۱۱-۱۲۸
۱۲۷-۱۸۵	اولا ۲۴-۹۲
بالتیکومر ۱۱۰	اولریش انزینگنی ۱۵۸
بالدور ۲۶-۱۷۷	اونامونو ۱۶۲
بامداد جادوگران ۱۱۵-۱۸۸	اوپلنبورگ ۵۹
باواریا ۴۸-۴۹-۶۹-۷۹-۲۱۷	اهریمن ۱۳۲
باویر ۱۶-۱۶۷-۱۶۹	اهورامزدا ۱۳۲
بیل ۶۷	ایپاتیف ۱۰۲
بتهوون ۱۵۸-۱۵۹	ایتالیا ۴۵-۷۳-۱۰۳-۱۰۴-۱۴۴-
بحرالاسودالشمالی ۶۰	۱۶۳
بحرالظلمه ۶۰	ایران ۷۶-۸۸-۱۱۳-۱۷۰-
برواناو آم این ۲۱۷-۲۱۸	ایرلند ۱۹۵
براندهورگ ۲۰۴	ایزدان ۱۸۲
براندهورگ (آلبرشت فن) ۴۲	ایزر ۵۵
برقانی ۴۶	ایزنهایم ۱۶۰

بیسمارک ۱۸	برژیه ۱۹۸-۱۸۸-۱۱۵
بیت المقدس ۱۱۳	برسلاو ۲۰۳
بین‌النهرین ۹۴	برشتسگادن ۲۰۲-۱۶۹
پ	برکن (لوتی دو) ۱۴۶-۱۴۵
پاپوس ۱۰۰	برلن ۱۶-۱۸-۵۵-۶۷-۶۸-۱۱۰-
پاتموس ۱۱۳	۱۸۵-۱۸۶-۱۹۴-۲۰۱
پاچلی (کاردینال) ۲۱۳	برلین دالم ۱۹۴
پارتسیفال ۹۱-۶۹-۴۷	برم ۶۷-۵۵-۳۸
پارتنون ۱۵۷	برنگه (رک. ورانگ)
پارسیفال ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۶-۴۸-۲۰	بروگل ۳۵
پاریس ۱۹۸-۱۸۵	بریسو ۱۸۸
پروس ۱۶-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۸-	بریسونه ۱۴۵
۴۹-۵۶-۶۳-۶۶-۶۹-۱۰۸-	بریتانیای کبیر ۸۵
۱۱۱-۱۴۵-۲۰۳	بطلمیوس ۱۲۳
پروس شرقی ۱۹۴	بلاکون ۶۷
پریکلس ۱۵۷	بلاواتسکی ۱۸۶-۱۸۵-۱۰۶-۶۰
پطرس ۲۶	بلژیک ۱۲۸-۸۱
پلتاژنه ۵۶	بنلیکتن ۱۱۲
پلین ۹۱	بنگال غربی ۷۴
پوتسدام ۲۰۱-۵۹	بویر ۱۹۷
پورتسماوت ۵۶	بوخن‌والد ۲۰۱
پوزانیاس ۱۳۰	بودا ۱۰۴
پوزنانی ۶۶	بورژ ۱۰۴
پوکلر (خیابان) ۱۹۴	بورگن‌لاند ۱۸۵
پومرلی ۴۱-۴۰	بوروس ۳۹
پول (لوتی) ۱۱۴-۱۸۱-۱۸۸-	بولوس (حضرت) ۱۷۲-۱۸۲
۱۹۸	بولونیا ۱۰۳
پی‌دوازدهم ۲۱۴-۲۱۳	بومه (یاکوب) ۷۴
پیکار ۵۰	بیزانس ۱۶۰
	بیسکوبسکی ۱۰۹

تیتورل ۴۶-۴۷-۱۹۰-۱۹۱	بی یازدهم ۱۰۰
تیرول ۱۱۹	ت
تیری ۱۶۰	تئوسوفی ۱۸۵-۱۸۶
ج	تارانت ۴۶
جبل الطارق ۱۴۲	تاهیتی ۷۴
جرسی ۷۵	تبت ۴۴-۱۰۱-۱۹۶
ج	تبس ۱۳۰
چکوسلو کی ۴۲	تنها (رک . شهبواران تنی)
چمبرلن ۱۸-۴۸-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷	تتیس ۹۱
۵۸-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳-۷۳	تخت جمشید ۱۴۷
۸۴-۱۰۱-۱۰۶-۱۲۸-۱۴۱	ترانسیلوانی ۱۰۴
۱۷۵-۱۸۴-۲۰۷	ترسیت ۱۵۵
چناق قلعه ۱۰۳	ترکیه ۱۰۳-۱۱۳
ح	تروا ۵۵-۱۰۳-۱۰۴
حزب کارگران آلمان ۷۴	تروا (کرستین دو) ۴۷
حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران	تریستان ۱۸۱
آلمان ۷۴	تلمود ۱۴۷
حسن صباح ۳۰	تورات ۴۳-۱۲۱-۱۵۰
حشاشین ۳۰	تورون ۳۹-۴۱
حصارلیق ۱۰۳-۱۰۴	تورینگه ۱۶۷
حلاج ۵	توکیو ۷۹
حجرالاسود ۹۹	تولوز ۱۴۳
خ	تولون ۱۴۶
خشایارشا ۱۷۰	توله ۷۰-۷۲-۷۳-۱۰۶-۱۱۲
خضر ۷	۱۱۷-۱۲۷-۱۲۹-۱۶۳-۱۶۵
خنوخ ۸۹-۹۳	۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰
	۱۹۷-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۷-۲۱۰
	۲۲۴
	تویسکولند ۱۰۵

رامبرانت ۱۵۸-۱۵۹	د
راوشنینگ ۸۹-۹۷-۱۷۵-۱۸۲-۱۸۳	داردائل ۱۰۳
۲۰۵-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۵	دارمشتادت ۱۰۶-۱۰۷-۱۱۱
۲۱۸	داره (والتر) ۴۰-۲۰۹
راین ۲۶-۱۴۱	دانتزیک ۴۰
راین علیا ۱۶۰	دانمارک ۴۱-۱۰۳
رم ۳۶-۳۵-۴۴-۴۶-۴۷-۵۲	دانوب ۱۲۲-۱۴۱
۶۹-۱۴۱-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۰	دجال ۲۵-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴
۱۵۱-۱۵۳-۱۵۷-۱۸۲-۱۹۵	درکسلر (آنتون) ۷۴
۲۱۲-۲۱۳-۲۲۳	دروز ۸۸
رنانی ۱۶	دریای شمال ۳۸-۱۴۱
رنانی - وستفالی ۱۶۶	دورتموند ۳۰
روبر ۲۰۳	دورر ۲۰۹
رودی ۲۱۷	دورناخ ۱۸۶-۱۸۷
رودیکر ۱۶۰-۱۶۱	دوستویوسکی ۷-۱۵۹
روزنبرگ ۳۶-۴۰-۴۲-۴۳-۷۳	دوسلدورف ۱۶۶
۸۳-۹۵-۹۹-۱۰۲-۱۱۶	دومی نیک (حضرت) ۲۶
۱۱۹-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸	دومیوئه ۱۰۵
۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۴۱-۱۴۴	دهخدا ۱۸۸-۲۱۰-۲۱۴
۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۳	دیلی میل ۲۰۲
۱۵۴-۱۵۶-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰	دیودور ۹۰
۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۵-۱۷۵	دیونیسوس ۱۵۵-۱۵۶
۱۷۶-۱۷۸-۱۸۲-۱۸۵-۱۹۶	ذ
۲۰۹-۲۲۰	ذن ۸۳-۱۹۷
روزن کرویتس (کریستین) ۱۹۵	ر
روزولت ۲۰۴-۲۰۵	راتسل ۷۹-۸۰-۸۱-۸۲
روژموند (دنی دو) ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰	راتناو ۶۹
رورباخ ۱۱۰	راسپوتین ۱۰۰
روسباخ ۳۶-۶۹	رافنس کروف ۲۱۹
روسیه ۱۸-۱۹-۵۵-۶۲-۶۳-۶۶	

ژاکولیو (لوئی) ۷۷-۷۶-۷۵-۷۴	۸۱-۸۵-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۶
ژان دیوانه ۳۵	۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱
ژرژ (حضرت) ۱۲۸	۱۱۲-۱۱۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۴۸
ژرمانی (ژرمانیا) ۶-۱۲-۲۰-۲۱-	۱۸۵-۱۸۹-۲۱۷
۳۵-۴۶-۵۴-۱۷۷-۱۸۹-	روسیه سفید ۱۲۸
۱۹۱-۲۱۰-۲۲۳	رون ۱۸۸-۱۸۹-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶
ژنو ۱۴۳	روهم ۷۰
ژوآشیم فیوری ۱۱۳-۴۵-۲۵	رین تروپ ۱۲۷
ژوفروای پنجم ۵۶	ریشارد سوم ۵۶
ژولی ۱۰۱	ریگا ۱۰۳
س	ز
ساکس ۲۴	ژنوس آمون ۴۳
ساکسون ۱۹۱	زاکنهاوزن ۲۰۱
سانچوپانزا ۱۵۷	زاکنهاین ۱۹۵
سانسکریت ۱۹۷-۱۹۰	زالتزا (هرمان فن) ۳۸-۳۹-۴۲-۶۲
ستونهای هرکول ۱۴۲	زبوتنلرف (رودلف فن) ۷۰-۱۰۲-
سرزمین سرخ ۲۷-۲۹-۳۱-۳۴-۳۵-	۱۱۲-۱۲۷-۲۲۰
۳۶	زرتشت ۲۰-۱۳۲-۱۶۹
سفر پیدایش ۹۳-۹۲-۹۰	زمیگاله ۴۰
سقراط ۱۵۷-۱۵۶	زوآبه ۱۶۷
سلجوقیان ۱۵۰	زوریخ ۱۸۶-۲۰۳
سنت پترزبورگ ۶۶-۱۰۰	زیفرس (ماریافن) ۱۸۵
سنت مارتن ۷۴	زیفرس (ولفرام) ۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-
سکا ۹۰-۹۱	۱۹۸-۱۹۹
سوقد ۴۱-۶۲	زیگفرید ۱۵۹-۱۶۰-۱۷۶
سوئیس ۲۶-۵۶-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-	
۱۸۶	ژ
سودنبرگ ۷۴	ژائینا ۷۷-۷۶
سوریه ۸۸	ژاپن ۱۰۴-۱۹۷

شهبواران تنی ۲۴-۲۸-۳۷-۳۸-
 ۳۹-۴۰-۴۲-۴۴-۴۵-۵۵-۶۱-
 ۶۶-۱۰۸-۱۸۵-۱۸۸-۱۸۹-
 شهبواران سیاه ۱۹۲
 شینتو ۸۳
 شیوا ۱۳۲

ص

صلیب گلرنک ۲۸-۷۷-۸۸-۱۲۴-
 ۱۸۶-۱۹۵

ظ

ظلمات ۶-۶۰-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-
 ۹۴-۹۶-۹۷-۹۹-۱۰۵-۱۱۸-
 ۱۲۹-۱۸۴-۱۹۰-۲۱۵

ع

عشمانی ۱۵۰
 عطار ۵
 عکا ۳۸-۳۹
 عیسی (ع) ۱۵۰

غ

غالاتقون ۶۰

ف

فارل ۱۴۵
 فاوست (فاوستوس) ۹۲-۱۶۱
 فرانسوای اول ۱۴۵
 فرانسه ۲۶-۲۲-۵۵-۵۶-۶۱-۶۵-
 ۶۶-۷۴-۷۵-۷۹-۸۱-۸۵-

سوسپته (مجمع الجزائر) ۷۴
 سوم ۵۵
 سیترسین ۱۱۳
 سییل ۴۳-۴۵-۱۵۶
 سیلوستر (حضرت) ۱۸۶
 سیله نوس ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷
 سیواح ۴۳
 سیر ۵۸

ش

شارفبرک ۱۹۰
 شارل اول ۳۵
 شارل کنت ۳۵
 شارلمانی ۲۷-۳۳
 شارل نهم ۲۰۱
 شافتبرگ (آلبرشت فن) ۴۶
 شامبالا ۸۹-۹۵-۹۶-۹۷-۱۶۸-۱۹۰-
 شاندرناگور ۷۴
 شاو (جرج برنارد) ۱۶۲
 شایلمان ۶۷
 شایگان ۹۴-۱۳۱
 شرنک - نوتسینگ ۲۱۷
 شرودر ۲۰۳
 شفر ۱۹۶
 شلیمن ۱۰۴
 شنایدرا ۲۱۷
 شوارتز ۲۱۳
 شوافر ۱۰۵
 شوپنهاور ۵۸-۱۶۱
 شوروی ۸۵
 شونرر ۱۰۶

قدس ۳۸	۱۱۴-۱۲۱-۱۲۸-۱۴۲-۱۴۳
قفقاز ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۳۱-۱۴۲	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸
ک	۱۶۶-۱۹۸
کابلکسی بورک ۱۰۹	فرانک ۲۷
کاپ ۱۱۰	فردریک ۱۶۷-۱۶۸-۱۷۷
کاتارها ۱۴۲-۱۴۳-۲۰۵	فردریک دوم (هوشتافن) ۳۹-۴۳-
کارلایل ۲۰۳-۲۰۴	۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۶۲-۹۸-
کاستل دل مونت ۴۳-۴۷	۱۱۳
کالا بر ۴۵	فردریک ریش قرمز ۴۳-۴۶-۹۸-۲۰۵
کالوت انبولوت ۴۷	فردریک کبیر ۱۵۷-۲۰۳-۲۰۴
کالون ۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸	فردن ۱۹۵
کالوبر ۱۴۴	فروید ۱۶۹
کالیک ۱۸۸	فربا ۲۶
کالی یوگا ۹۴-۹۶	ققنیر ۲۶
کانت ۱۵۱	فلاندر ۳۵
کرامنوف ۱۰۹	فتریس ۱۲۹-۱۷۴
کرافت ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲	فن کروسیگ ۲۰۳-۲۰۴
کراکوی (رک . گرانلوشه)	فنلاند ۶۲
کراال یوگ ۱۸۵	فینقیه ۱۰۵
کراوزه ۱۱۵	فوا ۱۴۳
کرت ۷۶-۹۶	فولکیشربثوباختر ۱۲۷
کرولی (آلاستر) ۷۸	فهمه ۲۳-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-
کعبه ۹۹	۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۶۱-
کلاگس ۱۷۱	۶۹-۷۳
کلده ۱۰۵	فیثاغورث ۹۴
کلر ۱۰۹	فیلیپ ۱۰۰
کلکنه ۷۴	فیلیپ زیبا ۳۵-۴۳
کلمانسو ۱۰۵	ق
کلن ۵۵-۶۷	قباله ۱۱۷

کوبی ۹۵-۹۴-۹۳-۸۳-۴۴	کنده ۱۴۶-۱۴۵
کویینو ۱۰۶-۱۰۱-۵۸-۵۷	کنستانین ۱۵۰-۱۳۰
کوته ۱۸۵-۱۶۳-۱۶۱-۹۲	کنسول ۶۹-۳۶
کوته آنوم ۱۸۸-۱۸۶	کوپرنیک ۱۲۳-۱۱۹-۱۱۶
کورجیف ۱۲۴	کورلاند ۴۰
کورینک ۳۶	کوف هویزر ۱۷۱-۱۶۷
	کولم ۳۹
	کولومبیا ۲۰۲
	کولینی ۱۴۶-۱۴۵
	کومان ۳۹
	کونیکسبرگ ۴۰
	کیپلینگ (رودبار) ۷۵
	کیزولینگ (کنتر دو) ۲۰۰
	کیسلینگ ۱۲۸
	کیف ۱۱۰-۱۰۹
	ک
	گازت دولوزان ۲۰۲
	گالیک ۲۰۱
	گجرات ۷۶
	گرال ۴۴-۴۶-۴۷-۶۹-۹۱-۱۸۶-
	۱۹۱
	گرانوشه کراکوی ۲۴
	گرجیاس ۱۵۶
	گرونلند ۹۰
	گرونوالد ۴۱
	گشتاپو ۸۵
	گلاوتر ۸۸-۸۷
	گلتر ۱۱۰
	گنون ۲۱۰-۱۲۱
	گوبلس ۲۰۵-۲۰۴-۳۶
گویی ۹۵-۹۴-۹۳-۸۳-۴۴	
کویینو ۱۰۶-۱۰۱-۵۸-۵۷	
کوته ۱۸۵-۱۶۳-۱۶۱-۹۲	
کوته آنوم ۱۸۸-۱۸۶	
کورجیف ۱۲۴	
کورینک ۳۶	
ل	
لئون ۳۳	
لئوناردو داوینچی ۱۵۸	
لابرادور ۹۲	
لابلاش (ویدال دو) ۸۰-۷۹	
لاپوژ (واشردو) ۵۷	
لاروشل ۷۵	
لامباخ ۲۱۹-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲	
لانکسبرگ ۱۲۷-۸۴-۸۳	
لاندوهر کانال ۶۸	
لانگ ۲۱۹-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳	
لایب نیتز ۲۸	
لبنان ۸۸	
لتونی ۱۰۳	
لژ تاینک ۷۴	
لمبارد ۲۷	
لندن ۲۰۲-۶۷	
لوبک ۴۵-۳۸	
لوتر ۱۴۱-۶۷-۵۳-۵۱-۳۵-۲۶-	
۱۷۸-۱۵۰-۱۴۵-۱۴۳-۱۴۲	
لودنورف ۱۷-۱۶-۱۹-۶۶-۶۹-	
۱۰۹	

ماکیاول ۱۰۱	لوفور ۱۴۵
مالت ۳۷	لوگزامبورگ ۶۱
مان (توماس) ۱۶۱	لوگزامبورگ (روزا) ۶۷-۶۸
مانو ۷۵-۹۶	لهستان ۲۴-۳۹-۴۰-۴۱-۶۲-۸۱-
مانی ۱۴۲-۲۰۶	۱۱۰
مایانس ۱۴۴	لیب کنشت ۶۷-۶۸
مجارستان ۳۹-۶۷-۱۸۵	لیبن فلس ۱۱۴-۱۱۶-۲۱۹
مخمس ۲۱۷	لیبی ۴۲
مدیترانه ۳۸-۳۹-۵۷-۵۹-۱۳۰-	لیتوانی ۴۰-۴۱
۱۴۲	لیتون ۷۸
مرندول ۱۴۴	لیدن ۶۰
مرو ۱۶۸	لیست (گیلو) ۱۰۵-۱۰۶
مریم (حضرت) ۲۶-۳۸	لیبورگ ۶۱
مستوفی ۶۰	لینتس ۲۱۳
مسرشمیت ۸۵	لیون ۴۴-۱۴۳
مسکو ۶۶-۱۶۲	لیوونی ۴۰-۴۱
مسیح (ع) ۲۴-۲۵-۲۶-۲۸-	
۴۴-۴۶-۵۱-۵۲-۵۳-۷۵-	م
۷۶-۹۱-۹۴-۱۰۰-۱۰۲-	ماخن (آرتور) ۱۸۱
۱۴۲-۱۵۰-۱۵۹-۱۶۰-۱۷۰-	مارتن (حضرت) ۱۲۹
۱۷۲-۱۷۷-۱۸۶-۲۰۵-۲۱۰-	مارسی ۱۴۶
۲۱۱-۲۱۵	مارکس ۶۷-۹۸-۱۱۶
مصاحب (غلامحسین) ۲۶-۳۸-۶۰-	ماریل ۹۸
۱۰۳-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۷-	مارینبورگ ۳۹-۴۱
۱۴۸-۱۵۱-۱۵۵-۱۵۶-۲۰۴	مارین وردر ۳۹
مصر ۴۴-۸۸-۹۴-۹۶-۱۰۵-۱۳۰-	مازرس ۷۷
۲۲۵	مازووی (کنراد) ۳۹
معین (محمد) ۳۰-۶۰-۹۰-۱۸۲-	ماک ایندر ۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۵
۱۸۸	ماکس بادنی ۶۸
مکه ۹۹	ماکسیمین ۳۵
منتسکیو ۷۹-۱۰۱	

نظام سیاه ۱۸۲-۱۸۳-۱۸۷-۱۸۸-	منس (منه) ۷۵-۹۶
۱۸۹	منو ۹۶
نظام ژرمن ها ۸۷-۸۹-۱۸۴-۱۹۰-	من و نترا ۹۵-۱۲۱
نوبل ۱۶۱-۱۶۲	موآبیت ۶۸-۸۶
نوتردام ۱۴۶	موراویف ۱۲۵
نوردیا (رک . ظلمات)	مورگن اشترن ۱۸۷
نورنبرک ۷۳-۸۶-۱۲۸-۱۷۸-۱۸۲-	موروا ۱۶۲
۱۹۶-۲۰۸	موسولینی ۴۴
نوسترآداموس ۲۰۱	موسی (ع) ۷۵-۱۵۰-۲۰۵
نیبه لونگن ۶۹	مولر ۱۰۲-۱۰۵
نیچه ۷-۲۰-۵۴-۶۳-۱۶۹-۲۱۵-	موله (ژاک دو) ۱۱۴
نیقیه ۱۵۰	موتوبان ۱۴۴
نیکلای دوم ۱۱۱	مونستر ۲۸
نیل ۱۳۰	مون کنتور ۱۴۵
نیوتون ۱۱۶	مونینگ ۱۹-۶۶-۶۷-۶۸-۷۴-۷۸-
نیویورک ۱۶۲	۸۹-۹۸-۹۹-۱۷۸-۱۸۶-
نیویورک سیتی ۲۰۲	۱۹۳-۲۱۰-۲۲۰
و	مهاویرا ۷۷
واتیکان ۲۱۳-۲۱۴	مه ده ۹۱
واشنگتن ۱۹۶	میسور ۷۶
واگالویا ۱۷۲	میکل آنژ ۱۵۸
واگنر ۱۸-۲۰-۴۷-۵۴-۵۶-۱۵۹-	میمر ۱۷۳
۱۶۱-۱۷۴	مینوس ۷۶-۹۶
والهوت (هایریش) ۳۸	ن
والکیری ۲۴-۱۷۲	ناپلئون ۲۴-۴۲
والهالا ۲۴-۲۱۳	ناپولا ۱۹۳
وان ایک ۱۵۸	ناصره ۱۵۰
وایزهاپت ۴۸	نردکیرش ۳۰
وایمار ۶۸-۶۹-۷۰-۷۳	نرون ۵۲

۶۴-۶۵-۶۷-۷۹-۱۰۲-۱۰۶-	وتان ۲۰-۲۳-۲۴-۲۷-۳۶-۶۲-
۱۲۶-۱۲۷	۶۹-۷۹-۱۲۸-۱۷۰-۱۷۱-
۸۴-۱۱۲-۱۱۴-۱۵۸-۱۶۲-	۱۷۲-۱۷۳-۱۷۶-۱۷۷-۲۱۰-
۲۰۶-۲۱۷-۲۱۹	۲۱۳
وین برگ ۱۰۹	ودانتا ۱۳۱
وینکلر (پل) ۲۹-۳۷	وداها ۱۳۱-۱۹۰
ه	وده ۱۴۳-۱۴۴
هاگن (تئودوریش) ۱۱۲-۱۱۳-	وده کیند ۱۵۱
۱۱۴-۲۱۹	ورانگ ۶۰
هامبورگ ۶۷	ورانگل ۱۰۸
هامیلتون (دوک) ۸۵	ورفلسبرگ ۱۹۲-۱۹۳
هانری اول ۱۹۱	ورمز ۴۵
هانس ۴۱	وریل ۷۲-۷۴-۷۶-۷۷-۷۸-۸۲-
هانس زاکس ۱۶۱	۸۴-۸۹-۹۵-۱۱۲-۱۱۷-
هانف استنگل ۲۰۸	۱۶۵-۱۸۴-۱۸۵
هانور ۶۷	وستفالی ۲۴-۲۸-۲۹-۳۱-۳۳-۳۵-
هاواس ۲۰۳	۴۵-۱۹۱
هاوپتمن ۱۶۱	ولوسپا ۱۷۳-۱۷۴
هاوسهوفر (آلبرشت) ۸۶	ونیز ۳۹
هاوسهوفر (کارل) ۵۶-۷۴-۷۸-۷۹-	ووست ۱۹۳
۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-	وهل (لوئی دو) ۲۰۱
۹۵-۹۹-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-	ویرزیل ۹۱
۱۲۶-۱۲۷-۱۶۵-۱۷۵-۱۸۲-	ویزیگوت ۱۴۴
۱۸۴-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۲-۲۲۰	ویل (الکساندر) ۷۵
هایم بولد ۱۷۳	ویلانووا ۱۰۳
هاینه (هاینریش) ۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹	ویلز ۲۲۴
هر ۲۱۲-۲۱۳	ویلهالم ۴۷
هرمان ۱۰۹	ویلهالم اشتراسه ۱۸-۱۹۴
هرودوت ۹۰-۹۱	ویلهالم دوم ۱۹-۴۸-۵۰-۵۴-۵۶-
	۵۷-۵۸-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳-

هیلشر ۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹	هس ۳۶-۸۲-۸۴-۸۵-۸۶-۹۵-۹۹
هیمالیا ۹۵	۱۱۲-۱۱۹-۱۲۴-۱۸۴-۲۰۰
هیملر ۳۶-۳۷-۷۳-۱۲۴-۱۷۵	۲۰۲-۲۲۰
۱۷۶-۱۸۴-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱	هسپرید ۹۰
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۶-۱۹۹	هگل ۱۷۸
۲۰۱-۲۰۴	هلند ۳۵-۶۱-۱۰۲-۱۲۸-۱۴۵
هیندنبرگ ۶۶	هند ۷۵-۷۶-۷۹-۹۴-۱۰۴-۱۳۱
	۱۳۲-۱۹۰
ی	هندوستان ۶۱-۱۳۱
یزئوس کریستنا ۷۵-۷۶	هنینگ ۱۹
یوآخیم پروسی ۲۱۷	هوتانتو ۲۰۹
یوحنا ۲۶	هوریگر ۵۶-۱۱۶-۱۱۹-۱۲۰
یوحنا (حضرت) ۱۱۲-۱۱۳-۲۱۳	۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۸۲
یوحنا ی اورشلیم (حضرت) ۳۷	۱۹۰-۲۰۲-۲۱۴-۲۱۵
یوگا ۱۹۷	هوس ۱۴۷
یولیانوس ۱۵۰	هوگو ۷۵
یولیانوس مرتد ۴۴	هومر ۵۵-۹۰-۱۵۵
یونان ۱۳۱-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۳	هووه ۲۰۰
یونگ ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱	هوهنزولرن ۴۲-۵۸
یونگر ۱۹۷-۱۹۸	هیپروره ۱۹۰
یوهانس ۵۱	هیرت ۱۹۹
یهوه ۲۰۷	هیروکلیف ۱۸۹
	هیلد براند ۱۶۰



تصویر ۱ برابر ص ۲۳

دادگاه فهمه مقدس در درازنای سده‌های میانه (قرون وسطی) عدالتی قاطع را جاری ساخت. درشتی و تنیدی این دادگاه و خوارداشتن قوانین مسیحی درست الگوی همان عدالتی است که در آلمان نازی مورد نظر بوده است.



تصویر ۲ برابر ص ۳۷

وتان و کلاغش ، وتان خداوند و جنگجو ،
 هرزه پوی ژرمانیائی که بدنبال دنیا نیست به انگاره
 اراده و سوداهای بی حد و مرز خویش.



تصویر ۳ برابرص ۵۰

ویلهلم دوم ، تجسم آخرین پادشاهی که بنا به اراده
آلمان باید بر جهان فرمان راند. و بمناسبت دوستی اش
با چمبرلن نخستین خداوندگار آلمان بود که کشور
خود را دولتی از نژاد ناب میدانست که کارش احیاء
تمدن غرب است .



تصویر ۴ برابر ص ۶۵

ژنرال لودندورف ، تجسم سنت نظامی آلمان ، یکی
از آتش افروزان اصلی جنگ جهانی اول بود و بهنگام
کودتای نافرجام ۱۹۲۳ مونیخ بهیتلر مدد رساند.

1 * 9 * 1 * 9



Thule-Gesellschaft

تصویر ۵ برابر ص ۷۲

نشان ویژه محفل توله ، صلیب شکسته و شمشیر
ژرمنی، آغاز گراوهای در زمینه برتری نژاد ژرمنی.
محفل توله کنامی است که از آن تمامی فرادادهای
معنوی ناسیونال سوسیالیسم و بسیاری از سرکردگان
برخاسته اند .



تصویر ۶ برابر ص ۸۷

سرزمین توله
 الهام بخش بسیاری از نقشه کشان قرون وسطی در
 قرن چهاردهم بوده است.

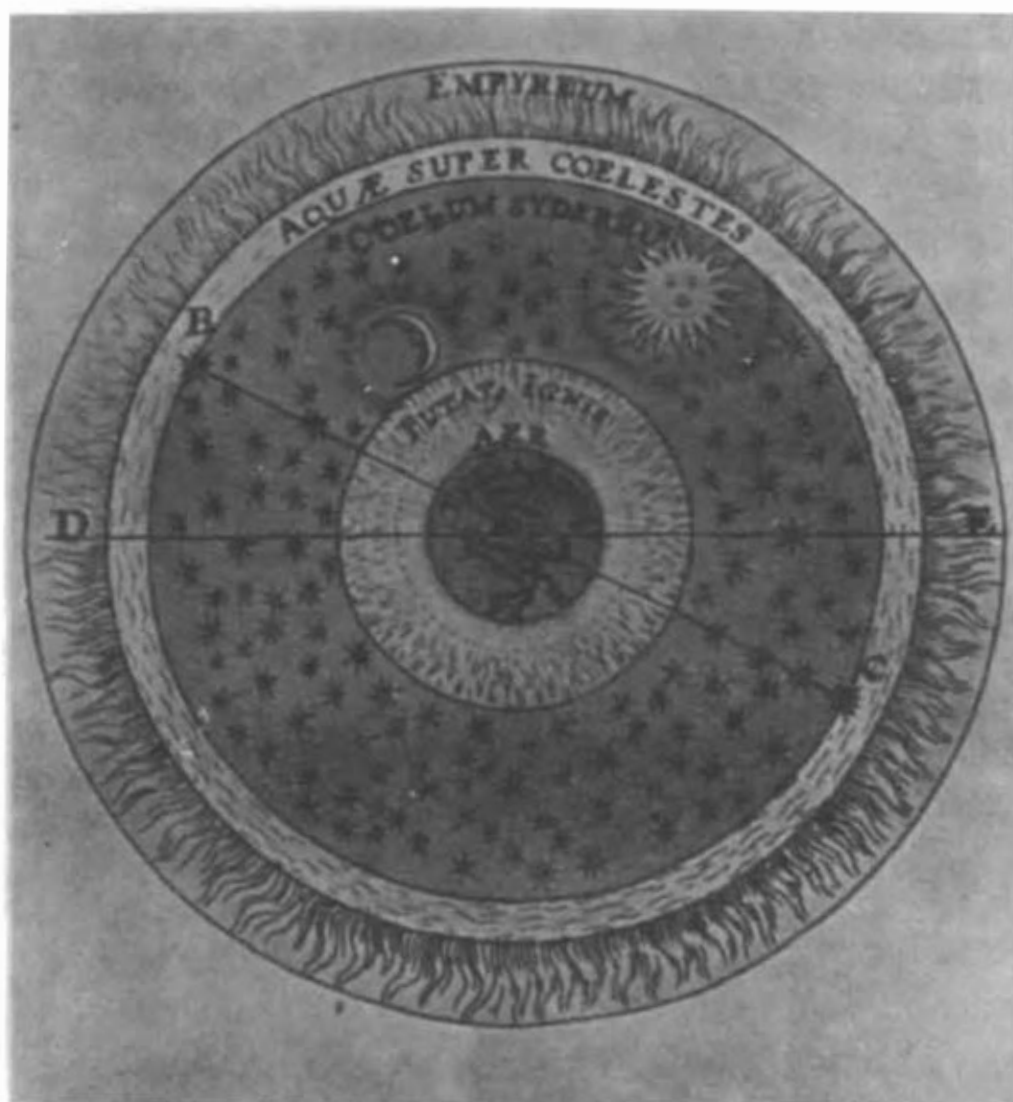


استوار این کشور و مکان و سرحد قلمرو و آستان
مبارک و سرحد و آستان مبارک و سرحد و آستان

مبارک و سرحد و آستان مبارک و سرحد و آستان
مبارک و سرحد و آستان مبارک و سرحد و آستان

تصویر ۷ برابر ص ۱۰۰

مهر پدرها کن در دبیرستان لامباخ؛ اندک زمانی
پس از مرگ این کشیش شگرف آدولف هیتلر تازه سال
در لامباخ شاگرد این دبیرستان شد. آیا از همین جاست
که هیتلر شیفته صلیب شکسته می‌شود؟



تصویر ۸ برابر ص ۱۱۶

دنیا و جهان هستی در کارگاه خیال هوربیگر.
 در کیهانزائی ویژه او برای آموزشهای دانشمندان
 بزرگ هیئت جانی نیست. او با رد تجربیات کوپرنیک،
 نیوتون و گالیله کیهانزائی اسطوره‌ای واغواگری در
 تصور آورد که هیتلر آنرا یکسره پذیرفت.



تصویر ۹ برابر ص ۱۲۶

آلفرد روزنبرگ ، نظریه پرداز ژرمانیسم و نویسنده
اسطوره قرن بیستم ، بیگمان « مرشد فکری » آلمان
هیتلری است. برداشت های او از انسان، نژاد و تاریخ
یگانه فتاوی مسلم در آلمان بمدت ۱۲ سال (۱۹۳۳-
۱۹۴۵) بوده است .



در کتاب «تاریخ مسیحیت» نوشته آلفرد گروس، ص ۱۷۶

تصویر ۱۰ برابر ص ۱۷۶

امپراطور ریش قرمز خفته همان تصویر ژرمانی قدیم
است که منتظر فرمان مرشد جدید خویش است تا بدین
مسیح بخروشد و آنرا سرنگون کند و دوباره راهی
فتح جهان شود.



تصویر ۱۱ برای برص ۱۸۲
هاینریش هیملر ، رایشس فوهرر اس. اس. ،
خود را تجسم امپراطور رازمند ، هانری پرقله‌باز ،
میدانست.



تصویر ۱۲ برابر ص ۲۰۰

حرکت جادوئی سلام ، بنا بر موقعیت‌های مختلف به اشکال گوناگون انجام می‌گیرد : گاه ، مانند اینجا ، بازوها رو به بالا و دست بسوی عقب متوجه است. در اینجا هیتلر نیروهای آلمان و آلمانی‌ها را «می‌گیرد». در زیر نقاب یک رهبر سیاسی مدرن او کاهنی شیفته و موحش است .

در برابر جمعیت پیشوا با بازوی کشیده سلام میدهد. این سلام ، که از سلام رومی الهام گرفته ، باز یک حرکت جادوئی است :

هیتلر نیروهای توده مردم را فراچنگ می‌آورد و در ژرفنای روح نژاد نفوذ میکند .

انتشارات صفی‌علیشاه

کتابهای جدید خود را معرفی می‌کند

دواوین شعرا - متون ادبی

دیوان غزلیات حافظ شیرازی	بکوشش : دکتر خلیل خطیب رهبر	۱۵۰۰ ریال
گلستان سعدی	» » »	» ۱۱۰۰
منتخب فرخی سیستانی	» » »	زیر چاپ
منتخب رودکی	» » »	زیر چاپ
حروف اضافه	» » »	زیر چاپ
حروف ربط	» » »	زیر چاپ
دیوان حافظ شیرازی	بکوشش : دکتر یحیی قریب	۱۲۰۰ ریال
دیوان شمس تبریزی	» منصور مشفق	» ۱۵۰۰
غزلیات فروغی بسطامی	» » »	» ۸۰۰
دیوان صفی‌علیشاه	» » »	» ۵۵۰
زبدة الاسرار صفی‌علیشاه	» » »	» ۶۰۰
عرفان الحق صفی‌علیشاه	» عبدالله انتظام	» ۲۷۵
پرواز با خورشید	فریدون مشیری	» ۳۵۰
مجموعه اشعار نیما یوشیج		» ۲۵۰
یکسونگرهستن و یکسان‌نگرهستن	ابوسعید ابوالخیر	» ۲۷۵
	بامقلمه فریدون مشیری	

تاریخ

سیاست و اقتصاد در عصر صفویه	باستانی پاریزی	۱۲۵۰ ریال
اختناق ایران	مورگان شوستر: مقامحه اسماعیل راثین	۱۱۰۰
قیام شیخ محمد خیابانی	علی آذری	۱۲۰۰
قیام کلنل پسیان	»	زیر چاپ

رمان ، داستان ، ناول

عدالت اجرا شده است	ژان مکر	ترجمه : ایرج پزشک‌زاد	۳۰۰ ریال
پر	ماتیسن	ترجمه : میمنت دانا	۵۰۰
عشق و یک دروغ	مارگريت وست	ترجمه : میمنت دانا	۳۷۵
بابالنگ دراز	جین وپتر	ترجمه : میمنت دانا	۲۵۰
جنایت و مکافات	داستایوسکی	ترجمه : لاله‌زاری	۵۰۰
آزردگان	داستایوسکی	ترجمه : مشفق همدانی	۵۵۰
ابله	داستایوسکی	ترجمه : مشفق همدانی ۲ جلد	۱۱۵۰
زنگها برای که به‌صدا درمی‌آید	ادنست همینگوی	ترجمه : نامور	۵۰۰
چه کسی سیاوش را کشت	اسمعیل فصیح		۲۵۰
سالکان ظلمات	ترجمه : دکتر هوشنگ سعادت		۴۰۰

هنر

تاریخ موسیقی	سعیدی حسنی	۷۵۰ ریال
سرگذشت موسیقی ایران	روح‌الله خالقی ۲ جلد	۱۷۵۰
نظری بموسیقی	روح‌الله خالقی ۲ جلد	۷۳۰
تفسیر موسیقی	سعیدی حسنی	۹۵۰

کاوشی در سرچشمه های باطنی نازیسم

اگر نازیسم را يك مملكت سياسى ناب ندانيم - كه
نيست - وهيتلر را يك دست آموز نهانكاران وافزونگر
توده ها بشماريم - كه هست - آنگاه به كنه اين رخداد
شكرف قرن راه برده ايم .

نويسنده اين كتاب با بررسي اسناد معتبر كوشيده
است جنبه باطنى نازیسم را برشكافد و نشان دهد كه اين
فتنه تنها يك درام اجتماعى - سياسى در يك دوران
تاريخى معين نيست، بلكه محشر كيرائى است كه از زرفناى
روح مردمى عاطفى و سنت پرست ميجوشد .

نازیسم ، اين كژ انديشى مهيب و كوه آسا چگونه
در ناپ فر ن بيستم تر كيد؟ بگمان نويسنده كتاب نهانكاران
و رازمندان زرمنى بوده اند كه پيام روايات زمان فرسود
و اسطوره هاى قوم را در كوش رهبران ناسيونال سوسيا ليزم
فرو خوانده اند و از گروهى سياست پيشه قماش تازه اى از
عارفان پرداخته اند تا تمدن ظلمات را بازسازى كنند .

پديده نازیسم ، با ريشه هاى ستركى كه در نهضت
مردم آلمان دارد ، هميشه و همه جا براى همگان سخت
عبرت آموزست . نازیها ، همچون همه قدرتمندان خرد
و كلان تاريخ ، در اندیشه آن بوده اند كه براى بكرسى
نشاندن اندیشه هاى ناپخر دانه و دوزخى خود عالمى ديگر
بسازند و از نو آدمى .

آيا پيام هول افكن و بيم افزاى نازیسم ، پس از
گذشت نيم قرن ، در اين روزگار كوش سخن نشو و ديده
اعتبارى خواهد يافت ؟ در يفا كه در برهوت گرانفرستگى
سر نوشت هر نسلى بايد داغ محنت هاى بسى آزموده را
باز بر پيكر خسته و جان سو گوار خویش بوزمايد ؟

